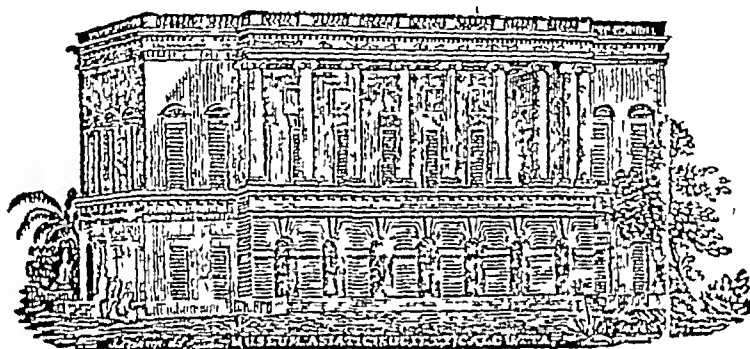




BIBLIOTHECA INDICA:  
A  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 374 & 375.



THE  
AKBAR NĀMAH  
BY  
ABUL FAZL I MUBĀRAK I 'ALLĀMĪ,  
EDITED BY  
MAULAWĪ 'ABD-UR-RAHĪM,  
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH  
VOL. I.  
FASCICULI VII & VIII.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHURUL UJAYEB PRESS:

1877.



THE

# AKBAR NAMA

BY

ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAT.

---

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHURUOL UJAYEB PRESS,

1877.



( هر دو طایفه مقصود حقیقی شمامند ) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردیم .

• بطن •

\* کلمه که سرش زبان غیب است \* گنجینه گشای کان غیب است \*

\* زانکس که نگه کند به تمکین \* انصاف طلب کنم به تحسین \*

\* این نامه سرای آفرین باد \*

\* انشاء الله که اینچنین باد \*

( ۲ ) نسخه [ ح ] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ ط ] که اینچنین \*

### تاریخ طبع دفتر اول \*

\* قمری \*

۱۲۹۴ هـ

اتم الحراء بحکیم

\* دیگر \*

۱۲۹۴ هـ

\* ع \* از لطیف بے بیار تاخر رسید جز (۱)

\* دیگر ظاهراً و باطناً \*

۱۲۹۴ هـ

در حمادی الاول سنه یکهزار و دوصد و دود و چار هجری

\* شمسی \*

۱۸۷۷ ع

۱۸۷۷ ع

اثمت بفضل حل اعطاء - ولاحتمت

\* دیگر \*

۱۸۷۷ ع

\* ع \* شکر حسیب صد که تاخر رسید طبع

\* دیگر ظاهراً و باطناً \*

۱۸۷۷ ع

نماه می یکهزار هشتصد هفتاد و هفت عیسوی



از گوش خویشدن شنوی کان فلان نماند • در گوش دیگران خبرت هم رسیدنی ست

و میر عبدالحی این تاریخ یافت \* \* مصرعه \* \* ( ۲ ) \* ای زای پادشاه من از بام اونداد \*  
۹۶۳

و مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورد \* \* ع \* \* و اصل حق شد همیون پادشاه \*  
۹۶۳

اما برسم خطی که نام اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسم گاهی این تاریخ را در رشته نظم کشید \*  
۹۶۳

\* ع \* \* همایون پادشاه از بام اونداد \*  
۹۶۳

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد فیه در وفیات  
۹۶۳

و جمعه این مصراع تاریخ یافتند \* \* ع \* \* و ارث ملک جلال الدین باد \*  
۹۶۳

کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانه روزگار بیتش از انست که بتحریر آید

از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علمی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را

پایه بلند بود - و همواره بآب حکمت صحبت میداشتند - و ممتازان علم ریاضی در پایه سرپر والا

کامیاب معادت بودند - و آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود - و بسیاری از آلات رصدی

ترتیب داده بودند - و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند - و توجه عالی شعر و شعرا نیز داشتند

و از آنجا ( که طبع موزون از خصائص فطرت سلیم است ) در خلال اوقات واردات قدسی را ( چه از

حقیقت و چه از مجاز ) در سلک نظم میکشیدند - و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانه عالی

موجود است - و این چند رباعی ازان دیباجه کرامت مرقوم میگردد \* \* رباعی \*  
۹۶۳

\* ای دل مکن اضطراب در پیتش رقیب \* حال دل خود مگوی با هیچ طبیب \*

\* کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد \* نه قصه مشکل است و بس امر محیب \*

\* دیگر \*

\* ای دل ز حضور یار میروزی کن \* در خدمت او بصدق دلروزی کن \*

\* هر شب بخمال درمت خرم بشین \* هر روز بوصل یار نوروزی کن \*

\* دیگر \*

\* ای آنکه جفا تو بعالم علم است \* روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است \*

\* هر غم که رسد از ستم چرخ بدل \* ما را چو غم عشق تو نباشد چه غم است \*

المنه لله که ذکر این سلسله رویداد ( که چون سلسله سموات تائید الهی و اعتصام قدسی دارد

و یک سر این سلسله پیوسته است بصلح ایجاد آدم صفی - و هر دیگر بطولع نیز وجود شادشاعی )



این دو نعمت برقرار نگردد گله کرده آمد - مترفعالی عظم کشیده - و آنحضرت مدوحه کوه شده  
با اتصال مکندر ( که در مکنوت و آنجود می بود ) نهاده .

چون نواحی هرگاه مرکب انزال نزول نرمود فاصله در روز رسد و بیزام خان را از فاصله  
انتقال حضرت جهانانی خبر کرد بیزام خان بیشتر من را صلاح ندیده مرکب عالی را  
مدوحه کلانوار ساخت - که روزی چند در آن حقه دلگسا اقامت واقع شود - در بردن کلابور  
نظر شمع چوبی رفید - و بر میان عالی آورد و مقارن این حال خبر فاصله ناگزیر بمعامع احوال رسد  
از امتناع اس و صیقل خانگه گریه و زاری ( که لازم مالت محبت و دوستداری است ) از آنحضرت ظهور آمد  
و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از لحظه خدای نثاری  
تیرگی ناسد - و بیزام خان و آنکه جان و مایه آنکه دمعدهات دلور تحلی مینداند چون از قریط  
محبت بود آنچه آنرا سرمایه محلی مدد میداد باعث مزید اندوه میشد و آن بر گردید  
مدوحه حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و سوخته منبول میدارد - و از دست هر کسی  
( که رابطه از اخلاص و عقیدت و هلمردی دارند ) حکوله منافع و منافع میشود های آنست که  
درب ناب ( که در زمان سالف موجب خرمندی و خوشحالی اهل عقلت میشد ) بردات  
مقدس مجلس حالت ارد - با اهل عالم ( که نظیر ایشان هر بر محسوس باشد ) در حقیقت دروگی  
این بزرگ جهان اعدا را نماید - و اس اعدا را و مقلد اهدای جمهور اقام شود - و اس اعدا  
دریغ شمیل نورانیت و عموم حقیقت گرد - و اگر له این معنی بود در و معیت آباد دانش  
و حد اثناسی و حق پرستی اس بر نورد انزال کما راه دانم که در بغداد ابروی مجلس شکایت  
در ابروی نمودست بهر ماند - آخر نماند عمل در اندیش خود بمانی صبر خرامنده  
در صدقات و برقات ( که بمصافران عالم بقا سرمد آید ) اتمام نرموده - اصحاب نظم  
و انبای مهم مرشد و باز بخوا گفتند - از جمله خارجه حجتین مردی ترکب بلند در سرمد  
آن بفرمان دلت برتند د - و اس حدت بعث از انصاف .

• اشعار •

ای دل صدای مرگ برآه شدیدی مت • صبح اهل بمطلع عمرت دمدی مت  
حون کن نفس ذلت الموت حکم سد • میدان بقدر که شربت مرگت چشیدی مت  
این مای زندگی که نهادند مر ترا • مای ترا بطرف منعت کسیدی مت  
ترا مشو بهین گل و بستای زندگی • بهین خزان درون گل و بستان در زندگی مت

## سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجموعه از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آسمت که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار میروزه آمده شرف رکاب دوس دریافتند چنانچه ایمائے بآن رفت - و چون موکب اقبال بمهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی ( که بکمک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان یرلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و مرحمت خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شرنچی ) چون از صحبت بد مستانه نا هموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند - و سعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره میکنند ( که از کوه برآمده بود ) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید - و میر بدست ( که از لاهور بحکمت دفع او برآمده بود ) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست ( که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند ) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطومت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت به شستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و از آنجا ( که میر تنک شراب مست خرقه دنیا شده بود ) بعد از آنکه ( رخصت یافته بمنزل خود رفت ) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی نا حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید - شما الوش دادند - پس بطور ناین بصحت چون سحانه شما آمدم تکیه نمک برای من چرا خدا انداختند - و دمتار خواں برای چه علیحدہ برای من ترتیب داده شد - آنحضرت ( که معدن دانش و صروت بودند ) به بلخوردی او تبسم فرموده بساجی محمد سیستانی ( که پیغام آورده بود ) فرمودند - بگو تو را سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبتی ( که حضرت جهانبانی را بشما بود ) مرا بیعت - عجب که در میان

بواسطه کمر سعی بر میان همت نموده - و آنچه درین وقت بفرموده اترای ندرست و دشمن باند کرد کردند - و در حدر اس انکار و جمع اس اقتوان آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و بعد دولت اند مرین اس دردمای عالی چون انظام و انعام<sup>(۱)</sup> نیاند که فروع جهان آزایی وجود اقتصار حضرت شاهنشاهی حلب صدی مملکت شریف سرپر خلافت عالم و عالمیان را مود گرفته بود سحان الله المتین ذات بدیع الکمال رفیع القاتل ( که هم نظام بخش صورت و هم ممدای معنی بود ) که در دایره وهم و عقل در برین می گشاید که چندی رود ازین جهان گذران صبر اخنار مرماند - اما چون دست آن رسید<sup>(۲)</sup> ( که جهان آمیزین عالم کس را از مرئو طراوت محمد و عالمان را چنان نیازگی تربیت دهد - که در بنارس از مرین سائعه نبوده ) قحوم مصد اظهار کامل عبارتی بزرگ نهاده ( که اکل اتراد هتایان باشد ) نهاده - و لهذا بوج اس مصد لگبر اگرچه در چشم ظاهر نشان دست آویز سوگواری و ماتم داری مت اما در نظیر نالغ بطران سوسناس گنجینه سر و سرور تواند بود - چه از وجود ناحیه اس گوهر والای مملکت بنحده عالم ظاهر و باطن رونق بدرفت و چارسوی دولت مروری و معنوی رواج نامت - و ( چون عقل والای اس حدبو جهان نقطه کمال دهند - و احباب درماترانی اس بزرگ منش سرانجام نامت - و مرعه دولت عظمی بنام اس حدانده هلی آمد ) باوجود ابروآبائی معنوی حو طراز مریدی داس اگر ( فرمانروای زمان را واسطه درست دلی و نیک طویتی در بند حیات مروری داسند ) بواسطه نفعات اسرف ( که در آنگن خرد معنی ازم است ) هراسته این بزرگ زمانه را نفعات این روز هرورد غرض اس دولت و ( چون حلب هدیری حلیست گرامی از ابرو آتجوه که باعقب الفا را شامده نصب و بر حور داری مرزندان حرد در ندگی آنا و مرمانداری اسان سرنوس علم تحریر نده ) نادر مقدمه این حسن اقبال آن بود که مرمانده گندی این جهان را ندرون دادند - و باجماع بعد از لزوم معرفت و مراسم مختلف ازلای دولت ( که در دارالاعظمه دلی مجمع شده بودند ) احب جمعیت دلهای پریان متفرق شده هر کدام معای و مقام خود ساقند - و تندی نیک خان ( که ناقلان این مردم بهجت سرانجام مهم این ده در دلی امامت داشت ) احباب و ادوات ماملت و دارائی مصحوب اقم دلی شش انگس و حمع دیگر از مردم اندامی دایا همراه باده فرماده اظهار اطاعت و عهود س کرد - و معرا اوتقام بهر معرا اسرف را اندر رود ماز صبا ساخت \*

( ۲ ) در [ چند نسخه ] پیشه ( ۳ ) در [ چند نسخه ] رسد ( ۴ ) نامه [ ج ۵ د ] صفحه ( ۵ ) نامه [ ج ۵ ط ] مت \*

ضمیر غیسادان داشتند بیست و نه آبی و نظام عالم در حاکمیت منشور سلطنت مشتمل بر خیر و برادریت  
مزاج مصحوب بطر شیخ چوایی بیش از آن دور پرورد ابدان مرصداوند \*

و از عرائب اشراقات ضمیر آنکه در اداسط همین روز با بعضی از بار یافتاری دولت حضور  
میرمودند که درین روز محبت بیکم از دروگان زسان آیدم عظیم رعد - و همواره که این جهان  
در گذرد - و در انتخابان ( که در حضور اقدس بودند ) در اخلاقی این واقعه عظیم کوشیده  
در مرحنان خدر نساجین مسند خفوت و جمع ساختن امرای نظام ( که با اطراف ممالک سرور  
رحمت یافته بودند ) سعی نمودند - و تا هفده روز دور عقل این واقعه حاکم را از عوام  
پوشیده داشتند - حاکمان درگاه و مدبران عتبه خدمت خضر حواحه خان و علی قلی خان  
و لطیف میرزا و خضر خان شراره و قوندوق خان و ناصر علی بیگ و اشرف خان و امجدی خان  
( که در سالک و زرای کفایت پیشه ادغام داشت ) و حواجه محسن میرزا و میر عیداللهی  
و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز ترمیمی بیک حال ( که دیش امیرا امیرانی بر لوسر حاضر  
می نگاشت ) و سایر امرای جمع شده تاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خنده بنام ناسی و القاب  
گرامی خدیو زمان خوانده روزگار در غم شده را تدارک و تقنی نمودند - و معالیم و معالیم بیغام  
جمعیت حارید رسانیدند - هم کار مرمایان عالم قدس ( که در انتظار این بودند ) نامور شدند  
و هم کار گذاران عالم معصوم بمرک خود رسیدند - میر عیداللهی صدر این بیست  
خواده اند \*

۱۰۲-۹۵۳

اگر روز عالم رحمت بران • گل عد درگ سوری را بقا داد

و بعضی این بیست را دیش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل ممالها گشته - و از غرائب  
آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ناسی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن  
اگر گاه را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعده آن نمی نماید - و در ایام اخلاقی  
این امر جادگاه یکبار ملا بیگسی را لباس آن عمران قداش پوشاده بر بالای ایوانی ( که نشیمن  
آنحضرت بود ) برآورده ( و بجانب دریا دمدم نمودند - و طوائف انام کوریش کرده از اضطرار  
و قلای که داشتند بقدر اطمینان یافتند \*

و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قومی ( که لازمه این هنگام است )  
برخواست - اعیان دولت اند پیوند بمقتضای دانتس سلطنت اساس در تسکین حواطر و اطمینان

( ۲ ) نسخه [ ب ] لطیف خان ( ۳ ) نسخه [ ر ] درهم حورده را ( ۴ ) نسخه [ د ] ملا دنگشی را ( ۵ ) در  
[ بعضی نسخه ] اولیای دولت \*

آنحضرت را می بردار. چون بدار مسنونت رانده را بمامان انگه والدۀ ادهم خان درمیان می آورد  
 انسان حرمی او معتبران بکردار را طلبند. اندک اندک بدار می رسد - و چون از حضرت بهانه می  
 میبردند جواب می دادند که لایق از حر ایشان دور خواهد شد - و بعد از آن با همتی از دست  
 مگر بر خود حذر داشت تعلی می دهند - و همواره در آن ایام مشتاق میفرمودند که بوی اندک  
 از اسب عالمی مانده (که همه را گذاشتی است) بسمای درون بماند آید عت می رسد - و خان مستخلص  
 از اسب سرده سرده می گذشت - از آنجمله در طایر روای (که آنحضرت میفرمودند) بحدی حوش اسب مطلع  
 سلیم آذری را نوشته بودند •

• شیده ام که بر سر طایر برانند امت • خطی که عاصمت بخار حمله می نمود امت •  
 و در قرب اندک ایامی کم می کردند - تا آنکه بجمعی از محرمین در آن فرمودند که ملاحظه کن  
 تا بگذرد روز دیگر چنان شود که در راه حبس رسد - و او یک هفت روز حد می فرموده در گدازه پیچیده  
 به بندهای خاص می نمودند - و بر زبان ادهم گشت که اکنون حورین ما هفت امت •

و در روزی (که اول مغرب ملک بقدس و بخت بود) باز حبس می نمود که طلب داشتند  
 نگارنده معلوم می نمود آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) به صد و سست و سه شاه بدیع و عالم -  
 و نگارنده ملک و حرمی دیگر از مغرب حجاز آمده بودند و حرمی خان و بعضی مردم از گجرات  
 بخندمت رانده بمرتب می کردند و بهلوان درخت منبر و موقوفه احمد ناصرانی معلم حل  
 از بابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای پام گذاشته (که درس مردکی بر سر داده بود)  
 در آمده مردم را (که در حرم جامع مسجد بودند) به جانب کورس مشرق می بردند - و با حرمی و  
 از احوال متعطفه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از دینی دانان را  
 طلب می نمودند - و آن شب عطفه طلوع زهره بود صلوات الله که ملاحظه فرمایند و بقی  
 حق طلوع آن بود که چون زهره طلوع بود و سحاب می نمود کرد مجلس عالی دانسته حرمی را  
 به صاحب عتقه امده از بخت آمد اذاتی شام آنروز حواشی که در عتقه بود - آنند حرمی در بخت  
 رسیده اند مغربی مجلس نام اذنی سه هفتام باها کرد حضرت بهمنهای ادب و عطفه ادب همانها  
 اراده نه حرمی روزه اند - چون در عتقه بود و در بخت و سحابی می نمود - آن در حرمی  
 بر سر ملک در دس می رسد و در حرمی اسب می رسد - و زبانی آمده به آمد  
 و عتقه به بختی از دکن تمام به سحاب عتقه می رسد حرمی از کوشش راجع به آمد (که آمد)

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهات او را ظالمه غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طفل را دفغان آرد - و اگر با کسی دعوی خون داشته چهار نوبت صدای طفل را بلند گردانید \*

آثار طبع مستخرج این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیار است - و هوامندان آگاه دل را بحسرت دریامت جواهر گرانمایه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - آذون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته شرح مقصود در آید \*

## بر تو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی

### جنت آسیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر صائیر خبرت گزین پوشیده نماد که در آن نزدیکی (که حضرت شاهد ساهی دونهال چمن آگاهی بحساب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آسیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذاشت - و برخلاف عادت پدیدیده خویش [که این معنی را (که صدای عالم انتظام است) مکرر داشته مذکور مجلس عالی نمیشد] درینولا بذکر آن حوشوقت مدگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود \* و الجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیق انجام حضرت گیتی ستایی و دروس مکانی میفرمودند - که حضرت دروس مکانی در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزین بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مرآت آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیدار می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادت سکری غیب دست داده بود - و ملهم غیبی این ربانی بر زبان داد \* \* ربانی \*

یا رب کمال لطف خاصم گردان \* واقع بقائقی خواصم گردان

ار عقل جفا کار دل انگار شدم \* دیوانه خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیق بین میرفت - و تعذیر تمام در پیشانی دورانی آنحضرت مشاهده میشد - و در آن نزدیکی (که دهلی محکم سرادقات جلال بود) آن دروغ ادراى چشم خلاصت یعنی حضرت شاهد ساهی شدی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس

و آن در بداحسان اختراع نامیده بود - چوب ( بهدار الحفنة آگه برل مرمودند - و بنظر اندس  
حصرت گنئی حنالی بر درس مکتبی در آذربند ) آنحضرت بهاعت بعله بدند •

و از حملهٔ محرمات شریفهٔ آنحضرت حرکای بود که بعد از تروج مظهر مستعمل در دوازده محرمت بوده. حرکای مشکل در نثرها که (نوار کواکب دولت از بعضای آن بانان بود - و حرکای دیگر مانند فلک الافلاک ( که محیط ملک ثوابت است ) مجموع حواسب اس حرکای را احاطه نموده بود و چنانچه ملک الغلص از بعضی مترجمین اس نثره در نثره معتر بود .

و از محدثاتِ عسرب افزای آنحضرت معاطِ ساط بوده و آن لحاظ امت معدن در مستدل  
 بود اثر ادلاک و کراتِ عناصر - دایره اول (که منسوب بود بعلکِ اطلس) معدن رنگ واقع شده بود  
 و دوم کبود - و سوم نعلاست زحل شده - و چهارم (که منسوب بر حدس است) سندی و نیکم  
 (که منسوب نه بهرام است) لعلی و سیم (که حاتم بنی اعظم است) زرس - و هفتم (که منسوب  
 دهنده است) مدبر (ریش - و هشتم (که حاتم عطارد است) موسی ربانکه مراج عطارد منبرج است  
 و چون رنگ کبود را با گلگون آمیزاج دهند موسی گردد و سبب اختلاف رنگِ موسی  
 بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگِ عطارد را کجلی گفته اند و رنگِ موسی از دیگر الوان منبرجه  
 کجلی نبردند است و دایره نهم (که منسوب عمر است) سفید است - و بعد از دایره دهم  
 کره مار و هوا در نیک مرتبه گشته - پس کره خاک و آب انضمام آورده و تقصیم ربع میگرد  
 باالذم شده و موج مانده بود - حرکتِ بعضی بعضی دایره زور را انداز میسر بودند و آنجا  
 سرر آرای خلانت میسند - و هر طایفه از منسوباتِ کواکب جمعه حصار را در دایره (که برای آن  
 وضع کرده شده) بلشتن حکم میسر بودند - صد آفرای هندی را در دایره زحل - و سادات  
 و ملما را در دایره مدبر و مرتبه (که در دوازمی نشینند) مانند اسی مرتبه (که در هر خاندش  
 صورتِ حکم بر وجهی مقرر مقرر بود) مامور میسند - و از دستِ هر کس هر صورت که  
 می آمد بهمان صورتِ دایره منضم میسند - صد اگر صورتِ شخص احسانه می برآمد  
 می احسان و اگر احسان می برآمد می شحت - و اگر مصطوح می برآمد نکه مامور  
 و باعث مریک احسانه میسند

و از سراف المذمومات آنحضرت و پسندید احساس هر روز میزبانان را می که عاشق و مددک  
آنرا از آمدن او مرتب است. حله در روز دوشنبه خامی از می او شده اند که از آمدن  
و در آنجا است و در آن روز از آنس - در که از آمدن آنحضرت و در آنجا است.  
و از «عاشق» آنحضرت طلب مدد بود که از آن - که از آمدن آنحضرت و در آنجا است.

سرکار هوائی می نامیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند - و سامان شرکتخانه و شوچیخانه و حریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند - و دوزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از دیوتان به سرکار خاکی موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یک از سرکارهای مذکوره یک از امرا را دخل داده بودند - مثلاً (امیر) ناصرقلی میرسرکار آتشی بود - و همواره جامه سرخ می پوشید \*

و از جمله اختراعاتی ( که در آن زمان ترتیب یافت ) (۳) یکی آن بود که استادان تبار چهار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته در هر یک از آن کشتیها چهار طاقه مشتمل بر دو طبقه در عایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را نوعی نیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در محاذی یکدیگر و مواج یافت - و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقه دیگر از حیدر موت بعمل آمد چنانچه در میان کشتیها حوص منظم نمودار شد \*

و از اختراعات شریعه ترتیب دکابها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیدر ادرای عقل نادره کاران بود - و در سال (۹۳۹) به صد و سی و نه ( که حضرت از فیروز آباد دهلی تا اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انکچیان و اعیان در کشتیها بشسته از راه دریا متوجه دارالحکمه آگره گشتند ) هم چنین بازار را آراسته بر روی آب چون روان بود - هر کس هر متاعی که میخواست در آن بازار می یافت - و برین قیاس باعدان پادشاهی بموجب فرمان بای بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسر روان بود \*

از جمله بدائع مخترعه آنحضرت قصر روان است - و آن قصر بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان تبار اجرای آنرا بر وجهی نیکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بر آن می افتاد می پنداشت که تمامی او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کسوره که میخواستند نقل میکردند - و در بان طبقه اعلای آنرا نوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند مدسٹ میشد - و هرگاه اراده می نمودند مدعص میشد \* و از جمله مخترعات عالیّه آن قدسی فطرت تاج بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال حاشیه ( که بر گرد تاج میگردد ) مشتمل بود بر دو درجه نمایان - هر درجه بصورت رقم هفت و ملاحظه آنکه ( رقم در هفت هفتاد و هفت است ) موافق لعط عز آنرا تاج عزت لقب داده بودند





حسنِ صوری و اهلِ نغمه و ساز را اهلِ مراد نام نهادند - که این مرادِ خمپورِ عالمیان است - و همچنین  
 بقسمتِ ایامِ هفته پرداخته بیکم از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب  
 که روزِ شنبه و پنجشنبه با اهلِ سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجهِ عالی با ناظرانِ منظم  
 علم و عبادات متعلق شد - و جهتِ اختصاصِ این دو روز با اهلِ سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل  
 و زحل مرتبِ مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتری - و آن کوکبِ  
 علما و سایر طبقاتِ اشراف است - و روزِ یکشنبه و سه شنبه با اهلِ دولت و سرانجامِ مهمامِ پادشاهی  
 و انتظامِ امورِ جهانبنانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیینِ این دو روز آنکه روزِ یکشنبه  
 تعلقِ نذیرِ اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتوِ تربیتِ اوست - و سه شنبه تعلق بمریخ دارد  
 و مریخ مرتبِ پادشاهی است - و روزِ دوشنبه و چهارشنبه را روزِ مراد گرفتند<sup>(۲)</sup> - و دران دو روز بعضی از دما  
 و خواص و حمای دیگر از اهلِ مراد بعنایاتِ خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیتِ  
 این دو روز آنکه دو شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هر دو را با امورِ دیوتات  
 مناسبت حاصل است - و روزِ جمعه بر طبقِ نامِ خویش جامعِ مراتبِ مذکوره گشته طبقاتِ ایام  
 از میضِ عامِ پادشاهی بهره ور میگشتند \*

و از اختراعات ( که در روزهای دیوان مخصوص بود ) یکی آنکه ( چون سریرِ خلافت  
 مقرر سلطنت میشد - و آنحضرت سریرِ آرای فرماندهی گشته بنیم دیوانی می آراستند ) باواری بقاره  
 طوائفِ مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخواستند توپچیان بصدای دندوق  
 خلایق را آگاه میکردانیدند - و دران روز کرکیدراچیان چند دستِ خلعت و خزانچیان چند ددره زر  
 نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیر نرود - و چند کس از ملازمان  
 شجاعت پدیده جوشن در بر امکنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند \*

دیگر از جمله اختراعات آنحضرت آنکه سه تیرِ زرین مطلقاً ( که کنایه است از سهم السعاده  
 و سهم الدوله و سهم المراد ) ساخته شده بود که بهر یکی ( از ارکان دولت و غیر آن ) تعلق میگرفت  
 مهماتِ آن سرکار بحسنِ اهتمام او سرانجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب  
 هر یک ازان سهم در تمشیتِ اموری که متعلق بآن سهم است بر وجهِ کوشش نماید ( که مستلزم  
 رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد ) منظور عنایت بوده بر رسیدنِ اختیار ثبات و پایدار ماند  
 و هرگاه ( از شرابِ جاه بدست شده جاده اعتدال گذارد - یا بواسطه غرضِ نظر از دولتخواهی پوشیده

نرسیده در بازار مردانگري درماده خوب دريان (ند) در دادن مال تنها صدك بشود - و ما در اعتبار  
و حاد انشان بفرزادند تحسیر دلهای این طئعه صورت نه پذیرد •

و خاطر منصف مآیر آنحضرت از منادی احوال ما حال بر احتیاج امور ندیده و اظهار  
حقائق مدعیه توحه داسیه از آنجمله دران دست ( که حضرت گندی منادی مردوس مکتبی از بیان  
بعد هار توحه فرموده حضرت هفتانی را بجهت بصلت مهمات در کابل گذاشته بودند ) و در  
آنحضرت صواب شده در اطراف شهر ستر دشت و مرعزار مکرر کرد - در آمدی راه مولانا روح الله را  
( که بشری آخوندی آنحضرت اختصاص داشت ) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر  
حنان پیر می الدازد که از ده کس ( که درین راه نقش آید ) تمامهای انسان مال گنیم - و بنای  
امامی دولت بران نهم - مولانا برص رسانده که بنام یک کس هم انکفا معنویان کرد - فرمودند  
ملهم عینی در دل چنان القا میکند - به از طری اندک معاویه مردی در حق کبیر بپندارد  
چون از پرمندگ که حه نام داری خوب داد که مراد خواهد - و معاصی آن دیگری ( که بر  
دارز گویم هنرم ناز کرده بطرف مندر ) بش آمد ( چون از امش موال کردند گفت دولت خواهد  
؟ آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [ اگر نام شخصی دیگر ( که بش آمد ) معاصی خواهد ناسد ]  
از عراب آفغانان جمع خواهد بود - و کوب مراد از انقی معاصی طلوع خواهد کرد  
و همان معاصی مردی ( که گارے حاد میفرانند ) در نظر آمد - چون پرسیدند ( که نام تو چیست )  
گفت معاصی خواهد ملازمان رکاب معاصی اران کرامت علما در تعجب و حیرت افتادند  
و در همگنان بدعتی انعامند که اس صاحب اتالی معاصی مال معاصی ازلی بمراتب ارحمند  
کامیاب دولت خواهد کرد •

و ( چون اس مرید عینی از موت بعمل آمد و گلسر آمد از خوبای معاصی سرسبز و بازه  
گشت ) امامی از نظام مهمان درین و دنیا در مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع مزارع  
و در کمال سال ملک تمام موقوفات مالک میسر - را به مع معصم صاحبند - اخوان و اقربا و آسرا  
و رؤسا و ائمه سدهان را اهل دولت کعبه چه پنداشت که بی معاصی اس طایفه روح  
بر مزارع دولت و اتالی معتمد بصب - و حکما و علما و مدور و صادات و مسایح و نساء و شعرا  
و بر نساء و مولی و اشرف و اعالی و اهل - معاصی خوبند - زیرا که آرام این معاصیندان  
و معاصی با این مرید شریفه سبب ( بمعصی معصیت اندی ) و زبانی بیانات و اصحاب

در هر من و هر صنعت استاد یک‌فذه اند ) استاد این فن بدیع نیز گشتند - و گارناهایی  
 غریب (که دوترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پدشها ازان مظهر کمالات  
 ظهور آمد - و از حاصصیت این دایه قدسی منتش چه گویم و چه نویسم که بی شایسته تکلف  
 هر شخص [که در هر فن از فنون اقسام دانشوری (چه از حکم پروران بالغ نظر - و چه از صنائع پردازان  
 صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها سال پیش استادان دانا  
 ورزش آن روش کرده باشد] چون بشری ملازم این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد  
 خود را از دیدن مزونی دانش گم کرده در مقام حیرت می‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات  
 آنحضرت بعین این کار صرف شده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی که را نتواند بود  
 موهبت حدادان - و از مدائح آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس  
 میسر میفرماید که در طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را  
 که حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانه صحبت دارند - این دریاست بلند و این  
 حوصله و راج در قوت بشری نگنجد - بلکه طاقت ملکی بر نماند - ایند تعالی این گوهر والا را  
 بحسب انتظام عالمیان دیرگاه دارد \*

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و شرح

بعضی از جلائل مخترعات<sup>(۶)</sup> و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاه بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر  
 یاف) حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده  
 در نظم مهم ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر  
 توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تحت ساخته در نظام هندوستان  
 کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و حیدرآباد و مدو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح اعد  
 و هر جا لشکر به سرداری یکی از هوشمندان دورین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که  
 آن بواحی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم  
 و میفرمودند که صنایعهای مرمع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام ساهزادهای کامگار  
 و مردمی (که در بساط قرب بمرید عنایت صرامراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرب امتیاز  
 یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا (که بدولتصرای اخلاص

بهشت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصورت پنجاب

موجب امر عالی حضرت جهانگشای حست آشیانی

درس اندا ( که خاطر جهانگشای حضرت جهانگشای بداد و دعش نظام آزایی ممالک هندوستان بود ) خدوهای فاحوش از شاه انوالعمالی رسیدن گرومت - که از ناده ناگواری دنیا ند معنی کرده در آزار حلق میگوشت - و در محاکم حجاب حکم ناساهی ملوک میماند چون حضرت جهانگشای را نادر توجه خاص بود امثال اس اخبار را خواب واقع انگاشته در اخذ راج اهل حمد و اندر ای باتوان بیلان مرد می آوردند - نا آنکه خبر بر آستین سگندر از کوه در اردری معلی شروع نامت - و نذر بیغی ندرست که اس سند زاده بد مصمت مرحت حل حاکم لاهور را بحکم بعد داده کی خود را بجای او مقرر ساخته امت - و در حریفه پادشاهی دست ندر آزی میگرد - بخاطر اندس حضرت جهانگشای ( که آندک صواب نمای ملک و ملکوت بود ) نالهای رتایی چنان مصمم شد که لنجباب ( که از اعظم موبهای هندوستان امت ) بمیاس حرمت و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رامت و عدالت آن نور پرورد اندل رونق بدیدند - و ساه ابروالعمالی را اگر مصلحت باشد حصار و آتشدود مرحت شد و نذر حوس درین نردنکی محدورات نذقی مصمت را از بجل طلب منعمانیم لنجایی در بصرب مازمان حضرت شاهنشاهی بودن منامس دولت امت هر حاد لکیر اتنال آن مقدار بود که دفع سگندر لعاند لکس بحبت مصالح ملکی و طبعی نام کمک مذکور ساخته ازانل حال ( ۹۹۳ ) بد صد و شصت و سه در ماعت معبود ( که حلوس اورنگ هفت اقلیم را زبند و ملطلت اند بدود نآن انتغار اماند ) حضرت شاهنشاهی اندل پرورد الهی را بآنس ملطلت و شکوه اتنال تمن فرمودند و نقرام خان را بصورت اتالقی آلحضرت ساخته و بمعای تربلت آن امضای دولت دمان بوخت حضرت شاهنشاهی حواله شد - و حدم لایر از ارباب مملکت و احلام در زنج اصرت ادمع آلحضرت اخصاص گرفته و غصب پانند .

حوس موبک دمنی آن نور پرورد الهی بهریند رسد مازمان عقده اتبال ( که در حصار ندر زده بود ) مکت مازمت در پانده مکت بدرای خاطر شدند و ندرل منلر معانت زرد اندک مریر سمدللی ( که رسدک حصی لدمس و لطیف ملبودت لخطاب زرمی حاتی شرب اخصاص پانده بود - و در نوز آلنجازی و بدنی اتلاری مین لدمت ) دولت مازم حضرت شاهنشاهی در تب - و آنکاز بدنی اندازی آلحضرت از لنجا س - و در تدک نرمة ( چنانچه

و ملا غیاث الدین را پیش از فرستاد - او این مرستادها را متقاعد ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی با خود متفق ساختند - و لغوی و مسون مردم درون قلعه را دست آورده دیوار را اسیر کردند - علی قلی خان سر از را درگاه معلی فرستاد - و وقوع این واقعه سر باطن عدالت متذکر پادشاهی گران آمد - و فرمان عذاب آمیز معلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که همه زمت آید کار را چرا بسنگ رسانید - و بعد از آنکه بدست افتاد چرا به حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقرنای بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بید - اگر از هوک پیدایی او دشان حقیقت و درستی خوانده شود او را فوارش فرموده تو دست عظیم فرمائیم \*

و از سوانحی ( که در دیوانه بطور آمد ) نامی میوزا ملایم است - و شرح این نظریه احتمال است که چون رایات جهادگشا تهنیت دهند و حذران موقوفه شد تردید بیگ خان ( که اندراب و اشکمش در جایگیر او بود ) شکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انظام جایگیر ماند - میوزا ملایم فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال ( که بجایگیر تردید بیگ خان بود ) نمود - اولاً از راه گریز درآمد - که به بدرنگ پردازی متیم خان را بشود کشد چون آن صورت ده دست میوزا پرده آرم برداشته بمصافحه اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته درآمد - و خنک کنان خود را از آن مهلکه درآورده نجات آمد \*

و از واقعاتی ( که در آن ایام پدید آمد ) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سروری میخواستند - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیان مرستانند غازی خان ( که حاکم آنستون بود ) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیان متحصن شد و بعهد و ایمانی ( که از حیدر محمد طهور یافت ) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته بقض عهد نمود - و بشمشیر اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خدر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون دور دست بود و اوایل درآمد هندوستان ( سیاحت ظاهر حق او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور ( که در زبان قضا ترجمان گذشته بود ) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را ( که میوزا بیوتات بود ) نسبت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او مرستانند - و خود بدوایت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و راهب مردم بوده اوقات گرانی را صرف مرضیات الهی میفرمودند \*

و از رستم ( که توان مردیکی بظهور آمد ) مصیقهٔ مندر دیوانه است - و اندک از گفتگوی  
 بعد از آنست که او از آحاد الناس بلکه از مساعدهٔ اردوی اقبال بود و تم ( که رانانِ مصر  
 بعد از منجِ مهرند بحاتبِ دهلی نصرت فرمود ) اس مندر جمع از اربابش را گردِ خود فراهم آورده  
 دستِ بغاحت و ناراج دراز کرد - بهوشه غنائم بدست آورد - و بمردم داد - و از رویِ کبریت  
 پیوسته مرابضِ بنارِ بدرگاهِ بوشه - و از بولجیِ مهرند ناحیه تاحده سدل را در بصرِ درآورد  
 و خود در سدل بشکته منبر خواندهٔ خود را ( که سمارتِ الله نام نهاده بود ) بنظرِ فرستاد  
 در اندودِ رایِ حصنِ حلوانی ( که از اعظمِ امرای اتعابان بود ) به جنگ ویران شد - و مندر از اینجا  
 خود را بکانتِ کوله رساند و آن نواحی را بهیب و عارت کرد و در استخوانِ مارکی خان ( که از رؤسای  
 امانان بود ) حدکِ به ترکانه کرده شکست نامد - و از اینجا بدوانِ آمد - و هر چند ( که اس دیوانهٔ عادل  
 پیوسته مرابضِ مردانه - و اظهارِ بندگی و نیکو خدمتی کرده ) اما معلی او نامولی او موافقه  
 نداشت - با او اندر آن کلیم دراز کرده مردم را از خود منصبِ خانی و ملطانی نداده و علم و تقاره  
 بهشتند - تنها معدنی دنیا نداشت - مردای حقون لغز زندهٔ هالب او بود - بارها از دیوانگی  
 ما دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانهٔ خود را بفراخ داده بود - و همواره از حرکاتِ نامنظم  
 ( که شرکتِ بحالتِ داشته باشد ) بظهور آمده - حیوانِ مکرر این معنی بمجامعِ عرو حال رسد  
 مردانِ قصا حریانِ معلی ملی خان شیدائی صادر شد که او را بدرگاهِ معلی فرستد - و اگر سر از اطاعت  
 بهندد ندیده نماند - و در همین اثنا ( که دیوانه از رکی خان شکست یافته بدوانِ آمده بود )  
 معلی ملی خان از مهماتِ مورتِ فارغ شده بمعدل رست - و بعد از مراجعِ مهماتِ آنجا بدوانِ آمد  
 هر چند معلی ملی خان کس بطلبِ او فرستاد بنشین او فرست - و گفت چنانچه بویلد و دلااهی  
 من هم از غاشیه دارایی این موکم - و اس ولایتِ برادرِ سمندر گرفته ام - آخر آن امر معلی ملی خان بچنگ  
 بنشین آمد - حربه او دران فردی شکست یافت که بود در قلعهٔ بدلونِ منحصّ عد - و عرصهٔ داس  
 بدرگاهِ معلی فرستاد - حیوانِ احوال او معرضِ مقدس رسید آنحضرت نام مغلص را فرستادند  
 که او را مصدلی و غلاماتِ پادشاهی سالخده با خدمتِ پوس سرانرا حار - بهیستر از یک ( نام بدوانِ آمد  
 و این مزدِ نجات رساند ) معلی ملی خان او را کشته بود - و سببِ ازلِ سرگذشتِ آنکه چو ( مندر  
 قلعه را محصور کرد و محاصرهٔ امندان داشت و کارِ منی گسود ) معلی ملی خان محمّدی بیگانه کمان

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته  
سرپر آرای خلافت بودند \*

و از سوانحی ( که دران ایام موصی مزید سرور باطن اقدس شد ) آمدن شاه دبی آنکه بود  
از دارالاقبال کابل - که خدیو ملامتی مختدرات تنقی عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس  
معروض داشت - و مزده مسرت بخش رسانید - که از خدیو مطهر ماه جوجک بیگم ایند  
همتی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور  
شکر ایندی بحای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند  
و نام آن گلن اقبال را فرخ وال نهادند - و شاه ولی را نمزدگانی این عطیة غیبی خطاب سلطانی  
کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناشیر توحه و التفات سعادت  
آحتصاص دادند \*

و از وقایع ( که دران ایام روی داد ) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان  
انتظام داشت - و مجمله ارین قضیه آنست که چون آنکه خان و جمعی از ملازمان درگاه دولت  
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان  
در دو گروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پیر محمد رهنکی  
و بجلی حان و شهاب حان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده  
عرصه پیکار را آرامتند - و باوجود آنکه ( افغانان قریب دو هزار کس بودند - و ارلیای دولت قریب  
چهار صد کس ) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف  
در میدان لقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد - و مگاهدان اقبال بیست و سه روز  
مکامره آن برداختند - چون کار درو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامردها  
قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص درگاه والا فرستادند - و او  
با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس مریدند شد - و بعد از چندگاه حکم معلی شرف یافت که او را  
جایگیر مناسب نمایند - اما بشرط آنکه فرزندان خود را در نکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت  
مهلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ماده سرد کوتاه اندیش ازین شرط دولت  
( که سرمایه استحکام سلطه عبودیت بود ) انا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی در پیشگاه  
خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را معین ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند \*

( ۲ ) لکة [ ح ] چرچک ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مصحوب میر لطیف - و لکة [ ح ] مصحوب علی قلی  
میر لطف الله ( ۴ ) لکة ( ح ) فرزند خود را ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] پیک محمد \*



لاهور تعین مـرودند - که اگر سکندر از کوهستان درآمد دوشنبه وقت دُشت اندازی کند تدارک آن  
 بوجه اوق مـرود آمد - و سرانجام مهمات مـرود و لشعاب و سواران و تعویص نانت - و صحت حوی  
 هوای حامانه و طعیان باران بخاطر اسراف رسید که روزی چند درون سرزمین دلگش و قنات مـرمانه  
 درین اما عرصه دشت سکندر خان لوزبک رسید که بدوین سنجائی بهدار الحظنه دهلی درآمد  
 و مخالفان نائب مقاومت ندارد مرار مـرود - مصلحت آمنت که بدوین پای تحت هندوستان  
 بمحمد نشینی آن خدیو زمان مـریدند گردد - تا جمیع این نوبه از حامانه نهیست عالی  
 مـروده روز نهمین عـرا رمضان حال مذکور در مـریدم گذشته ( که در سبب شمالی دارالملک دهلی  
 بر کنار آب حوض واقع شده ) درول احوال مـرودند و در چهارم اس ماه درین شهر معتبر  
 اورنگ خلافت شد •

و درین روز دو الهای راه حضرت شاهنشاهی دور پیروز اقبال مـرود با صرا خلافت نده گویه را  
 بشمس زده شکار مـرودند - چنانچه حضرت افرای اهل شکار شد - و اصحاب درماتت هر شکار  
 مقصود اعلی نشان یافته کامناب مـریدت گشتند - و حضرت بهائانی ( که از اندلی اس سفر  
 مبارک نارمندن بدلی و منج هندوستان ترک بدلی حوایی مـروده بدوین روحانی  
 استلخام می مـرودند ) امروز کمال انعطاف بجای آورده حکم شد که از گوست آن نده گویه باره را  
 حشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان بدوین ملل فرمانم آزل ازل گوشت  
 تبادل خواهند مـرود - و سیدهای سکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان مـرود خلافت بمقام عالی  
 و حاکمهای لقب شرف انتخار نامده - سرکار حصار و آن نواحی حاکم مـرودین حضرت  
 شاهنشاهی مقرر شد و تغاؤل گزین کار آگاه اس را حصار حوادث روزگار دالعه مـرود بدولت  
 روز افزون آنحضرت فائ گزینند - بهرام خان را مـرید مـرودند و دیگر پـرگهای مـرود عـاست  
 و بدوین یک خان را بدوین مـرودند و سکندر خان را باکره - و علی قلی خان را بدوین  
 و حاکم مـرود خان آخده بنگی را بجای نده ( که مـریدند بهدار الحظنه اگر و بع است ) بدوین فرمانم  
 و بدوین ملازم بادشاهی و مـرید انتظام آن خدیو صورت و مـرید هندوستان بدوین دولت  
 و مـرودت گشت - و طهات مـرود و طرئف خلافت بمقام اعدل گشتند - و آنحضرت در مـرود  
 دهلی بوده مـرود بدوین الهی بهر مـرودند - و گـسی سلطنت را مـرود باز داد و دوش

ادبار ارباب خلاف توان دانست - اما ازان جهت ( که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از سهلکه دشات توانستند داد ) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد \*

چون بدانید ایزدی اینچنین موهبتی کنی بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازد کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از مدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریاوت خود را بموقع عرص مقدس رساند - شاه انوال المعالی ( که سر مست باد غفلت بود ) از بیع مری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان ( که در آمدن هندوستان را بسعی خود میدادست - و تا زمان فتح بحلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهاننابی نموده در تسخیر این ممالک و امتیصال مخالفان اهتمام میکرد ) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور دیدان کار آگاه معنی ( که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور الهی میدانستند ) گویا هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله و همان انصاف گردین این فتح بزرگ را ( که در روز بخت منشوران این نور حقیقه خلافت لمعه ظهور بخشید ) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت انداز بودند - تا آنکه حضرت جهاننابی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند \*

و از وقایع عسیده ( که دران ایام سعادت و رحام سانج شد ) گرفتن خواجه معظم است و مسلمانی اربین سرگذشت آنکه نوشته چند سطر خواجه در آمد - که از کوفه اندیشی و تبه خردی بسواد و سخنان نالایق نوشته اظهار دولتشواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه امتکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این درالتواضعی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها نظار اقدس در آید - تا بمن پیشتر التفات مدول داند مرا سربرای خدمت شایسته گردانند - حضرت او را عقید فرموده بمبرقایی سپردند - و بعد از سامان و هرانجام مهمات مهروند از راه سامانه بدار السطاطه دایمی متوجه شدند و چون زیارت نصرت سامانه رسید شاه انوال المعالی را باجمعه از ملازمان درگاه ( مثل محمد قلی خان براس - و اسمعیل بیگ دودی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اورنگ - و حمزه کنیر )

کاتبان برادر اسکندر درآمده بخانه بجای آورد هرچند دران روز مقرر نبود ( که جنگ بزرگ مراجع نام داشت ) اما ( چون امری از بردن بعد از ظهر آمدنی بود ) رفته رفته بانه رفتن در استعمال افتاد - و آتش بیکر بلندی گرفت - اقواص بصورت مری از اطراف درآمده بعد از شرایط حرم مردانه انعام دادند - و نقش مضاف دلخواه بسمت •

- دو گوی آفتاب از جای بلند • و من گفتمی از مرنا بای بلند •
- دو لک زور و زنجیر کشیدند • حلاج و طب را صفت برگزیدند •
- تراک بدر و چاکاچاک شمشیر • دریده معر بل و زهره شمشیر •

و بعد اوماه اند اتصال حضرت شاعری عظیم روی داد - و آلبانی فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و همه کس از محالین مدبر عالم بدستی شدند - مکندر با همه خود را بداند که کوه بختاب گشتند - بکوه از دوران حواصه محتوی خود را در آفتاب راه بکنند رسانند مکندر چون دند ( که شصت صد او دارد ) برگشت هر چند نعمت بشمشیر کرد شمشیر بدست نداشت بعد از سعی بخیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بدر برد - آری کار بدستمان دنیا و معروزیان را هر اس چه باشد و حضرت جهانگیری در محلی کامیابی دنیا ( که باد مراد افکند اسم ) هوسمند بوده لغافل درگاه ابروی بودند و با طعناوت رمانه از کمال دانش و نفس سلوک معرو بودند - اگر حلق کامیاب شوند چه دور باشد فرمان برداری سلطانی خود بر مراد معزود اولیای دولت در خدمت بهم مفرود - نادان ارشش در کار مری حال او میسر - نادان باره خود ظهور بفرمای شاید بعد از آنکه خود را بداند و بازگردد و بازگردد و بازگردد و بازگردد - حاکم مقل آنکه آنحضرت برای تعلیم بنامند از باب صورت و احوال مراتب - و ناداری بر سر معزوبی انعام معرو بوده بهاس ظاهر می برد اندک سخبات بدو از ابروی بجای آوردند - اگر چه [ درس مراتب گذشته ( که بعد از دستان شد ) منج حضرت گیتی معانی فردوس معانی کارنامه بود - حاکم سادگامت گذارش یافت ] اما هوسمند بدست داشت که مثل اس نادره بود - فی الواقع ارباب گونه منج ( که بندگان کم با حلق ندمی بخشیه بود و از درگاه ابروی آلبانی در زمین باستانی کمر نشان داده اند ) معزوبان اس ندمی دان و باری از اندازه بدست - ازین جهت ( که بدمی دهکت گویسه اورد از نام بدستهای بکر نموده ) از ملامت انتهای اولیای دولت بوان در بخت - و از آفات

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت ( که بیومده خود را در ملاس طاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مستفی میساختند ) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما اوامع خورشیدی و شمائم مشکي را در حجاب نقوا داشت - آدروز ( که تخت مرا بدادش آعوزي و دولتمندي میکشید - و سعادت ملازمت مرده رو شناس کمال این برگزیده الهی میخواست ) چه سجدهای شکر بجای می آوردم - و ازین درامت ملازمت چه کامیابیها داشتم - تا دروات صوبی و معدوی سربلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواست فضول پاک ساختم - اکنون ( که دولت شکرگذاری رسید - و ملتواهم که مهیددگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان دهاده آید ) نکنگ ازین ( که در خدمتم - و معامله داد و ستد در میان است ) آورده ام - کاشکه آشنای صوبی ندیده - و در ملک ملازمت طاهر منسلک نگشته تا هرچه گفتم و نوشتم ظاهر بیخان کور باطن این کس را از کز خورشامد گویان نداده اند و از صوبی صوبی من جهانیاں پی به مقصود نرود کامروا کشند - سبحان الله میاس نامهای باستانی [ که در باب ارباب تحرک ( که عشر عشر کمال این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم با خود که حز ظاهر آراسته چیزه نداشته باشد ) رقم پذیرفته است ] جهانیاں معامله نامهم بواسطه آنکه ( در میان داد و ستد بیعت ) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق میبهد و امروز ( که حال پیشوای اهل طاهر و باطن بقلم میبرد ) من بی پرده مزاج زمانه را بار نامیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول لراں افتاد ( که اندک از بسیار از شکر لازم نسای آرم ) ازین نار مردم آزار آورده خاطر بیستم - و چرا باشم و حال آنکه بذیت در صوب خود کامروا شده مشعله دار شگیر گرم روان گشته ام - و حمع کثیر بد برای حق شده شاهراه صدق بیتش گرفته اند - اکنون ازین ماحرا ( که آخر شدی بیست ) بار آمده بسر سخن ( که دوم ) میروم \*

مجملاً فریب چهل روز حضرت جهانبانی کار و مائی متاربه را ( چنانچه آئین اقبال باشد ) بتقدیم مبرمایدند - و لوازم اهتمام نسای آورده بآرایش معرکه بدر دلهای مخلصان را اعتضاد می کشیدند - تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور ( که دولت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود ) خواجه معظم و آنکه خان و حمع کثیر رفته کارزار کردند - و ازان طرف

ظہور کرامت علیا و شارت عظمیٰ ار حصرت شاہنشاہی  
و دیگر موانع اقبال

هر چند (حضرت ساهنشاهی مصر) را نقاب خود داشتند در پرده آرای می بودند ) اما  
امروز جهان آرا چون میخواهد (که حال معلومی این بزرگ زمان ظاهر گردد ) بخواهد امروز بداند  
( که هر یک شاعری صحت عدل بر علو ابعاد و سمو مطرت ) بعالم ظهور می شناند - و از حمله  
حواری عادات [که در آن اقام از حضرت ساهنشاهی (که باطنی منصف و موطنش مظہر امیر الہی و ظاہر  
قدسی مطاہرش مصدر اتوار نامنداهی ست) ظهور آمد] آنست که آنحضرت در بالای نام از شهر  
درآمده بطریق علم گسای خود را بر لکبر مخالف انداخته ناما میفرمودند - لشکر با آن عظمت را  
(که شخصیت آن در اندیشه کس نگذرد) فرمودند که در جنگ مدت این را مردم ما ناراج خواهند کرد  
خمسہ شیعین بحاطرت ( که بذکر بنی امیاء داشتند - و مارها ازلی بر پرورد الہی حواری عادات  
و ذایع کرامات مساعده کرده بودند ) ازین روی صبرت فرہام خوشتر سده زبان بشکر آمدی  
گذاشتند - آری امثال این امور در عادت پرسدلی عالم صورت بعد می نماد - اما حق پرستی  
معنی پس ( که - واد پیشانی روزگار (رش درند ) این معنی و صد ملی اس از چیدن نزرگ  
صبرت و معنی در نمی انگارد .

[illegible]

(۲) مر [اکثر لفظ] داسنه (۳) در [اکثر لفظ] نه معر یی ویس یی (۴) نعل [۵] فہی  
(۵) نعل [۶] نعل (۷) نعل [۸] در و نعل [۹] نعل

بدرگاه آوردند - چون احصا روست روز دهم همان روز تمام بود - سیدات لشکر تاج پیدی بجای آوردند دست داد و دهش در جهانیاں گشودند •

چون سکندر در سرگذشت آگاه شد باهشتاد هزار سوار دوازده هزار تمام سوار و سواران محاسب گشت دیرام خان از دور عقل و شجاعت در سپردن ثبات بجای روز دهم او از قندهار بی و خواب و هوشیاری بتقدیم رسانید - و عرائض منوالی بدرگاه والا ارسال داشتند بجای نوبت نمود - چون در آن هنگام عنصر مقدس آن یگانگی آفاق از عارضه توأم آورد بود بجای نمود آن جمیع آزادی خدمت زمامی حضرت شاهشاهی را ( که همواره فتح و اقبال در دست داشت ) باین درین درجیدند • روز سوار اقبال این خدیو جهان از حوالی شهر دور بودند که حضرت جهانیاں را سبب کامل زدی داد و آنحضرت در اقبال هم از هریت معلوم شدانی و هم از زدی احوال و احوال حاضر و نصرت سوار داشت شدند - و برای صواب اندیش ( که اندام شمس زمام زمین بود ) مشرور و مودود که فرحت خان شقدار شهر و دایرس ایک فوجدار بهنجاب و میرزا شاه سلطان امین و میرزا حیدر خربنده دار این صوره باشد - و شب عقیق رجب سال مذکور بود که حاکم عمره سپردند بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و آمرای اختصاص بدیده سعادت متزمت انبیا باقیه کوس شادمانی زدند پادشاه روز آمرای شجاعت آیدن در مقادیر چنان لشکر گران بشده قندهار بی میگرداند که طلوع رایت جهانیاں شد - و در باغ که نزدیک شهر بود سربرد اقبال زدند - و آفتاب ندرت در وجهیکه سرادر باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکم نظام گراسی حضرت جهانیاں اختصاص یافت - و دیگره باسم دانی حضرت شاهشاهی سعادت پذیر شد - و دیگره را بشاه ابوالمعالی و دیگره را ده دیرام خان معین ساختند - و هر کدام از معروف لشکر اقبال پیوند که راجتهد بهیان جان بسته مساعی جمیل بجای می آوردند - و نهاد را جان نثار جانفشانیها می نمودند و همواره از طریق مردان نبرد آزما بجای تمام تبع شربت واپسین میکشیدند - و از جانین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که دانیان جاسپار را با احترام و تعظیم مردم ایشان برده می سپردند کوه بیدان اسباب بدین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نفوس فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز در روز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلایق میکشیدند - علی الخصوص دات مقدس حضرت جهانیاں ( که جهان تمکین و اطمینان بودند ) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند •

گدشند - و عمارت اقبال بچهار موج مفهم شد - قول لشکارت و اخلاص در احوال امان نامت  
و سردار بی برابری بحصر حال حراره مقرر شد - و بزرگی حراعت بتدریج بیگ جان قرار گرفت  
و سکن در خان نا جمعی از بزرگان حال بنابر مبراولی معنی شد - از آنجا ( که بقت شهریار جهان  
بر آکسی عدالت و سایر موصفات الهی مقصود بود ) کمر منهدم درگاه والا روز بروز در منج و نصرت  
انرژی گرفت - آفتابان کمی لشکر مقصور و گدسی ایشان از آب شسته نا لشکر مرادان از راه  
مصارعت رنده آمدند و نزدیک شام مریخی بهم پیرونده دان مردانگی دادند - و جنگ عظیم  
دایم شد - دانتش پیشهای درون لشکر منج نزدیک بحرے های جنگ را بحدود قرار داده  
بای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمنهای کزکشا درس بدر مرد آزمای کمر بردار بها کردند  
تا آنکه سب درآمد بهادران رسد حمله همدور از اطراف رنده در مبردند •

و از اتفاقات حصد ( که مقدمه منج شد ) این بود که دران نواحی ده واقع بود نعمت بزرگ  
از مشعل تابنده ابروی آتش دران ده ( که خاتهایش از حس و حاشاک بود ) انداد و در معنی  
هراران حراج در رهگیر دولت افروخته شد - و بتسلط بقومند که اس ناند الهی نومند سعی  
اهل خلوت شد - و هرگاه بمعنی اقبال درخشند آنچه ( اصحاب نراج بهدود خود دانند بعمل آورند )  
حرمانه زیاده آن گروه گردان - القصه ارباب روشنائی ( که طلعه نصرت بود ) دران ظهر بدش  
بر احوال مخالفان نواحی اطلاع دادند از اطراف بیدنگهای دلداز حاصدن بودند - و مخالفان  
از حالی عمارت مردوری مدد عائل بوده مست در تاریکی می انداختند نا آنکه قریب سه ناس  
از شب گذشته بود که لشکر مخالف با مقاومت دوازده هراسنده قرار اختیار کرد و منج عظیم  
روی نمود مدد و اسباب مرادان بدست اولی دولت انداد نعلاب عمام تا عراض احاطه روانه  
درگاه والا نموده روز دیگر متوجه بنش شدند - و بفتح و نصرت در سهرورد رنده طرح انامت انداختند  
و علی قلی سلطان را ( که از عقب آمده ملحق شده بود ) با حرم پیسر مرمندادند •

و از عمارت آنکه حرم در رنده بتار خان بالسرگران واسنداد تمام اجداد ما بهدواره معاصر  
حائل رسد با حرم از معدود خطبات مرمودند که معانت بهنار است نا رسدن ما دران اسکر  
هرجه اراده از پی رسد بظهور می آید - پس همان بهتر که بهاد بعید کبریا برده بدر روز  
منج و نصرت از دخالته الهی امدن مرماتم - در همان هنگام نصرت دعا بلند کرده بامدنی پیشروای  
- و کوب الهی صلت مرمودند - حداد روز ازس و آمده بگذشته بود که مقدمه رسد - و نعلاب مرادان

همانندانی فرستاد - و شکرانه این نعمت گوارا بحای آورده از آنجا روانه پیش شد - چون بمواضعی  
 جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطه منازعتی (که در میان لشکر  
 نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیص خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و آندک  
 ازان هرگز نشت آهست که تردی بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بامغاذان گریخته خود را برساند  
 بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردی بیگ خان سمعت این معنی بالتو خان را  
 پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام گذاری نمود  
 خواجه معظم سلطان در شت پیش آمده دشنامی چند داد - و بالتو خان نیز جوابهای سخت گفت  
 خواجه شمسیرے انداخت که دست بالتو خان رسید - چون این خبر بمصالح علیّه پیوست مشهور  
 نصیحت نگارش ورموده تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات  
 و نصائح هوش اندازی پادشاهی را بامرا رسانیده السجده صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان  
 در جالندهر طرح اقامت انداخت - و هر کدام را برگذهای فواحی حداساخته جایجا تعیین نمود - سکنه رخان  
 چون بمآچه دیواره باسزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و مهرند را بتصرف خود  
 در آورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حدیب خان و نصیب خان  
 و مبارک خان و حمعه کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند - سکنه رخان در مهرند بودن<sup>(۳)</sup>  
 صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معنی را مناسبت دولت خیال نکرده  
 بر آشفت - که بایست پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست مهرند اهتمام میدمود  
 و ما را خبر میکرد \*

و بعد از گفت و گوی بسیار آمرای عظام اعتصام بقدرت اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده  
 از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدود ماچه دیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر  
 مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رسید لایق دولت آست  
 که گذرها را استحکام داده توقف نمایم - چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهاد<sup>(۴)</sup> از آب  
 بگذریم - بیرام خان و حمعه از دور بیژان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقتضات پسندیده  
 ازین جانب گفتند - آخر بهعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیساپوری و ولی بیگ  
 و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

(۲) در [ بعضی نسخه ] رسیده - و نسخه [ ط ] معروض داشتند (۳) در [ بعضی نسخه ] بودن خود را (۴)



و خود نباید اقبال منوحه<sup>(۱)</sup> لهر شد - و اعیان آن دیار بشرب امیند اسعداد ناده  
 زبان بکیر اس نعمت حلیل و موهب عظم درگشودند - و وضع و شرف فراخوردند و حالت  
 دراهم پادشاهی شرب اختصاص نافتند - دوم ربح الدانی اس سال نلدۀ ماخرۀ لهر  
 ( که در معنی سواد اعظم هندرسان است ) یقظوم اقدس پادشاهی مریع آسمانی یامت  
 و طبقات الام و املاک خلایق از حوادث روزگار بخت اندی نافته بمقاصد خود ( که عمره  
 بر شاهراه<sup>(۲)</sup> است ) بطار آن داسند ) رمندند •

و در اواخر اس ماه حمر آمد که شاهباز خان نام اتعالمی جمعی انوره از اعیان را متعلق ساخته  
 در دیبالور اندسهلی فامد بسود راه میدهد - حصرب جهاننالی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان  
 سیدنی و علی قلی خان اندرانی و محمد خان جادر و جمعی دیگر از تنهای کارطلب را مآنصوب  
 مرسانند لشکر اقبال بمسالخان رنده معرکه مبارزه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران<sup>(۳)</sup> جان نثار  
 لوازم معرکه تقدیم رمانندند - و کار در شد زاده ابوالمعالی ( که بد معنی دنیا و عروج حص مسعود  
 داشت ) تنگ شده بود که علی قلی خان و تنهای<sup>(۴)</sup> هف شکس تکیه بر اقبال روز امروز نموده  
 در دوری و حال عشاقی کارنها بپندم رسانندند - و گروه معتله را سکست داده بصیاره را ازل  
 جمیع ادبار اغاک معنای برابر ساختند - و از ادنی دولت مقدم و میزبانی مراجعت نموده بمناص  
 آمیزن شدند حامان<sup>(۵)</sup> سخن آن بشهراده که مقصود را انجا گذاشته مسلمه از احوال بصرت مری  
 عاکر افعال ( که بیاسیة<sup>(۶)</sup> دراهمان بدین ناده بود ) نوشته نام و قانع نگار گردند •

بر منقشمن سوانج بقدر مخفی نماد که حورن بیرام خان نزدیک مرگه هرگاه رحید  
 و منصب خان اتمان اندک حاکم در بحر حرمه خود کرده مرکز اخبار دون و غنیمت  
 فراوان از بق و خاص ادمیت بهادران معرکه افتاد - و عدای آنها بمقام گرمناز شدند  
 بتمام<sup>(۷)</sup> خاص اواءه ندره<sup>(۸)</sup> از حصرت جهاننالی شده بود ( که چون بداند آلهی<sup>(۹)</sup> فدیخ هادرستان  
 معمر گردن های ربح نشود و بدستی خدا روز در یاد است مرم در نمایند )  
 خود سوار شده عدای اعیان را بمقام جمع کرده مصوب معاندان<sup>(۱۰)</sup> دیش بصاست علی  
 مرشد - و از حصرت اس حلس<sup>(۱۱)</sup> است ( که مقدمه<sup>(۱۲)</sup> نوحاب<sup>(۱۳)</sup> اندزه تواند بود ) تبص و هدایا  
 از نایب ناصی و سایر معانس<sup>(۱۴)</sup> مقام را مصوب عرضه داشت خوب بشیرا<sup>(۱۵)</sup> حلی بناد حضرت

(۱) منوحه [ ۵ ] مرشاهره بعد آن متحرک و شاد (۲) انده [ ۵ ] حلی - و واده [ ۵ ] حلی - و (۳) بر (۴)

بر (بصره معنی) نام - معنی (۵) انده [ ۵ ] نکهت [ ۶ ] انده [ ۶ ] معتقد - ساخته •

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزند - و چون موکب عالی مسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود  
افغانان ( که در حدود رهتاس جمع شده بودند ) پریستان سده هر کدام خود را نذایتی کشیدند  
و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش سد - هر روز جائے دلگشا و سرزمینے نشاط بخش  
پیش می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و معصرت آشایش در می یافت \*  
و چون سخن بایضا رسید پیستر از سوانح اسامی بعضی از همراهان رکن نصرت اعتصام  
( که بقرب مزارات و علو مرتب اتصاف داشتند ) نوشته میشود \* بیرام خان - شاه ابوالعالی  
خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک  
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی<sup>(۱)</sup> - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم  
علی قلی خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدی  
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان چایر - سلطان حسین خان - وندرق سلطان<sup>(۲)</sup>  
محمد امین دیوانه - شاه قلی نارنجی - توک خان - کاکر علی خان - باقی بیگ یاتیش بیگی  
لعل خان دكشي - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه  
خواجه عبدالکباری - خواجه عبد الله - میر معین - میر غدی - شاه خضر الدین - میر محمد حسن داعی<sup>(۳)</sup>  
خواجه حسین مری - میر عبد الحی - میر عبد الله دادویی - خنجر بیگ - عارف بیگ  
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرحانی  
مولانا عبدالباقی - افضل خان میر بخشی - خواجه عبد المسید دیوان - اشرف خان میر منشی  
قاسم مستلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات \* خواجه ابوالقاسم \* شهاب الدین احمد خان  
معین خان مرخودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار \*

و ( چون موکب چهار آرای حدود قصبه سعادت پیوند کلانور رسید ) شهاب الدین احمد خان  
و اشرف خان و فرحت خان را دلاهور مرستادند - که رؤس منابر و حوای دناپیر را بنام والا مروع بخشیدند  
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد مدشور نجات جازدانی کرامت نمایان  
و بیرام خان و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی  
و جمعی کثیر را در سر صیاب خان بدیع بیه ( که در قصبه هر خانه اقامت داشت ) رخصت فرمودند

( ۲ ) نسبه [ ۵ ] دلکش ( ۳ ) نسبه [ ۱ ] نشاط افرا ( ۴ ) نسبه [ ۱ ب و ط ] سبقتی ( ۵ ) نسبه [ ح ۵ و ]  
فرخورتی - و در [ بعضی حا ] ویدوق ( ۶ ) نسبه [ ح ] عبد الدقی ( ۷ ) در [ بعضی نسبه ] مبرح حسین - و در  
[ بعضی ] مبرح حسن ( ۸ ) در [ بعضی نسبه ] داعی \*

اگرچه ( هر دو مبداء عالم معامله دانی این کلام حقیقت بر حمل را برداشت و نصرتِ حضرت  
 همدانی نشان می‌دهد چنانچه حدال بوده نسبت آرای محفلِ سعادت شدند ) اما دورندان  
 ناراکه دانش بجوای این نظم بدیع را بود خلافتِ گدیری و مردی سلطنتِ عظمای حضرت شاهشاهی  
 در نامه بر درِ انتظارِ طغیان علو این طایفه می اقامت فرمودند - و حضرتِ همدانی اعدام  
 عبودیه الوثقی عذاتِ الهی و امدد مالِ جلالِ المندی بسارتِ آسمانی بوده نا اندک از مردم  
 ( که به هزار نگین ) بمقاماتِ معنای از حدیثِ عینی ( که در شمارِ محامدان عقول نگین )  
 به نصرتِ فرمودند - بدرامِ حانِ نجهتِ استحکامِ بعضی از مهماتِ پادشاهی و سامانِ درانِ خود  
 رخصت یافته مدارِ اقتدالِ کامل ماند - و حضرتِ همدانی از حلالِ آباد نایبِ عیش و عشرت  
 بحاله موارده ار آت گشتند - و صلحِ محرمِ حال ( ۹۶۲ ) بهصد و شصت و در عرصه بگرامِ مصرِ حدام  
 اقتال شد حکمرانِ اوزبک ( که خدماتِ پهلوانی کرده بود ) موردِ حلالِ عنایات گشت  
 و درانِ روزِ منصبِ خانی امتداز یافت - و پنجمِ صفرِ این سال درانِ سده ( که به نایب  
 مشهور است ) محقرِ راناتِ نصرت شد و سه روزِ درمن ملولِ خاطر گما مقام بود - و درین مرحله  
 نصرتِ آرا درانِ حال از کابل آمده سعادتِ محاطِ نوس در یافت و در همان روزِ مسترانی اقتدال  
 بود دولتِ آوردند که با تارخانِ کاسی ( که مالِ سکره گران سراسر است قلعه رفاس مدعی بود )  
 با وجودِ امدداد قلعه داری و استحکامِ قلعه ( مستقر شدند ) طغیانِ اربعانِ راناتِ نصرت  
 محقر شد ( نایبِ دلت از حای داده هزار امداد کرده است و آنحضرت بطریقه دیکو خدمتدهای  
 دلم و حدادِ سلطانِ آم گهرِ محقرِ عاطفتِ روحانده او را بر من نوسِ عالی اسارت فرمودند  
 ارجحاً که طلوع بلند مداست مدی ز میبد اراده آورده عرقه داشت که با محقر عهدی سده است  
 و محقرِ سکره نام همراهِ خود برد اگر من دولتِ زمینی نوس درانم هم بغیرِ عهد کرده نام  
 و هم بهر مرا هم شکست است - از انانی دولت بهر و ب عرض رساندند که مصالحِ آن بی نماید  
 که سکره و می امرا را حای سوب که اول فکر از کرده است نصرتِ مرماند که خوب سیریه چندی را  
 در میان گذشت و پس رفس از درِ اندیسی در ولایتِ آنحضرت ( که معده مروت و دقت بودند )  
 فرمودند که از این روز حایه جملی سعادت و اطاعت نبوده است - و بعداً خدمتِ ساجده  
 ( حایه سبک گذشت ) و در آورده در دولت نهاده از این دولت روزی تر و دند نام

مذکور و سایر ارباب خلاف مکاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (سوارمی امپ  
 نمیدانست - و همواره او را بر صندوق نیل بار کرده میبردند) بوسیله جرات و جسارتی که داشت  
 زرهایی مفت بدست افتاده را بکاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشه  
 اهل روزگار نگردد) پیش میدرد - چون در حوالی آگره سکندر استغلال یامت از بجانب بهار  
 و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را  
 بسلطان جلال الدین ملقب بیمعنی ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو  
 قصد بنگاله داشته شطرنج اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفصیل این سوانح  
 (که گرای گفتن نکند) در نهانخانه اجمال گذاشته بمقصود اصلی میروند \*

## یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جت آشیانی بنسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روزافزون شاهشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده مانند که [چون حقیقت هرج و مرج  
 هندوستان و شور و شعاع این مرکز امن و امان (که اندک برمز و ایما گذارش یامت) مکرر  
 بمجمع گرامی حضرت جهانبانی جت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکمل ضمیر  
 پیش این تصمیم یافته بود) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مختارات تنق عصمت و  
 در دارالملک کابل بحماییت ایزدی مبرده شاه ولی بکول بیگی را (که میرزا محمد حکیم ساخته  
 در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل برای رزین مدعم خان تعویض نموده  
 در واسطه دی الحجه (۹۶۱) بهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک  
 بآن افتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک  
 هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصروی  
 آنحضرت در آن هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن نزرگ کوید  
 از احاطه احصا امرون) مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته نادپای اقبال را  
 بحولان درآوردند - و در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون  
 (امر عظیم از پرده غیب و جلباب دعا جلو ظهور می نماید) منادیان سئادت (از انعم و آمان)  
 بهزار زبان بلند آوازه میگرددند - از الحمله این شاه بیت مدسی عبارت بر هر صیحه اولی (که سرنوشت  
 پهبانی دولت تواند شد) عدوانی مدشور و تیج نمود \*

\* شعر \*

\* دولت از مرغ همایون طلب و سایه او \* زانکه با زاع و زغن شهر همت بدود \*

مخلل شد - الحق اس بدر و پسر در النظام اسباب روزگار حلقهٔ موافق داشتند - حنف که در حرام نمکی و غیر معینی زندگانی خود را پیروز کردند اگر ( این دو کس از ملازمان عدیهٔ علیهٔ اسالی حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بازگشته معنی به بدر مقرر شد - و اهتمام مرشدان به پسر او نامرد می بود ) هرآنکه مشمول مراسم خمریانی گشته بودند خدمت شایستهٔ زندگانی که بر یکی داشت (آرا حیات شماره) یافتند - آسپان بزرگان را انجمنی کار مرما دادند . رستم عامه ( که بعضی حرام نمکی بدست آمد ) دانایان کارشناس زمین چنان را براتسا پسر از مردن دانسته چنان همان نعره نثار می نمایند .

و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شرافت منار حان آسپان ظهور کرد که کس نکند و احمد خان مرور برنگ سلیم خان ( که رستم به لحاظ با اهتمام او بود ) مدعی بر مانتزایی شد و هوس را علندر نام نهاد و محمد خان ( که مرست تربت شرف خان داشت - و حاکم بنگاله بود ) بر رستم عامه در اترک - و ابراهیم حان سور او هم پنجهٔ مرست انالت هندوستان را در دماغ شد - و شجاعت حان ( که صاحبان در اعدای عوام اشتهار داشت ) در مالوه سرحد سری بلند کرد - و اویش امانه نام اقتاده در شوش و آشوب گسارند سکندر بالشکر به لحاظ و سایر اربابان همراه آمده صد دارالحیات آگه کرد - و مبارزان و ابراهیم حان بر بهمین اراده برآمدند آخر در واه بازی هندو مبارزان شرق روزه شدت و نزدیک آگه میان سکندر و ابراهیم جنگ در بیومت - ابراهیم شکست یافته نگوشت در رست و پدر او عاری خان مور ( که بر وای بیانه تعلط داشت ) بقعه رسته متحصص شد - و کبر سکندر بصورت بلند شد - و از حد نادرانی گنگ بنصرت او درآمد - و لیسر نزاران همراه آورده متخواست که شرق روزه رسته و مدعیان حکومت را از دامن برداشته دمی افغان نماید - درین هنگام طوطهٔ نوحهٔ زاناب بهانگسای حضرت بهاندانی حلت آشنایی بصحر هندوستان بلند آرازه شد - داتارحان و حنف خان و حمع کثر را بهمرست به لحاظ معنی بود و محمد خان حاکم بنگاله قصد نفع مبارزان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارزان حان و هندو در حدود حیرگنه نعد از حنف مرگست محاربهٔ عظیم روی داد و فضا را محمد خان نگرگست - و غرائی - مرخان و حنف خان بدست هندو اندک او در متمعات محاربه و محاربات نعمانی مرونت - وارش از روی ظاهر بالا گرفت و در میان آردا ابراهیم

خود را از مالِ مظلوم بصورتِ می آراست - حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ وبال سرانجام میداد و بدستِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینکا بزرگانِ دینی را بسیار خطا می افتد - <sup>(۲)</sup> چه این گروه مراوان مشعل (چون حویای احوال مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوال معینه مردم - و چه برای سزای مدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدی در باطنِ خود می کنند (که بوسیلهٔ سخنانِ اینها قصدِ عرض و باسوسِ مردم بیک اندیشِ دولتمخواه نشود) اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای واید خود بچرب زبانی قصدِ دولتخواهان می نمایند - و این طدقه علیه احیاناً بواسطهٔ افزونی مشاعل اراان عهد عادل شده بگمب و گوی این بد نهادان بدولتمخواهان ده گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند \*

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتی از کمالِ علط دمائی در خاطرِ سلیم خان جای گرفت و در اکثرِ مهماتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - [چون پیمانۀ عمرِ سلیم خان پُرسد - و بوقتِ ریاستِ تده کارانِ هندوستان، بمبارز خانِ مذکور (که پسرِ عمِ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیکسر از کارِ جهان یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عظمی رسید - و از مبادوزخان (که در ادوایه و السنده بعدلی استهوار دارد) جز بامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از دوریندیا که داشت خزائنِ شیر خان و سلیم خان و میلخانهٔ آنها را بدست آورد و در پرگنده ساختنِ اندوختههای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بدهای پست و طرت معامله بافتم اراا پرستس نموده در رواجِ کار او شععی میکردند - روزی چند بکتابِ نسبتِ رائی سرِ نخوت برادرخت - و لخته اسمِ راحگی بر خود بسته بهمدامی راجه بکرماحیت کلاه کچ نهاد و از تهی مغزی و کوتاه حوصلگی بامِ بزرگانِ در خود بست - و از دراندیشی بامِ سلطنتِ برعدلی انقا نموده با مخالفانِ او محارباتِ عظیم کرد - و از حرأت و حسارتی که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامههای شگرف در مراسمِ پیکار او بظهور پیوست - و تشجاعت و کار مر کردنِ زبان زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بکائی کشید که روی جرأت و جلالت بکامبِ موکبِ عالی حضرتِ شاهشاهی آورد - و (چون ذاتِ مقدس معیارِ جمیع نیک ذاتان و بد نهادان است) عیارِ این قلب گرفته آمد و باسوارِ عدلِ جهان امرو ز ظلمتِ وجودِ او مرو نشست - چنانچه بکایِ خود گذارش خواهد یامب و (چون از هزار یکی از احوالِ خسرانِ مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ <sup>(۳)</sup> تدمهٔ احوالِ هندوستان می پردازد که چون مهماتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یامت کارِ هندوستان از آنچه بود بیشتر

آورده منداشت و تقاریر نصحت و نرم دی القعه ( ۹۶۰ ) بهصد و شصت  
 است درجه ( که در نیم از اعصابی سعلی او انصباب ماده حادّه رفته بود ) رختِ همنی  
 بر نصحت توخت از مریز حان نامی بحر او ( که خورد مال بود ) حاسین سد - و بعد از  
 چند روز معارز خان ( که خالوی اس مریز خان بود ) اس نگلای را بر اویم عدم مرستاده خود دم  
 حکومت زد - و نام خود محمد عادل بهاد - او بحر نظام خان ( که برادرِ خوردِ شدر حانِ مذکور است )  
 بود - از عرائف آنکه اس نظام را یک بحر و سه دحدر بود - بحر بحکومت رسد و شوهر  
 آن سه دحدر بهانه انابت رسیده اعلا دانند - یکم سلیم حان مذکور بود - و دیگر سه سکندر بحر  
 و دیگر سه ابراهیم سور که احوال اس در برحم احتمال مذکور خواهد شد - و هیمو { که از بدگوئی  
 و بداندیشی و عصیان [ که در مراجع رؤسای جهان ( که منقصر احوالِ جهانیان مناسند )  
 خوش می آید ] مرتبه که آن خوش آمدن عتوب به بهادی و شراب داتی را از نظیر درزیس سل  
 میبردند ] از ناله ادنی لمدارج علنا رسیده بود { و کالت اس حتم پیسه را ( که پیونده بلهو و لعب  
 و بعتاتِ لعناتی برداشته از احوال عالمان عادل بود ) نش گومت و شورش در جهان  
 پدید آمد - شمس دانجا گداخته مستملی از احوالِ همنوی مذکور ننان را شاداب کردن  
 مناسب می نماید •

احوالِ هیمو ای حویای بدائعِ بدایتِ الهی نظرسه دور انداز - و عدیته از احوالِ همنوی برگز  
 او نظاره حصص داشت و نه نصیب ده از صورت بهر و نه از میریتِ بصنیه همانا که اندکِ الجیوه  
 او را بحسب کمال معدوی ( که از دیده دربی بالغ نظرانِ روزگار پوشیده بود ) بیانه بلند رساند  
 بواسطه مرادانی بدکارانِ روزگار بدکارتر را گماست - نارسه آن ند میانه کوباه و دراز اندسه  
 در روزاری ( که از بصایرِ بدواتِ احسا ) در رمزه بقالتِ روزمانه مملکت بود - و از روی نصیب در حمانه  
 دهمر ( که در برین طائفه بقالتِ هندوستان اند ) انتظام داشت - در پس کوحها هزاران بے نمکی  
 نمک سبز مرزخم نا آنکه ناظرافِ عمل خود را در سلکِ بقالتِ مرکبِ حاتم خان ( که اندک از احوالِ او  
 گذارش یافت ) در آورد - و نگارهای گریز رفته رفته تسلیم خان خود را بدگوئی و ناردانی  
 و سانس گردانده داخلِ موزمان گشت - مدینه مردم را در به انداخته نظاره را معمولی  
 که برای صاحبِ خود در لعه و هی میکنم و بغایت برای خود بازارِ احد و هر گرم منداشت و حادّه

( ۲ ) نسخه [ ح ۵ ] حکومت ( ۳ ) نسخه [ ح ۱ ] سکندر حان سر ( ۴ ) نسخه [ ح ] مه آمد ( ۵ ) نسخه  
 [ ح ] مه آمد ( ۶ ) نسخه [ ح ] در سر کوبه ( ۷ ) در ( اکثر نسخه ) رفته سلیم حان •

معنوی این خدیو عالم می نمایند) از دید امثال این امور چه سبب - آید (معدن دوا مجدیهای معدی باشد) - ارو ظهور عجائب صوری چه قدر کار باشد - بگرام خان در باب قدق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی دعوی اقدس رسانید - و این مطلع از آن قصیده است \*

\* عقد حق ربود خدنگ تو از کچک \* کرد از حال صورت پرزین شاه حک \*

و در همین ایام ادبساط (که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد) - ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آں ممالک مدعای مر و جلال رسید \*

### مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید با گردید عمق واقعه نویسن آست که درسم احوال احوال هندوستان گذارس یابد - تا <sup>(۲)</sup> سن رسا انجمن معنی را حالت منتظره در پیش بیاید - مجموعه از احوال هندوستان آمده ( چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول ( ۹۵۲ ) نهصد و پنجاه و در شیرخان پنج سال و دو ماه و هیزده روز بتغیب و تسلط حکومت با استقلال کرده بعدم خانه شناسی ( پسر خود از سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می نمود - لحتم اوقات در جنگ عادل خان برادر کهن و خواص خان پرداخت - از ار غلامان شیرخان بود - و بابل طرازی و گرنز و تصرف کردن اموال مردم و اندوخته های عالم را دادایی و اموال دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقامی خود ( هر چند او باطل باشد ) میمنت ندارد ] ارباب خلاف را کار بسائی بر مید - و زمانه با طبقه نیازبان ( که ایالت پنجاب داشتند - و مرکرده آن مردم هیبت خان بود ) زد و گیر داشت و این مردم محبوب شده در شعب جنال کشمیر در گو هلاک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاع طدقه گکهران مشغول بود - و ( چون این طایفه از ملازمان این طدقه متعلد نبودند - و نیز دم از دولخواهی این دودمان مقدس میزدند ) کار ساخت - و دست بر ایشان زیادت - و بنای قلعه رهناس ( که اساس آن شیرخان نهاده بود ) با تمام رساند - و در میان جنال سوالک فال بد بحد زده مامنه و پناه بخود انگاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد - و زمانه دراز از او باش افغانه و بد معاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد



و معادلت بخش رمن بر آسانی گشت - دوران آنام منعم حان را نابالغی حصرت شاهنشاهی  
 پانزده امیناز بلند ساختند - اگرچه بطر رحم و عادت این نام برین پیر نهادند اما در معنی آن پیر را  
 طفلوار ندانند آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل مرسانند - منعم حان آداب شکر اس عطیه  
عظمی بجای آورده حشم دلکش آراسته کرد و پیشکشیای لایق بنظر در آورده امداد نفاخر و اعتبار  
 خود را مراعات داد و در حال الع بیگ مصر هلهل ملطان از حائب مرامبرای ایران رسید  
 و سجف و هدایا بنظر احرب گذارند باحت مرید انصاف شد - و آنحضرت بنوعه ملواری  
 داد و دهش برداشته در مرامبر پوش هندوستان بودند - در آقای اس الندسه حالکما  
دلم از دور حان ( که بولست امبار داشت ) حقت مرو بطریق سجف مرسانه بود - حصرت  
جهاندازی فرمودند که ما از اس مرو بعین هندوستان تعاؤل گردیم - چه زبان رد عوام شده  
 که برکعتان سر و حراشان سند و هندوستان مای است - و فرمودند که اس تعاؤل میل آن  
معاؤل است که حصرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران مال ( که از ماوراء النهر  
بعین حراسان مستوحه سده بودند ) چون موجب منصور نابند رحمت سلگی آنام در ریش دران صد  
بصاعی معدر و حرب عادت امبار داشت - حصرت صاحبقرانی ندند او بچه فرموده اند  
در ریش حمله گوسفند را برسم ما حصر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت دور بان  
صاف عزت فرموده اند که ما از اس حمله بعین حراسان تعاؤل گردیم - چه حراسان را سند روی زمن  
گفته اند و دور معد حصان بود که ندام حان بشر ملازم استعداد تانت - و آنحضرت  
باحت مرید انصاف و مرط عنایه که باز داشتند مراسم عید را اعاده فرموده حشم دلکش مر از عید  
تربص فرمودند - و در این روز هجرت انروز ( که عید چلبک حوران نابینا و تیراندازی موشک  
مکرمند ) آن سحرار میدان اتدل بر نهال بهارستان حاه و حال معنی حصرت شاهنشاهی را  
میل آه شد که رمای از مشاط آباد خود را بعق اند الحش مشمول دارند - و تدز دمنی و بیراندازی  
خود را مرط ظاهر بدن هوا حاحند صورت برمنان عالم حصمانی را بسا هرا عقدت خوانند  
دفعه آل مقی را ( که کرد دانی بحر باز در زمن آن عاهر بودند ) نشان تد توجه صاحبه عقد  
اوس ریش را معدنک موشک در خند - از دوع اس امر مریو از حاصر بان بارگاه عزت برآمد - امثال  
این امور نور دیده ظاهر این بدیع نماید بما آزادی را ( که باحت بندار بدیده معنی مناشی اسرار

مشرف شد - و مهتر قرا ( که از معتمدان محکم خان حاکم هرات بود ) دینر با پیشکشهای گرامی  
ادراک ملازمت نمود - و عریضه عقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلائل التذات شد - و از برای  
مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار مفرغه افکندند - و آن شکار دلخواه  
اولیای دولت آمد - و تعاؤل بصید مرادات گرفتند \*

و از مضایای ناملایم ( که در قندهار سانسج شد ) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدسب  
شاه ابوالمعالی - و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ میرشکار  
بیرحمت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی ( بدست داد  
تقر و مدهوش جام عرت و شعاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده ) بدستگیرها  
کرد - و از آنجا ( که تعصب حنک اهل خروج دماغ عقیدت ادرا پریشان ساخته بود ) مکرراً در مجلس  
حضرت چهاربائی بر علانیه میگفت که من این راضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجه که  
داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التذات میفرمودند - تا آنکه شده آن بدسب داد تعصب صد  
آل بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقه خاص  
مجازی ( که سائر عیوب است ) آنحضرت را از محازات آن تناه کردار متقاعد ساخت \*

و چون حسن احلاص بپیرام حال دوضوح پیوست و در جهاییان روشن شد ( که بر جاده اطاعت  
و یکو خدمتی ثابت قدم است ) قندهار را ( که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان  
مرحمت شود ) ازان اندیشه عذاب گردانیده به پیرام خان مستقیم داشتند - و زمین دار را از خواجه معظم  
تعذیر فرموده بهادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر چهارفکشا از انتظام  
مهمات ملکی مراعی یافت ده بیت تسخیر هندوستان مدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند  
و پیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بروز ترین وقت خود را بموکب والا رساند  
و لای بیگ و حاجی محمّد سیستانی را ( که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش  
مراهم می آوردند ) قرین رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعزمه عزیزین حضرت شاهدشاهی  
نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران السعدین انتظام یافت  
و محمّد قلی خان برلاس و آنکه خان و حمعه دیگر بشرف کوروش استسعاد یافتند - و در اواخر  
سال ( ۹۶۱ ) نهصد و شصت و یک مضای دولت فزای کابل بقدرم والی آن فرمانروای زمان

و نیز هر روز امردی مرقه‌العین جلالت قوه الظهور جلالت حضرت شادشاهی تا عریض نمشاعت  
 شریف معادلات اوراقی داشتند و کلامی آنحضرت (که مدظم مهمات عریض بودند) لوازم مهمانداری  
 سرگرم حدیب شدند - و حزن رانات حال از عریض بیشتر نهیست فرمود آن تازه نهال حدیفه اقبال  
 مراحمعت فرموده کابل را بعد از مدامت بخش عشرت آباد دولت ماحند - بگرام خان (که خلعت  
 سعادتش طراز اوقات داشت) موبک گرامی بادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته آداب سکر  
 بجای آورد و با دلی معلو از اخلاص پا از مر ماحند<sup>(۲)</sup> سرسختی قلدهار بموضع سوراخام شرف  
 رمی دوس حر بلندی نامت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق نبوت  
 دانسته و در ساعت معدود قلدهار از موبک عالی رونق گرفت - حملهای رنگس و برمه‌های  
 دلگسا در لب داشت و از مساهله ملازمان و کاب دولت شاه ابوالعالی و معلم خان و خضر خواجه خان  
 و محبت علی خان مدرخلده و امجدعلی دولتی و حدر محمد آخند لنگی و حمی دیگر بودند  
 و از اهل معادلات خواجه جمعی مروری و مولانا عبدالقادی صدر و عصر دیگر معادلات حضور داشتند  
 بگرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم بناز ناشی دقتی مروت داشت - و نام زمندان در قلدهار  
 بهشت و عسرت گدس و در آن مدت آنچه بهت سرکار خامه بادشاهی در کار بود همه را  
 بگرام خان سرانجام نموده مدت بر حال خود مدامت و جمیع مرامان درگاه را در منازل دوکران  
 حود مرود آورده لوازم مهمانی اسان نصاحان منازل مفوض ساخته بود - همشده حصر جهاندانی  
 دران خلعت در تارهای حق و عقلی و رتبات مزی و معنوی بوده انداد منگوبند و عمواره  
 بزم آزادی طاهر بدش و عسرت دمای موافق دلکش بوده زاریهای درویشان و کلمهای صفاکش را  
 بادام عقوب می‌پندوند - و در آخر حالات و معامات افاضات و احتیقات رد میداد - از الجملة  
 مکرر بصحب مولانا ابن الدین محمود گمانگر (که از مبارزان مرشکی بعضی آثار بود) مدرهندند  
 و کلمات مدیده از طرائف مذکور میداد و اسرار و اشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله  
 و آعاده فراهم میکردند - و خواجه عاری (که در حال ایران زده بود - و دستور از بگرام موبک عالی  
 تا عسرت و هدایا و هدایا آمده بود) بسرب مروت سر بلند گشت و از دلو حدیبی بمقتضی  
 اشرف دیوان امتیاز داشت - و در دهان مردی معظم سلطان از زمین لایز آمده بمعدمت عالی

(۱) نسخة [د] در مرقه اندود (۲) نسخة [ب] در مرقه اندود و نسخة [ط] صحیح ابن الدین

(۳) نسخة [ع] و شرح سران (۴) نسخة [ح] بهت سراب (۵) نسخة [ج] کلام

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود دولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان  
 اعیانان هجوم عظیم بران فاعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد - و انغان  
 ۱۲) لهره پربشان گشتند - و ( چون ارائل سال ۹۴۱ ) همد و شصت و یک کابل بعد قدم پادشاهی  
 رونق تازه یافت - و مستدرات تنقی عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مدارکبایها فرمودند (   
 آنحضرت بر زبان اقدس را بدند که مدارکدای آمدن و دیدن یکدیگر بحای خود است - اما قصیده  
 میرزا کامران مدارکباد ندارد - که دست خود فصیح چشم خود کرده ایم - و ناولدای دولت مناشیر  
 عطوفت شرف صدور یافت - و بعد الرشید خان حاکم کاشغر ( که پیوسته مدتگرب و قراب بوده  
 در مراسم یکجتهی اهتمام داشت ) سوانح احوال نوشته مصحوب کارداران روان ساختند - و در همین  
 ایام ( که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و نطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته  
 در گرد آوری رفای ایزدی اهتمام داشتند ) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال  
 بعد از گذشتن دودانگ بطالع قوس از هت معلنی ماه حوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد  
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و ( چون بعضی تاریخ این مولود را ادوالمعاصر  
 و بعضی ادوالاصایل یافته بودند ) هر دو کدیت آن فرزند مقرر بند - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده  
 مراسم شکر ایزدی بحای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمه دودمان عصمت حادثش بیگم  
 صبیغه حوجوق میرزای خوارزمی فرزند وجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بروی  
 آهنگ عالم قدس نمود \* \* \* \* \*

\* بود برفی ز آسمان کرم \* زادن و مردنش بهم نزدیک \*

توجه موکب مقدس حضرت جهانبائی جنت آسیانی

بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال نهم آنگه ( حمه از منزه اندوزان از حامی دیرام خان سخنان  
 غیر واقع بموقع عرص حضرت جهانبائی رسانیده بودند ) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان  
 بتقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلی قلی خان اندرانی تعویض فرمودند

( ۲ ) نسخه [ ه ] و پربشان ( ۳ ) در نسخه [ ط ] صورت مکتوب ( که بعد الرشید خان تحریر یافته بود ) نسخه

آورده - اما ( نجهت عدم امکان تصحیح نسبت کثرت اعلاط نسخه مذکوره ) دانداع اکثر نسخ قلم اندر کرده شد

( ۴ ) نسخه [ ط ] تمیذا دودانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] حاشی صبیغه

( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] تقدس \*

[illegible]

چون ساعده محسن میرزا امران درهم بود و ده آمد اگزن پدر معصود سزاده تجرود هارون که [ چون موضع بگرام ( که ده پادشاه سهرت دارد ) - در بگرام نصرت - ی ] ساعده آنجا را افعالیان کلدون و بران حاکمه بودند - معترفند که مله را تعمیر نموده و جمع اردو لشکرها را گردانیده و سزاده را نصرت رسانید که - و انعام اس مله مقدمه فسخ خاندان امت و امرای ( که صدق کامل بود ) و بی و واحدی که به جمع رده در سزا واقع شود - نصرت بهمان تری و بهر بستانده بر سر کار گشته در ادک درجه آن ساعده سعادت نام را تعمیر میبرد و آن بستانده در امرای سزاها است معص امرای معص بود و پیروی صورت تمام پذیرد

یوسف صدیق برآمد - و از رخصت یافتنهای سخن ( که در ملازمت بودند ) هر کدام در تعدیل آن سخن میگردید - و تامل داشتند - خواجه حسین مروي دعوی رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند ( که حکم چاه و زندان دارد ) راست بوده است - چه قصه یوسف ازین هر دو معنی **مکبره است روشن\***

چون ع اتفاقی همراهان بوضوح پیوست ع اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبدول داشتند - و چون کنار دریای سند مکیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون ( درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود ) مرخص ساختند ش که رخصت میفرمودند از آنجا ( که بزرگان را بزرگی زبده و حوشماست ) نا جمعه از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ازانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند \*

\* کلاه گوشه درویش در ملک ماید \* که سایه همچو تو شاه مکن بر مراد \*

و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت \*

\* برجایم ار تو هر چه رسد جای مدت است \* گر تاوک جفاست و گر خنجر هتم \*

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریاند که از شکایت لبریز است - آنحضرت ( که جهان مردمی و مهربانی بودند ) ایها منظور نداشته رفته بودند - و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار والحقیات آگاه است - که ازین کار ( که نه اختیار من واقع شده ) دعایت شرمندة ام کاشک این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شده - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازه گناه خود و مقدار مراسم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندی و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف پرسید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و مدغم خان و نابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عدالحی و میر عد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه ناسید - که من اگر بیکباره خود دانستم در چنین وقت شریف ( که آنحضرت تشریف دارند ) محل کردم اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تعصل و مدت آنحضرت هراس شکر بجای می آرم - که هدور بقدر ندی و بدعهدی من مکانات فرموده اند - و بعد از آن بهعارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی

روایت خدمتش حاضرند - و متورا کمال توجه ( که نار داشت ) دسپای او را گرفته

در چشم نالندای خود نهاد - و این است حواصه •

• غرض که چشم بر حجت مرده کشیده است • نصاحت بچشم که بر روی تو دیده است •

و حضرت جهانداری بعد از این حالت توجه اقدس را به تعدیه زمره بپراخته حانوفه ( که جنگ راه

بود ) مصروف داشتند و آن بدهمانان گردنکش ( گردن ارادت از مدافعت عاطل داشته

و نهادهایان بصورت دشت تارزار کرده ) متورانه عدم آواره گشتند و از عمارت اقبال خولده مادم مهدی

و حلقه دیگر ندانند سعادته مریدانی نمانند •

و چون خاطر از این حدود جمع شد آموزش کسب ( که سالها مکتوب صفیر اسرار بدو بود )

تم گشت و آنرا مصلحت رمت نمیدادند - و نهادهایان بشده دانه در مدتی کسب

ان میگفتند ( که ساند خاطر اقدس از این آموزش بار آورد ) که در دیوب ( که از اجتماع

و روان اگر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده ) سلم حان نامنداد

اگر بیست روزی - و از این طرف ابدان جنگ ( حناصه ناند و ساند ) بعمل ناماده

که ساند در کسب ندرت رسد او را گذاشته رمت و کسب در آمدن حه مناسب ناند

می انجامد - لایق دولت ارباب اگر افعالیان بفره رای بر درها استقامت نماند کار نکجا

در - نه اند متوجه دارالمد ( چون اخلی بغان از مدای ما

نزد آردند و ندری اقبال ) و بر امل دهانه جنگ نمره و نام عفت نریک نمره

آنحضرت بعد از اجتماع این بندگان ( سانی دملر از روزگار افعالیان بفره بخت بر آردند

حضرت شاهنشاهی را بهست حرامت و عفتش و مصلحت این گذارند تا بهین نمانند

و خود عامل عزم نامت کسب - طرد عمل با جمع از افعالی دولت و اع برودند

آمرای - و اگر مراج ( که هر مرتبه حق و نظر ) اندر زمان و حاد افعالیان امرای شاهنامه

حق را گذاشته مدینه سال - و در مصلحت حق و در از اسماعیل امرای دیگر که بعد

از حرکت ساه ( که از روی حاد و اند ) و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان )

سوی کسب و حاد از سندها - و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان )

و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان )

و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان )

و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان ) و در ( حاد افعالیان )

از چنگال و نال این عقوبات خلاصی بخشیده خلأئق را در ظلّ معدلت آسایش بخشیده  
حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مهیب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند  
که آن مددع جهان آرای باوجود قدرت کامله چنین سُرّے را اَبَقاً نماید - البته مدعی در عرض  
و مصلحت نیست - و با این همه ناریک بینی فصائح حضرت گیتی ستادی فردوس مکانی مبطور  
نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی میدادند - آَمرا باز از انکا ( که انواع خوریزی  
و فتنه انگیزی اراں سفاک بیناک دیده بودند ) مکرر در ملتحمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند  
و درین باب استغنا کرده بمسکلات مُغفّیان مسکّل و محضرها بحسّ اکابر دین و دولت و اعلاظم ملک  
و ملت مرتّب ساخته بنظر اقدس در آوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کلهران مرستادند  
میرزا چون نامه اعمال و محضر مکاتبات افعال خود را مطالعه نمود گفته مرستاد که این مردم  
( که امروز در قتل من مهر کرده اند ) هم ایشان مرا باین روز شاهده اند - حضرت را عرق مهربانی  
سیرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین نواعث و دراعی حکم در حودری او فرمایند  
مدّتی مدید سرنگریبان تأمل و تفکّر داشتند - عاقده الامر بحکمت مصلحت جمهور اناج در حق او  
حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بحکمت این کار علی دوست ناریگی و سید محمد پکده  
و علام علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که  
دقت کشتن می آیند - در ساعت مشیت کشیده دود - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید  
حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - در مقتضای عدالت ( که شما پیش ازین  
سید علی و جمعی دیگر را بیکناه نابینا ساخته بودید ) بچشم خود مکاتبات آنرا به بینید - میرزا  
( که این سخن شنید ) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند  
و هر در چشم میرزا را ( که دیدن دل فتنه سرشت او نمود ) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان  
مرمان در جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانه حاس نخشی دم برد - و آنحضرت  
از عطوشت دانی رفته در موده بیشتر روان شدند - و بها سحان بلند مهر انزای در زبان  
حکایت ترجماء گذراندند - و این قضیه در اواخر ( ۹۴۰ ) نهصد و شصت بوقوع آمد - و حواحه  
محمد موسی درینوسی تاریخ این قضیه را بیشتر نوشته بود - و میرزا همان روز که پیش مدع خان  
رسید که سجنوام که بهر زلمی ( که دانی ) و بهر روشی ( که توانی ) بیک ملوک را  
در پی خدمت من بر حضرت تقدیس کنی - آنحضرت همان لحظه منقلب میرزا را معذول دانسته



که پایه مدبر او را با دواب بهاط بوس سر بلند گردانند - و مدبر را بپیر نصائح و مواعظ هوشمندانه ( که زنگ حجاب و سقا را از آکنده دل او بردایند ) حاضر نشان سازند - و بعد از آنکه رانند اقبال از آب هند عمر مرمرود اثری از سلطان آدم نظهور بیامد - همانا که اندیشه‌های زمیندارانه ناموای مدبر امیرِ خاطر از منگست - آنحضرت منعم خان را پیش او برستاندند که بحضرت داور دلاسا نموده بدشدر بملازمت آورد - و مدبر را بپیر سخنی چند ( که راهبر معادیت او بود ) رسانند - و مکشورات صائراشان را از حبره حال تفرس نموده حقیقت حداثت موثر را معروض دارد - منعم حال رنده کارنامه دانش خود بظهور آورد - و بعد از آنکه و اسمازه سلطان آدم مدبر را همراه خود گرفته در بواهی برهاله دولتی زمیں بوس سرپ امدناز یانت - و آنحضرت شب را زنده داسده انجمن آزادی عشرت سدید - و مدبر را کامران ماحود چندین حرام ( که هر یک مصدوم عقوبت قطنی تواند بود ) مشمول انواع العفات شد - جمیع آمرای دولتخواه و داسورای حذراندیش بموعب عرض و مالفند که اگر چه راست و عاطفت حضرت جهانی و فطرت عالی و عطوفت والا همدن ثعاصا میکند ( که گداهان برک در درگاه معلی طیلان عفو باشد ) اما عاصب اندیشی و کار در مودین حرم مقنصی نیست که مدبره کار مردم آزار را بمزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از حبره سلامت عالمان ربع شود - شانسند در اندیشی و دور بینی نیست که آماش ظاهر بیکی را ( که بدخواه باشد ) بر آماش چندس خلعت ( که لشرب دولتخواهی احصا داسده باشد ) نگرینند - اگر (حبت حبر خاطر سخته دل و اندمال حراعت سنده ران نفس نامد تقالیم از بکارخانه عالم محو سازند) دوا معدلت را چه الخذل حصوما که در ضمن آن صلاح هزاران کار مندوح باشد - هرانده محو صاعین این صبر بطن مطاقت رضای ابروی و موافق نظام کل خواهه بود - آنقدر کفرای نعمت و طعنای فدا نده است که بآمند بهر باز احوال او برداخته کرده را ناکرده الکارد - کار از اندازه گذشته است - و طانتها طان شده اتق بحال او و خلعت آنست که او را صابیر ملک عدم سازند - با خلق خدا از خوارگونه به نجات بمانند - و نامه اعمال او سنا تر نکرند - چه حجتی مدید میکنند که از آشوب این حربه بغی نامه مرثت امیر خلعت در معرفت لب و عزت حائلات آمده - و مری و ناموس عالمیان بدان داده رنده - و جای خلدین مردم خاک بها گسده - و حوفر اخص ( که زبیراه ان برهه خواصی است ) در بار آسود و دند شد - الاوه صلاح رست است که این حاین کسی را

ببایا سعید قرارداد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و درق بر روی امکنده از طرف سرپرده بدر رفته بمامن قرارداد شتامت و راجه او را تأیید لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر متعصب میرزا سعید پیش راجه<sup>(۲)</sup> کهلور (که دران نواحی محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جموروان ساخت - و راجه<sup>(۳)</sup> جمو از دور اندیشیهای زمیندارانه میرزا را گذاشت که ولایت او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی (که اسم جلاب بود) بجانب کابل روان شد و بادیشهای نامواص سلطان آدم گهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متعلق ساخته کار با ساختنی از پیش برد - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرصه داشت بدرگاه معلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نو میدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط عرصه داشته (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیزخت (که شاید گهران را در قنده<sup>(۴)</sup> اندازی با خود متعلق سازد) صورت نداشت - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرر<sup>(۵)</sup> شد داشت - و نیز از حراس این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه دسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتی را (که تأیید یزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهدانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه (که در حق او نماید) خاسرو خایب گشته در نکل ابد فروماند - و هر چه آندرا سود خود اندیشد زبان بزند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه محمل گذارش یافت \*

و چون ایلیچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرص رسانید یورتی هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه حلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده حدود دولت و اقبال بهمت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب<sup>(۶)</sup> والا گرفتند - و کمر عزیمت بر میان همت بهتند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شراو ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بدرسد رسید قاضی حاکم را (که قاضی اردوی طهرتین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۲) در [نسخه ۱] کلید (۳) نسخه [د ۱] اوردی (۴) نسخه [ح ۵] معمر (۵) در [نسخه ۱]



آمده بزر این خارا از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلال پسر از جانشین پدر شد  
و بعد از پسر او لیر نام کلانی آلوس خود یافت - و بعد از تدار ناظم قبیلۀ خود شد - و او را  
بشیر خان اوعان و سلیم خان پسرش مدازعت عظیم روی داد - و خود را از متدسبان این دودمان  
میدانست - چه در زمان ( که حضرت گیتی ستانی فردوس مکی تسخیر هندوستان در موده بودند )  
در ملازم حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگ رانا مانکا  
حافظشانی موده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی  
آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گهر متابعی بنعاق میکردند  
القصة مقارن ایلچی سلطان آدم گهر خوگی خان ( که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود )  
زمین بوس موده غرض داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهایی که گذرانید - مکرر این مجموعه  
هوشمندی ادوالفضل ( که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست ) چون [ همت در شرح  
احوال و بشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی دست - و از جهت سیرانی تشنه لدان  
این داستان گرامی از آدم تا این دم ( که عهد ولی عهد عالم است ) از سلسلۀ علیۀ این دودمان  
خلاصت تطعیل می آرد ] ذکر مکملی از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودتش  
داگیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است ( که امثال این امور دران اندراج یابد )  
اما برای سرانجام سخن در دشب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی ست \*

بر مسامع مستمعان این سوانح عیدی ( که هر یک ازان واعظ مذکور قدس است ) پوشیده نمازد  
که [ چون میرزا کامران دران سحرگاه ( که پیش ازین ابلاغ یافت ) شکست یافته بهزاران تک و پوی  
خود را از دست تبع گذاران صف سخن خلاص ساخته بدر رفت ] دیگر بخود قرار بودن داد  
و از تنهایی خرد ( که نتیجه حق ناشناسی ست ) باو خود چندین ادبارات ( که هر یک هادی شاهراه سعادت  
تواند بود ) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهران بسیار بخش رسانید - و درین هنگام ( که بایسته  
گرد بدام و پشیمانی بر چهرۀ احوال او نشست - و وسیلۀ محزون و خائب خود را بآستان بوس  
مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود ) از رحمت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش سلیم خان  
پسر شیر خان ( که بکمران نعمت ذاتی از بادۀ غفلت و سرخوش غرور آشفته دماغ بود )  
رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان الله چه عقل است اینک بدشمن جانی خود رجوع کرده

( ۲ ) لکۀ [ ح ۵ ] پر نام - و لکۀ [ و ] مبر نام - و در [ چند لکۀ ] بر نام ( ۳ ) لکۀ [ ط ] مکرر این  
خجسته داستان ادوالفضل ( ۴ ) در [ اکثر لکۀ ] و برل مکافات یافتن او ( ۵ ) لکۀ [ ح ] از ناده عقلت  
سرخوش غرور و آشفته دماغ بود \*

نصیر مقدس آنحضرت آرددگی تمام دریافت - اراجا (که هرشمندی قرب دولت و ارحمعلی است) از روی حرم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در حاکمیت عیرامدار مرمودند و بعدوم میمنت آثار آن دلسی براد (که جمیع سعادات در مدتش تعدد نموده اند) عنصر قدیمی آنحضرت را کمال محبت و عاقبت کرامت شد .

بهشت موکب مقدس حضرت جهانانی حست آشنایی به نگش - و نادیب

گردن کشان - ولوای قربت ادراحتی بهدومتان - و بدست آوردن

میرا کامران - و مراجعت نکابل - و دیگر موانع<sup>(۱)</sup>

در زمان او اخیر حال ( ۹۵۹ ) بهمد و بهنگاه ده حضرت جهانانی را عرست نگش رده مصمم گشت که آنحضرت به نصرت کمال نشان است - و در مین این بهشت تندیه سرکسای آن دناز و تقویت لشکر و درواری اثر نیر مطربی ممیر جهانگشای ده - و بهشت حجتی و نیرعلدگی مرمود نیرجات غنی مطهر کرامات ازل حضرت شاهنشاهی را درین نورش دولت انفرای حویر اتمال مری خود حاحده بحاسب گردید و بهنگش بهشت مرمودند - و طوائف اعدای مرمودند و بادب شامده باندد - و احوال و اسباب نصرت حنا نصرت اقران اندک - و اول بداله ( که بداهت رست ) قبله اعدای عبدالرحمانی و آخر اعدای مرمودی بود - و تقیم ساد اعدای ( که از حقی و دانی گمان دانائی بر خود کرده در افضال گمراهان بود ) و از صدقات اموال ماهره بادشاهی نزار نموده با جمعیت خود بدر مشورت ( بمنعم خان و جمیع کادر ) که از حقل آباد مدوئه موکب عالی مرمود ( درچارک - جمیع احوال و اسباب او نصرت این دوامداد گشت و خلا رخصی گریخت و در اندای زن و کمر و مال و ناراج و کای سلطان آدم گهر ( که سرور دراز گریه ماهران بود ) مرمود است او را آرد شریف نارعت پاندد - مطمئن آنکه مدوئه ماهران مرمود و مرمودین با بهدود آمده است و مرا ( که هوای درتخوذهی در سراسر ) نمد و هم که مدوئه در آرازی لومات مرمود اگر ابله نرد محکم مرمودات قبال مرمود نورا بحرف و طوبس مشقت مانده جهت نادرک حوشم گدسده - از ممد دولت گردانم و خود لبر نوارم نمدگی بهای آم .

بهزاد ساند که گاهری را طوائف بهیواست - و نو - مین آب بهت و ساد نوبی دارند در امد - مظهر اتم اتمی نمدوس ملک گندام از اصرای مرمود ( که محاکم کمال لمدت داشت )

تا هم عیارِ نزرگمی<sup>(۱)</sup> این گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصله، سپهرِ دمعیت معلوم همگان شود  
و هم در آدابِ فرمانِ روانیِ ورزشِ دهم رسد - چه در هنگامِ صغیر سن و آنکه در ایامِ جدائی هر که  
(هوشمندی را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوارِ سلوکِ برنگاه نماید - و نزرگمیِ خود را ملاحظه داشته  
نخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بپذرد - و با اتصالِ معدویِ اکتفا فرموده از دوریِ صوری  
ملول خاطر نباشد ) هرائینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلقت تواند بود - و ( چون حائل  
صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیداییِ مظلون دل متیقن بود ) در اوایلِ سال ( ۹۵۹ ) هجری و بمسجد و به عیال  
حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت نغزین درعتادید - آنکه خاں و خواجه جلال الدین مسعود  
و تمامِ ملازمانِ میرزا هندان درین یورتِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولتِ اعظم بودند - سر رشتهٔ حراستِ  
جمیعِ مهماتِ صوری برای رزینِ خواجه معروض بود - مدتِ شش ماه با کاهی و شادمانی گذراندند  
و چون پیشوائیِ صورت و معنی از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصلِ ستوده  
( که در سنِ نزرگمی از سالِ خوردان جهان دیده پدید نیاید ) اراں حوالِ بخت فرجده طالع ظهور می آمد  
و پیوسته بختِ درخت از حق پرستی گردِ دلها میگشتند - و همواره در گردِ آدری پراکنده دین  
سلسلهٔ صورت توجهِ عالی می گماشتند - و پیوسته در امتراضای طایعه ( که در شهرستانِ تبریز  
تصرفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شایستگیِ این کمرِ اجتهاد بر بسته راهِ فقر و وفا پیدش گرفته اند  
و از راحت و الم و مدح و ذم اهلِ عالم بکوشیده معاملهٔ خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند )  
آهنگ می نمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس<sup>(۲)</sup> از مسندِ دینِ حق شناس مستعرقِ بسترِ شهون  
و محبِ دایم استعراق بوده در کنجِ عزت و زاویهٔ حمل بهر میدرد - مکرر بدیدن او توجه می فرمودند  
و آن راست دینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معنی از سواطعِ پیدائنی مطالعه نموده  
بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهذیبها می فرمود - و اشارتِ های طولِ بقا و مژدهای علو مراتب میداد - و چون  
خاطرِ افس از میر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرت جهانبانی  
حسنت آشنایی بمستقرِ حاه و جلالِ بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سببِ طلبِ آنکه  
حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظامِ بخشِ مهمات بودند - و اوقاتِ گرامی تقسیم و توزیع فرموده  
لمحه از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیشاختند - و با وجودِ داند بخشی و دلجوئی شکسته دلا  
و سایر کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بهیر و شکار نیز توجه می داشتند - روزی بعد از زمره  
( که موضوعِ بحث از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار حواره شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسب جدا شدند

چون برود صبح در برده‌دربی درآمد ظاهر شد که ندست آمده بیگ ملوک احمد - که منیر را باز  
 دربطه نظری بود - و منیر را بدر رفته بود - و چندی از اعیان اویش (مدل شلیح جمع کزانی)  
 و ملک منگی و چندی دیگر (بجنگ آمده اند و خاک رسوایی پر روزگار خود کرده روز بگرمر بهادند  
 و امانات و اموال و هدیه‌های دولتی آنند - و پیشتر از آنکه رانان اقبال نرسد ملحق چندی  
 روی داد - و منیر را محمود میرا بودی آلوده داده متوجه هندوستان شد - و چون خاطر اسرب  
 از تادیب اهل نمرود و بدیده ارباب عصیان نترس یافت - و بعد از این دردی نهمه عرب (که مقدمه  
 تنوعات تواند شد) منیر آمد ازین سرزمین ظهر آوردن در سنگام مراجعت نموده بمحلل بهود و روز  
 امدل مرمودند - و چون ببقی حکومت که منیر را بحالیکه (مرور از ناسپاسان حق ناشناس تواند بود)  
 برآمده متوجه هندوستان شده است [حضرت جهانگانی از او منیل بهمان کوح مرموده نماند و  
 (که بهار حسن آراش طرب انرای غواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) درم انروز  
 مجلس شاه و حاکم گسند حوت (ایام سکونه بود و آغار کونگ بهار و طاروت خدایان و لطافت  
 حویبار کوه‌کسای شمان) جمع از مخصوصان را نمرکردگی علی ملی اندرانی بدارالملک بیل  
 مرمادند - که آه سکونه بهار منای اقبال پندی حضرت شاهشاهی را بتعاری محترات تنقی عصمت  
 و مطهرات مرادفات عفت بصورت اقدس آوردند - با بوسله ماهده ذائقه دونهار و مطالعه  
 محتلف اکرار مرمودند - ناخوب نقشند ازلی مرم گسند اساس شکر مرمود دهند در آندک نرمن  
 حضرت ریح الدخات مغرب حضور و سرور و روز ماعت مرمودند - و آنحضرت شکر صواب  
 نامناهی (که مستعجب مرمود نمر ملحق حدانی حوت) بجای آوردند و بعد از بحط  
 بحاط المصاط و ارباب شوق عمده توجه ملطف داشته در معبود ترین جامعته بدارالملک بیل  
 منزل احوال مرمودند .

توجه حضرت شاهشاهی بغزلس - و آن سرزمین را

برول احلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

و چون (حضرت جهانگانی روز از روز کونگ رسد و ببردته از نامه اقبال حضرت شاهشاهی  
 در دیوبند می‌بماند) دریاوه (که زمین آسای نازیر بیا) را می جهان آفری بموجب الهام ربانی  
 این لایحه مرمود که آن نوارا جمن خلافت را از هر روز بیاد از خود حدانی نمرود مرمودند

موت مقدار است و قدرت سزااست نموده - مناسب دولت است که جمعی از مستأصلان درگاه و جانبداران  
 کاردان را گذاشته عدل مراعات بصورت کابل معطوف دارند - و مرتبه از دورایان بساطت قرب  
 معروف میداشند که چون هوا رو با اعتدال نهاده ( اگر ریاات نصرت ارتفاع دهشت یابد - و قبائل  
 ابعادان بتاحات و تاراج رود ) هرانیده مصلحت و امت خواهد بود - و تا این گروه بدویش ( که  
 سرمایه فتنه و وساد اند ) تندیه بر اصل دیدند بصورت کابل توجه نمودن از صالح اقبال دور است  
 هم میرزا کامران ( که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب فقره را آماده میدارد ) بدست  
 می افتد - و هم بدین آشوب مذاقمان دیگر درآمده می آید - حضرت چهاربانی را این قویتر نمود  
 و این شفی را در مراعات رجستان داده بدو توجیه و نصرت سوار سمند دولت و اقبال دادند  
 که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلالت رفته عداوت در بر مفارقت اعدا انباشند - جمعی از بهادران متهور  
 و تبع گذاران جرار مثل محمدخان حاکم و سلطان محمد موق ( م ) و شیخ دهلوی و شاه قلی نارنجی را  
 بدشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند - و در آن شب هوا بتدریج بیرون می داشت  
 و راه دور بود - بهشت آسایش خدم و حشم در میان راه درو آمدند - و سرگاه دولت سوار شده  
 متوجه گشتند •

چون قبائل جانبا پراکنده درو آمده بودند معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد  
 در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری ( که از حانب میرزا کامران پیشین ملک  
 محمد مندرادی میفرستند ) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که  
 در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در علط انداخته غیر قبیله ( که میرزا در آنجا بود )  
 دشان داد - بابا گفت او ترسیده است - دمیداند که چه میگویند - میرزا در فلان قبیله است  
 و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بدواهی آن قبیله رسیده  
 بتاحات و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم مرستادند - و زن و فرزندان  
 قوم فتنه بهاد را بند کردند - و در خیمه ( که میرزا بحواب رفته بود ) چندی از بهادران در آمدند  
 و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معدی سب که در آینه آن خیمه من بودند - و دو کس  
 در آن خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصدد اهتمام خود را بیرون اداحت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] هواها ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] طایفه ( ۴ ) نسخه [ د ] قرانی ( ۵ ) در [ چند نسخه ]

نگردند ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] ماهم علی قلیچاق ( ۷ ) در [ چند نسخه ] خزاری ( ۸ ) نسخه [ ط ]





بر عشرت اسب ناری ( که اعظم اسباب ریاست و سرافرازی است ) می گماشتند : و گوی کمالات و هدر پردازهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند - و گاه از بال گشائیهای همت در مضای هوای حق شناسی هوس کبوتر ناری بحاطر ملکوت مناظر آرداه جهت دلربائی دل‌های رنیده دانه می اوشادند - و از شوق و وجد ظاهری این مشتی نال و پر بمواجید ذوقی شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند پروازیهایی تیزپران سماوی مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه سنگ درانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت سگبازی بود - و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل بهگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکعی او حاصران بساط را راهبر میگشتند و هرچند ( در پرده بیگانگی تکاپوی میفرمودند - و خود را بلداس ارباب ظاهر میدانستند ) اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشید - پیوسته فرایندی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت مینامت - و شمائل پیسنوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود \*

روزه بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدهت هر یک از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را رانده به بیادان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسید جمع ( که بسگ نفس شوم گرفتار بودند ) از کوتاهی در ریاست صغیر من صوری را پیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون تحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطعام بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهند فخر دهستند که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان مالدند - چون این واقعه بسمع اقدس (۳) حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف ابسط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب سلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جادوانی میشود - شاهم حان جلایر میگفت که 'روزه حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند - که رفته خدر بیار - که آن نوبهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند چون رستم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدسان ملاطی در گفت و شنود اند دمت مبارک ایشان گاه گاه بجذبش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید ظهور میروند - و گاه در همان حال از زبان گوهر اوشان - ظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

( ۲ ) نسخه [ ط ] حدیثی و حق شناسی ( ۳ ) نسخه [ ح ] همایون ( ۴ ) نسخه [ رط ] در همان حال که

خدمتِ تعلیم و روزی را مولانا نازید فرموده - و از ناس خدمت اهدام داشت - لیکن چون امر بر  
 جهان آرا اس ادب پرورد خاص خود را تمسخر است ( که معلوم صورتی رسمی آلوده گردد ) خاطر او را  
 ازین داعیه برداشته منوچه کار نمی ساخت - و ظاهر یقین بقصر ارباب تعلیم مبنده ازین طبعه  
 شکایت داشتند - و آن مردم چون حیرانده یاران نیکذات بودند محس شکوه بدرجه قبول نمی نمود  
 تا آنکه در کوه از برتو اشراقیت الهام ربانی حلال بخطر رسید که بحقیقت تعلیم آن ادب آمو  
 مکتب ربانی قرعه در میان معتمد القادر و مقارنه معصم الدین و مولانا بایرند اندازند  
 تا نقش دولت بنام هر که برآید او در آموختنی معقد بوده بمعادلت این خدمت سر بلند می داد  
 مضار قرعه سعادت تمام مولانا عبد القادر است - و مرمانی خطاط لر علی مولانا بایرند و نصب  
 مولانا عبد القادر برین خدمت شرف ارفع یافت \*

بر خردمندانی در سده ششم به بعد دقت که بعضی معلّم در اینجا از باب رسوم و عادات است  
 نه از مصیبت کمال - و گرنه دانش پرورد ارمی را بدین از محلق و بوجه بعدی چه نیاز  
 و لهذا هرگز خاطر اندس و باطن مقدس منوچه تعلیم و روزی بدو - و عده حکم و مصالح بی مصلی  
 آنحضرت بحرف آموختن رسمی آنکه در زمان ظهور الزام منومات عینی بر جهان ظاهر شود  
 که در پانزده بلذ این خدای زمان آموختگی و حاصلگی نیست - و این الهی است - که تکلیفی  
 بر سر را درین مدخل نموده - و آنحضرت در آن زمان بتحدیر ظاهر و نراتی دولت و روزی  
 اختصاص داده از اظهار کمال معنوی خود تهاهلی عارب نموده اکثر اوقات بدای می برداشته  
 و در نقاب عطا بفرستند می کردند - بطوریکه در میان روزگار را درین مظهر می آید و از آنجا  
 ( که هست الله است ) عاب کمال خود را از امور عظمه ظاهری می ساختند - و دل در کس می بستند  
 که اگر چه پیش اهل ظاهر حصی آید هویدا نمی بود اما اهل معنی ازین حکمتها می درمقد  
 و از آنجا بهر خلیف ستر معصم نظرت نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت معزده  
 و در شکل و سبیل اعمول شعر ( که در کتب جامعیه آن سرزمین است ) مقارنی و تماثلی بود  
 و در اظهار سلوک در پیش نهاد ( که از باز کسی - و برده باری و نرط و نما و تعلیم - و کمال  
 اطمینان و اقبال اگر چه بهارش اهدام بود ) و تقاضا بر خوار بود - و بهر کرد  
 بر آن آید ( که در این معاد و صورت باری و برده ستر ) و بهر صفت و بهر خلیف

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خاندان درست سهاری بابا درست هم از سزاران میرزا بود - این ( چون در قانون تربیت هیچ چیز کمتر از صحبت در دادگاه اند ) او را از خدمت طلبیدند همراه صاحبان - و محمد طاهر جان اگرچه از قدیم در مالک سارمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قدری نتوانست نگاهداری شود نظر حقیقت دین شد - و درین آموزش - مادت همراهی بدادست و ( چون درگاه این رزق بخش گیتی عیار جوهیر انصاف است ) ازین مردم هرگز ( نیک میرزا پاک طینت خیر بهاد بود ) نژادش ( در روز بروز بهادر شد - و امتداد عالی بود ) خود رسید - و آمدن چنان است که دران نشان نیز مرخده عاقبت و نیک سراسیم داشت - و هرگاه اندکتر بود برود از برای برداشته اند - و کلاس بستای رسید که موجب خدمت جمیع بدمه آن عقلت گشت .

و چون موضع بهسود مستقیم سران قات افتاد شد قاعه مستقیم اساس بهاد و خدمت فرمودند و حضرت شاهشاهی را برای استقامت معانی در الملک نال و خدمت فرمودند که دران خدمت سر بوده درزقی آداب سلطنت مورمی و سهاری بهاد - و خود در دولت و افتاد بدوستان درالحدود نامیدند حضرت ایردی بوده از اشوال میرزا نامران مستقیم گشتند - و قریب پنج شش ماه آن مرز زمین جلوه گاه موکب عالی بود - میرزا از نه استقامتی هر روز بهمان قبول میشد - و هر شب بر میدارد پناه میگرفت - و از منقصت نظری ( در حساب پندار مانده - و از معانی منقصت و موافقت چنین ولی بهمتی مبروم بوده ) همواره اندیشهای واحد و خیالات متعلل نمود واد میداد .

و در بدو طایفه طاهر دیدان ( که در ملازمت و خدمت حضرت شاهشاهی بودند ) از دانش آباد باطن عادل بوده کله حضرت شاهشاهی حضرت چهاربانی نوشتند - و آنحضرت با وجود آنکه و در یافت نور باطن حضرت شاهشاهی نظر در نشان طاهر انداخته مشور عبادت فرستادند و بصائح و مواظ ( که مدلول آن معنی راد و عطاعت منصب انون باشد - و بر وجه تنبیه و احتیاط ) رفته کله عنای فرمودند - چه تربیت یافته دستان ایردی را نصیحت چهاربانی چه احتیاج - و جدا پرورد را نامثال این پندنامه چه رجوع - و دران مشور عطاوت این بیت شیخ نظامی مشهور بود .

• غافل مدشین نه وقت بازیست • وقت بدر است و کار سازیست •

اول پینس ملا زاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون لعشقی کبوتر مشعوف خاطر بود ملازمان عتده علیه حضرت شاهدشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معرول فرموده



( که نظر بران شصت آریز افتاد ) دانهت که قضیه چیهت - دستار بر زمین زد که میرزا هندال  
بشهادت رسیده است •

القصة روح میرزا دران تاریخی شب ناله انگیزی بدلم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور فانیش  
افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم  
بدخشی را بنظر درآورد - که افتاده قلماتی میاد در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش تاری  
چنانچه باید منوجه شد - باز شایطش رسید که میرزا هندال جیده میاد پوشیده بودند - و بر میگردد  
و ملاحظه میکند - میرزا را می شناسد - از روی صدر و آشنایی ( که شعار خرد منشان است ) میرزا را  
برداشته بخراگاه ایشان آورد - و در آنرا بدر دنان چید - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه  
حاکم کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و از ایامی دولت  
بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا نردن بهیار کرده اند - و ضعف دارند  
و بقدر زخمی رحیده - که درین نواحی شر و عوغا نکند - و خود بر بلند می برآمده از جانب میرزا  
مدار کبابی فتح میسازد - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهاندانی برتوسه ازین معنی تافست  
القصة تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرد بعد از چند ماه بکابل بردند - و در گذرگاه  
نزدیک لمرقده مقدس حضرت کیننی منادی نردوس مکانی پایان پای آنحضرت مدنون ساختند  
و ملا خرد زرگر ( که از منتسبان میرزا بود ) مرثیه گفته - مطالعهش اینست • شعر •

• شمع خون جگر در مردم چشم شلیختون زد • سپاه دیده از آمدن خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازوست • شعر •

• هندال محمد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شهبودن بشهادتش چو گردید مذب • تاریخ شهادتش ز شهبودن <sup>۹۵۸</sup> مطلب •

و میرامانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصرع • • سروی از بوستان دولت رست • <sup>۹۵۸</sup>

و ولادت میرزا در ( ۹۲۴ ) نهمصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصرع • • کوکب برج شهباشی بود تاریخ سال • <sup>۹۲۴</sup>

و حضرت جهاندانی روز دیگر از آنجا به بهبود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی  
از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بعمر موکب عالی ممدط امن و امان سازند •

( ۲ ) نسخة [ د ] میاده دیده ( ۳ ) نسخة [ ط ] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میرامانی قطعه در رشته نظم در آورده بود  
• قطعه • شاه همدال سرو گلشنار - چون ازین بوستان بچست رفت - عالم را بیداد سرو قدش - و ملک دود آه حسرت رفت

گفت تاریخ قمری نالن - سروی از بوستان دولت رفت - و در [ چند نسخة ] و میرامانی نسخه بطریق •

و بر منج و بصرت از نامه دولت در حسیلین گرفت - و هیا حضم هر نعمت را عیقت شمرده  
 هر کدام پریسان و بشیمان نگرفته و کنارش بدرست - و اولیای دولت کامیاب و کامگر گشته لوی  
 جمعیت برارائندند - خطا طری همگان ناظمان همنس گشته بود که ناگاه خبر ناحوش بدرد کردن  
 میرزا هندان خراب آباد جهان را بمعاصع عرو و حال رسید - عیش باطل تلج شد - و حرور خاطر  
 بحر مفرط منقل گشت - آرزو رسم این جهان مایی همنامت که اگر بقمه سادی برآید  
 زمانه توگر درد اندوه از سینۀ سوختگان علم برآرد •

• ملک جسم از منج روشن نکرد • که شام از شفق چون بداس نکرد •

نه سادیدار دران مهال مهلتی - و نه اندوه را دران رخصت امامی - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات  
 گداشینی و لژی سرای بے باقی گذشتنی در گذشت - اما معاهد شهادت در پانده هم ننگام  
 ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلند پانده گشت - ز آینه آندک بدیدر بختار بخش که بر من  
 جان مستعار چلش در لهای پادار بخش - آتیمصرت ( که معنی حق شناسی بود ) از موت  
 چمن برادره ابرمک آن مقدار محترم و مدائن شدند که معنات و اغارت در نماند - و اولیا  
 ( که حرور واک دیدند در این مری روزگار آتیمصرت بود ) از حرم و مرغ نصر و بختل گراییده  
 ابرمت - رای رما و تعلم چاره گر خود آمدند •

و صرح اس ساجد حانکه آنکه میرزا هندان از اجتماع خبر شنیدون اتمام مراحلها کرده  
 هر بر بختار مراحل نهاده بود که غوغای انعامان برخاست و در هر مرحله چندان اتفاق پیاده  
 هجوم آورده بود که بخت در ننگید - و همه کثرت از انعامان درون مراحل میرزا در می آمدند شب  
 نازک بود - میرزا بدین اس کرده سفر روزگار اتمام معلوم مردم سرانده بختار از اسلی خود  
 شدتند درین الله میرزا خود روزی اتعنان شد - روز کوک و حمله دیگر سرانده باسرداکی  
 و بختار از بد خدمت گشتند - و از از تر و کمان گذرانده بیک بختار نفس آرزخت  
 و بر بر باژی همت آن ار مادی بختار از انداخت - در این وقت تفره بخت خورده نام انعام از بدست مهملد  
 و بختار از هر آرد میرزا را مستر ملک بختار بختار بختار از هر آرد میرزا بختار از هر آرد میرزا  
 که قی اندام بد گوهر شخت آریانه ( که شعبلی خاتم میرزا درین می بود ) گرفته بدش  
 میرزا بختار مرد - و بختار که با که این سر بد بختار و بختار است و بختار بختار - میرزا را

از خبر شورانگیزی او درهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که بار از حدود دیلاک مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهي سرفتنه برداشته است

آنحضرت میرزا همدال را از غزنین طلب فرمودند - و حایکیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا همدال بعز بساط بوس سرافراز گشت - و دانیان حق شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی تعزیمت اطعای فتنه دهشت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موب عالی میرزا کامران بداکسی خود را بگوشه کشید - و در زمانه ( که رایت اقبال نزدیک سرخاب رسید ) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمندوب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آله ( که در میان سرخاب و کدومک واقع است ) فرود آمده بود - میرزا کامران ( که در خود مقاومت خنک صف نمی دید ) نزد شبیخون آورد حیدر محمد از روی هروری خود دای دلوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زحمهای نمایان ( که طعرائی محرورئی صوری و معنوی باشد ) باور رسید - و ثبات پائی نموده جای خون را بگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب نتاراج رقت میرزا کاره نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز ( که موضع چپر یار ( که از تومان بیگانه است ) مضرب خیام دولت شد ) از آنجا ( که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست ) مورچلهها قسمت شده خندق و دیوار بستند - سرانجام یافته بود آخرهای روز دو امان حبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد

حضرت جهانبانی آئین آگاهی بحای آورده هر جا مردم تعین فرمودند - شب یکشده بیست و یکم ذی القعدة ( ۹۵۸ ) بهصد و پنجاه و هشت رجب از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از امانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیه ( که عقب دولتخانه بود ) سوار دولت شده ایستادند - و غره جبهه عظمیت و دره اسیر خلافت یعدی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبه علیّه هر کدام در مورچله خود قواعد حراست و مراسم شجاعت تقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این عوعا و آشوب عبدالوهاب یساول ( که در مورچلهها گشته اهتمام میکرد ) تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین نارار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه مدیر ( که آئینه دار عالم است ) از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را بپرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت





نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لبغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد  
 باوجود آنکه (بتازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قنائح خود را ناکرده  
 شمرده باز در مکرهای تبهانه تر گام حرأت نهاد - و حرکات شنیعه بطهور آردن گرفت - و خاطر  
 مقدس را آزرده ساخت - و آنحضرت بحلق عظیم و فضل عمیم درگذراندید - و چون رایت اقبال  
 بحلال آباد رسید میرزا به تدبیرهای کنور نورکل گریخت - و هر کدام از متمردان متنه اندوز  
 بگوشه خزید - خان خانبان را با جمعی کثیر در سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود  
 کنور نورکل بخود قرار داده بحاد فیلاب شتافت - و خان خانبان مراجعت نموده در دکه  
 زمین موس کامیاب شد \*

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش  
 شاه محمد را (که در بد آموزی و باندازی استاد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند  
 و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتماد نظر نداشته و در حرص و آز  
 طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود نهایی و مران چشم داشته کفران نعمت مینمودند)  
 گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای شرط عدالت فرمودند که این خدمت مروشان  
 پست طرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومار بپلم آرند - و یکی  
 از حقیقت شناسان بساط ملازمت حرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت  
 حقیقت احوال این دو بد مرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنۀ ایشان ناموشته ماند  
 و از سیئات آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هر یک ازان باستقلال سبب  
 ستن و کشتن و باموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی ست که از بیکو خدمتی سرافکنده  
 و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوحی را مظنه خدمت مروشی  
 یا بدستنی در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگی خدمت امزرتنر اندیشه این کار مرادتر  
 و یک آدمی ست که ناکرده را بهای کرده میفروشد - و ناکرداری را بیکوکاری آرایش داده  
 و اراده طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خود آرائی می درآید \*

و چون باین محاسنه حقیقت نفخ الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بد دولت سرار  
 بدیهی خویش اند - و وقت است که از خست وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

و بعد از آمدن دروغ و غصه داد - و ماضی پشیمان میروا کامران مرصاد - که با چند در کوه و دشت هرگز نماند - زرد خود را باس خود رساند - با اتفاق کاره ساخته آمد - قضا را بدرام خان (که از مدتها بقصد ملازمت روان شده بود) عرض رسید حامی محمد (که با خان مذکور برادر بود) با استعمال ربه گریزانه اظهار محبت نمود - که بهانه صفاست درین بلاء نرسیده و بعد از آنکه در حال مدینه بقاء بود - مترهش (که همراه حامی محمد خان بود) اشارت به آن کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کذب او مطلع شده عدوی در پیش آورده (محم) عزیمت رفتن بلاء نمود - و درین شهر بر سر چشمه مرد آمد - حامی محمد را لطائف الحذل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرصه داشت مسافر بر آمدن خود و آوردن حامی محمد ارمال داشت و حضرت هاندانی چون دولت شنیدند (که معرزا کامران خود را بخود کابل کشیده است) بر سر میام مدوچه کابل شدند - معرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان هانان و آوردن حامی محمد خان شنیده باز سر راه خود را بحال لعل کند - روزی حامی محمد خواست که از دروازه آغوش کابل درآید - خواهر حلال الدین محمو (که حکومت کابل را بر عهده داشت) نگذاشت که درون قلع درآید - و بخندای درست پیدام داد - و آن خیره روی بدره را با و هم غلبه کرد و بهانه سکر قریب روان شد - و از کابل منار گدیده خود را ببها بیچاره رساند و اردامین کو بهرادی و لندری بطریق ابلغار بعرین عنایت مقارن اس حال رانان نصرت اعصاب حضرت هاندانی (که بدین طعمان معرزا کامران مدوچه کابل شده بود) در حاض ملک برول احلال فرمود و بفرمان خان قریب بسات بوس براندی یافت - حضرت هاندانی حاکم فرمود که شهر کسر در آباد - که بهاتب معرزا می یافتیم - تا نگارگی خلق جدا از بفرقه هر روز نجات یابند لیکن چون خطر تر حامی محمد را می بود انتظاری دولت برین شد که از حامی محمد خلاص جمع نموده بدو اسلحه مراد را بدهد - آنحضرت بهر برول دولت ارزانی داشته بدرام خان را حامی محمد را فرمودند - و همان قدر گفتند که با بطریق مدارا کار ساخته شود برده تر روی کمر برگیرند و بهر آنکه که بهاتب حامی محمد را دارند - فرام خان بدو بر - و به آنرا احوال را می داشت و بعد از مرگ حامی محمد و مرگ کنگر آمده خان هانان را در بیامت و خان کابل را و همراه کرده بمقامت آن فرستاد و مرگش بعد از آنکه آمد - و بهای داد و

بار سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که بمیرزا عسکری را از راه بلخ مشتمل سفیر حجاز بدهد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی دانسته در مراسم تعظیم دقیقه فرونگذاشت - و امثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا اردبست و خجالت بودن این دیار بتود قرار نتوانست داد - و نزاع و راهله ناشکیبائی دم در مرحله این سفر دور و دراز بهاد - و در سال ( ۹۴۵ ) دهم و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پُر شد - و مسامت زندگانش آنجا سپری گشت - و بمیرزا حلیمان این نعمت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن از کن دوات و کتسال شدن آن نعمت قباب قرار داده با عرضه داشته مشتمل بر عز و انکسار آیدها را با احترام باز گردانید •

## توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفاى نایره

### فتنه میرزا کامران بار دیگر

از انجا ( که عادت را طبیعت حاسه گفته اند ) هر که ( عادت بد معتاد شد ) مثل کژدم در بیش زدن اختیار است - و کیف جمعی که در بهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت داطبیعت اتعاق نموده باشد - بظاہرین مقدمه حق احساس میرزا کامران بار بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را و هیله مزای خویش گردانید - و جمعی از اغدای حلیل و مهمند و طایفه از اوباش ( که بیک ارنه جدا نتوانند کرد ) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی ( که آرام بختن زمین و زمان بودند ) فرو نشانند این شورش را از عنادات دانسته عزیمت توجه بر اعل قرار دادند - حواحه اختیار و میر عبدالهی را ( که از مقریان بساط عزت بودند ) بعربین فرستادند - که منشور عاطمت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بدور حق شناسی هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عروجال رسید که میرزا کامران ناچنده از اوباش بر سر و پا قلعه را ( که نزدیک چهارباغ در حوالی حلال آباد است ) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمدان مقید باشند بسرعب تمام بصوب حلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این حذر ار روی سراسیمکی فرار نمود - و باز خود را بر سر درهای کوه کشید - و ارنجا بره بنگش و گردیر شتافت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید - که آن نکت برگشته بمیرزا سخن یک داشت •

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه های واسد از باطن حدیث او دیده تر از پیشتر نظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهی را بحرف و حکایت داراست

مستترین حالت ( که از بنا بر حق باشناهی تولد شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت )  
 با هست بغیر ( که آق خلطی نرادر خضر خواحه خان و نانا سعید نمان و نمرناش آنکه و قتل و مسم  
 و علی محمد و حوکی خان و ابدال و مقصود موزی باشد ) از حساب ده سرخو را سراسمه  
 در میان اقبالان کسند - و میرزا همدال و حاجی محمد خان و خضر خواحه خان و حم  
 ( که نعمت آقا شانه بودند ) اهتمام رقی در گرفتند مدرزا ناگفته مراعت نمودند اقبالان  
 سر راه بر مدرزا گرفته همه را تاراج کردند - و مدرزا ماندنش آنکه ( منادا که نشاند ) چار صرب زده  
 بناسی ملذذی حرد را ملک محمد مندراوری ( که از ارباب معدن لمانان است ) رسانید  
 و از حقوق سابق مدرزا را منظور داسد در مراعات احوال مدرزا شد - و مدرزا ازین حوادث  
 ( که هر یک برده هوشمند نازبان است قوی او مهر عورت گرفت و از جواب عقلت نندار گسند )  
 امله منته شده باز بر مر عقلت خود شدادت و طاعت از معاهد آدم صورت ( که نه دل حق شناس  
 داشتند - و نه حشمت حنا رفت - و همیشه کار انسان منته سازی و جمله اندوژی بود ) از راههای  
 ادبار گرد مدرزا فراهم آمدند - چون اس خرد در ازادی معنی زمند اهل نغای را بازار گرم و ارباب  
 املها را حکم حرد - در مجلس و تنه ( که آتش آشوب و منته زنده آور بود ) حاجی محمد خان  
 در حقت بر حاده نعلن رست - حضرت جهانانی به قصاصی و مانه سازی و کمال ندرت انبی  
 ابلخاس حرکت مدیح را ناز حنک انگشته الدعوات نغروند - و نهایت دبع و رفع مدرزا کامران  
 جمیع از ملازما به علقه ملل بهادر خان و محمد تلی نرلس و قندون سلطان و حمید کندر از بهادران  
 حاکمیار را تمن نمودند - چون عسکر اقبال نر یک مدرزا زمند مدرزا خود را نبرد های علقکار  
 و دشمن شک کسند - اصرار به دست اندازند - مدرزا آنقدر نر گذارده بحالت اقبالان خلل و صحت  
 بهادر آورد و بهر حال روزگار نچند ( که نر گرد آمده بودند ) باز از هم باشند و اقوام باهره از موقع  
 نر بهادران مدیح و نصرت مرلعب نمود - و چون خاطرناس فی الحمله از شرارت مدرزا قرار یافت  
 بهجت مزید امانت مدرزا داسد و از نرین عواطف محرومانی بهجت بخاطر اشرف راد نائب  
 حاکمه حال آفتاب محمود و آفتاب مآب بی بی نطه را بهجت حراعت نرین حاکم مدینه مدرزا امل  
 بهجت ندرت نر داسد - که حرد این نصرت بهجت حاکم مرزا باید خاطر از مهم ندرت  
 مطمن مدرزا حاکمان را نر و اهتمام ندرت و مدرزا عسکر را

از آنها حرام نمکبی ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاوا رسانیدند - و همت و تدبیر و ددش گذاشته معدلت پیدا گشتند - میرزا آقاییان را مشغول شرف عذایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بمطابق نشاط بسرانرازی مقدمات مواعلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود تا این شایسته عفت تناب بنحشی باز بیکم را (که بقیه تدمیه خاندان خلعت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرامی بدهشیت انتظام سهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان عقبه خلعت را بغنای مهربانی شرف اختصاص بخشیدند •

### اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی

#### و تغاؤل نمودن دوربینان بمط آگاهی •

درینولا ( که بتائیدات الهی دارالملک قبل مقر ارائک علظت و مهبط انوار خنوت شد ) بجهت انصاف خاطر موضع چرخ را ( که ارتومان لهوگرامت ) نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته آن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطیه عیبی بفرمان بردارین چرخ مال زده کوس شادمانی بر چرخ نهی بلند آوازه کردند - و وکالت درخانه ( که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است ) حاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از انجا ( که او از تنگ حوصلگی بدهمت شجاعت و معرور اعتبار شده بود ) اندیشههای نادرعت ادرا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته داسپاهی کرده خواهشهای دور از کار ( که کار مستان است ) بظهور می آورد - و حضرت جهانناسی از علو همت و فراخی حوصله ( که جهان بیکران بود ) میگردانیدند - چه نیت خیر آن مومنده کامکار آن بود که بهال وجود امان را ( که دمت پرورد صانع یردانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است ) بهر لغزش از پای نتوان اوکند - علی الخصوص کسیکه در میان ایران بعزونی عقل یا دروانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صدائع شریفه امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدارست از تیره بختی و بلخردی این را زبونی انداخته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اعماص نظر فرموده مشغول عنایت و التفات میداشتند •

و بالکمله دران ایام معادت مرجام پیوسته ابواب داد و دهش و امباب لطف و قهر ( که مررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است ) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده هر روز آرای فرماندهی و فرمانروایی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشتراکرام

اما حاضر مدسی منظر از رهگذر آن گوهر تاج شهر یاری و اکلیل باریک تاجها آبی معنی حضرت  
شاهساهی نعمت نگرین بود - که بمعنی اندس رحمانده بودند که این نوبت منرا کاهرا آن والا بدر  
عالمی شکر را همراه آورده است - و باطن اندس را از توزع و بفرق نه هیچ گونه تعالی میسند  
را آنکه حسن آینه آن گلن گلشن اقبال و سرچشمی سلطنت را بنظر اندس در آورد مقدم آن  
دور دنده را معتمد معانت و اقبال دانسته نوعامت حال و حصول آمال سخبات سکر بحالی آوردند  
و از غایت شوق به احضار آن نور پرورد الهی را در مرکز نمود - و بعد از ادای آداب شکرگزاری  
نعدانات و حدرات ( که سکر عملی ست ) اقدام فرمودند - و دلهای عریا و فقر و ارامل و انعام را  
نفس احسان و انعام نعمت آوردند - و هر یک از ملکهای خاتعنا را ( چه از رهگذر کلماتی  
دندار آن قرآنی خلعت و چه بعنوان حلدوی بیگو خدمتیا ) بنقدات حشراده دانه امیدوار  
ملک ماحند و براین مقنس حضرت جهانانی گذشت که بعد ازین در هیچ پوش اوس موباره  
حمی خلعت حدائی نگریتم - که در بدم معانت ابر او هزاران دولت و میمنت مطوبی مت  
و درین پوش اس نعم ارجمند را از میاسی نگرین این گوهر را لا ممدالیم و مقارن اس حال محتر طراز  
در حاکم ملوک باز به زبان در جنگ گاه دند آمد - حضرت فرمودند که هر کس اینجا منگردد  
آلهای ما دمس دو شکر باشد - نص خود بدولت منوخته شده مهار را کردند فرمودند که شکران را  
داندند و بارگشاند - و بدینند که درین مذکور با خدمت - از اتفاقات حصه آنکه کتاب خاصه  
پادشاهی که در جنگ هیچ آن از نعمت رده بود) بدعام و کمال درین ملک مذکور بود - دساجه هزاران  
ساد مالی - و خواجه نام سر بدولت ( که انروز در آتش مده بود ) در افعال باره اس قتال  
آتش افعال خود سولند و حسب سکنی صورت سوز و سر کردند - و دران روز لغیم و فروری  
در باغ حار بکار مجلس آزادی عیش و مسرت بودند .

حج ( بدنام بود بقات ابروی انواب حضرت گسوده گشت - و شورا انگارای مده اندوز را نمانند )  
نصابت مده روز دیگر بکلل مبط برکت قدم گرامی و سوز سعادت حادتی - د - اول  
فرارک بکلل مرلی معانت اتفاقی اقدان - و سخبات تاقی عصمت معانت حضور در پند ساد مده  
بخبر رسدند و بعد از آن بطریق معقد آره حاج را بقدم مده مت بخش طرات نموده در انجا  
برقیه مده و است و در برب رقت و مرامت نیکو خدمتیا بکل و بر تادالیم مده مده دور  
مده مده فرمودند - دندار بک و حاد در فرصت و حسن مده و صحت علمی قوی را ( که بکرات

و قلب و مقدمه ( توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قبال عمارت و ال بوجوب مقدس پادشاهی  
 مسجد و جلال یافت - و سرانگار باغنام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جراتنار بحسب اتفاق  
 میرزا هندال صورت گرفت - و همدل بشیاعت و دتوری میرزا ابراهیم منظم شد - و التمش  
 بتدرج حاجی محمد خان و جمعه دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت - و از جانب قلب  
 میرزا کامران بود - و میانه میرزا اسکری - و میرزا آن سلطان - و همدل قراچه خان - و اوج طوفان  
 بر مثال دو کوه آهذین در چاندش آمده نزدیک هم شدند - و همدل قراچه خان و جمعه از حجاز  
 اخلاص اندساب ( که بضرورت بعد از قصیده تشبیهی همدلی میرزا اختیار کرده بودند ) جلوریز  
 یکسر رانده داخل لشکر ظفر انظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فوط دتوری  
 پیشدستی نمود - بعد ازان حایر اوج قاعده متعاقب درآمدند - و میانه جان سپار از جانبین  
 در آویخته سملهای مرد آزمائی هرگز کارزار شدند - درین اندام قراچه قراچه بریده پیش رخس  
 حایر نور آوردند - و همکنان را از شرارت آن منافی فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد  
 که هر شوریده این حرام نمک را از درازا آهذین کابل بیاورند - که موجب عبرت خود سران  
 نفاق پیشه گرد - و آنچه او بزبان خود دل زده بود ( که هر ماست و کابل ) آن قول بعمل در آید  
 و از ثقات چنین مسموع شده که مشغول از مشاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست  
 ( که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد ) که قمرعلی همدلی ( که از حجاز  
 میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود ) از عقب میرمد - و طایفه او را برداشته  
 شمشیر در فرق او میزدند - و می شهادت - و سر او را بریده به قمرعلی می آورد •

درین عرصه داروگیر و مصاف زد و برد ( که اولیای دولت آخرین کار دانسته بچاندازی  
 کمر همت بسته بودند ) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادش  
 بحاجت افغانستان اداره شد - لشکر بصورت قریب دشت تاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد  
 و اعدای دولت اسیر کمند مطوت و قتل تیغ قهرمان گشتند - و جمعه ( نقاب عرق خجالت  
 بر روی مروهشته - و اشک دامت را شفیع خود ساخته ) بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت  
 انسلک یافتند - و میرزا اسکری بدست بهادران عسکر اقبال انداز - و چنین فتنه ( که مقدمه  
 فتوحات باندازه تواند شد ) نتایج کارساز از پوده غیب روی نمود - و سرمایه هزارگوده شادمانی شد



چون موبک علی بردیک اشتر کرام رحیم میرزا کامران دندور معهود از نام معامله بهمی  
آماده بفکار گشت - و جمعیت سرانجام داده روی بموبک عالی آورد - چون معانت اندک مالک  
حسرت بهاندانی عواطف ذاتنه را معطور داشته منور شاه خوش میر برکه را ( که از احلّه  
سادات نرمد بود ) بدش میرزا برمنادند - و بصائیج ارحمند ( که گوسواره گوش هوش اهل دولت  
و اتبال توانشد ) برمودند - حلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاردن  
از فرزانی دوراست - خدع ناسد که بر هر کابل اس همه دراع سود - دعوت مدینه و خدنده را  
برمی داشته طریق مصالحت و حیل مخالفه بدش گیر - و در تحریک هندوستان بکمال شده  
همراهی گیرن - سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - اما بشرط آنکه  
( حلاصه مدهار بالتصرت تعلق دارد ) کابل بی متعلق ناسد - پاس سرط و عهد در ملازمت بوده  
مستحق تحریک هندوستان منگرم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند برمنادند را  
مربطه دم بتغای مولانا عبدالقانی صدر برمنادند بهنام دادند که ( اگر درسی و راجبی را آهنگ  
مصمم است - و میخواهی که راه یکجتهی میری ) صیغه رسته خود را در حدائق ازدواج گوهر یکسانی  
غلامت ( یعنی حسرت شاهشاهی ) درآرد - ما کابل را تألیف عفاقت فرماست - و ما و بواز روی وفاق  
و اتقان ظلمتزدای سواد اعظم هندوستان شوم - و آن ممالک را ( که محلی غرور و آنات شده )  
مقام اس و اصل سازم - هم کابل در معنی از ما و نو باشد و هم هندوستان - منورزا مستحوامت  
که بدرای نصائح هوش امرای گسند موافق دولت امرای پادشاهی را بکوش جان حامی دهد  
لعن مزاحه قرائت ( که مدایر کار و بار منورزا برورد ) بدیل نکرد - و گفت سر ما و کابل •

اللهه سرای روز چوه شکر بلند مقابل منورزا بود ( که بحسار ب دانا ب این اخر شناس مواهه  
این جنگ کردن خود را بنص خود حکمت دانست ) منورزا بلطائف العدل جنگ را در روز دیگر  
می انداخت - و اسیر و میرزی مند خواهان جنگ بود - ایکن حامی محمد خان نمی خواست  
حسرت بهاندانی مراد به خاطر از نموده در جنگ برتک داشتند - و در لخواهان حجابان همت  
در نصرت ایده عرصه آرامی لندن را همی منگرم - در این اثنا خواهه بعد از قصد و جمع دیگر  
( که در ملک قندون اثر ملازمت در اندوده بودند ) فرصت را غنیمت دانسته بسوی ملازمت  
روان شدند - و بدایب و هر هم خور دگی اشتر صفیه را بموتیف عربی رساندند - ( کهم اثر روز گذشته بود  
که دریم و توفیق در لایب بهامت آورده بدست و ملوک و ترقه آب آب جنگ ) از مدینه و مدینه

و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند ) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گروست - و نداشت که ایزد جان بخش جهان آمیزین خجستگیهای کونین را ( که در ذات اقدس و دیعت سپرده ) برکت او بدوستان عاید است ده بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طعیلی انجام رسید سلسله مقصود جنبایدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را رشته اجمال کشیدن ناگزیر است •

## معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان

### و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون ( بسعدت روز افزون و همت جهادگشا عرصه ادراب محکم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهنه سعاد کوبین مقدم والای آنحضرت را شرب روزگار خود دانسته ملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافد ) آنحضرت در اندک فرصتی مامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطره حق شناس و بیتی نظام بخش از راه کذل همدو کوه عزیمت توجّه مصمم فرمودند - چون گروه از مدافعان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان طورت مرود آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته سوگند ( که در ظاهر پریستان سلسله صورت معتبر است ) در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروه را بطرزه مخصوص سوگند دهد - که در یکجبهتی و یکدلی همراهی نماید - و فرمودند که ( اگرچه نگارنده صور حقائق اشیا قلم صنع الهی است - و پدید آرنده اوصاف اهل ودا در اعتقاست و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی - و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع است ) لیکن میپخواهیم که دلهای اهل روزگار ( که جر سبب در نظر دارند ) اندک بحقیقت گراید - و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمد خان کوکی ( که ده عقل ادب شناس داشت و ده دل اخلاص گرین ) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ( ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاره نه بینیم - و بعرض رسانیم ) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا همدال ( که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله مهمی نصیده داشت ) گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بدگان کداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت ( که معدن مروت و بحر فتوت بودند ) فرمودند که همچین باشد - هر طور ( که خاطر حا . محمد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند ) آنچنان کنیم - بعد از تشییع مباسی عهد

آق اراکا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

و در اینجا شصت و هفت حمام آنحضرت بنش میزرا آورد - مکرراً از آن آرزوی حمله اندیشه‌های بدیهه  
 می‌کرد و با مخاطره راه داده از مرط شوق در حمامه می‌گنجید - و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود  
 نام خان براق در ملازمت حضرت شاهنشاهی بود - در احتیاط منافی مله داری اهتمام نمود  
 و هر چند منزرا او را بمواعید کشید مدتی نماز و عبادت او و عبادت عسکرت و اخلاص  
 حضرت جهانگیری را می‌گفتند - با آنکه از احباب خانکاه را درس مدال شهرت داد - و حمله  
 آنحضرت را مرمضان و بصد عهد و پیمان یاد درست و حریف و حکایت مرمضا آید از روی داده  
 قلعه را گرفت - و آن نوبه‌ها حمی کائنات و گلشن بهارستان آفاق علی حضرت شاهنشاهی را  
 ( که در واقع اقبال روز افزون مشام آمد روزگار را عطر می‌بخشید - و انوار خلافت اندوی از مرآت  
 نامند انشای میثاق ) از ناله‌های مکه و کربلا بدین معنی ساخت - اما حمایت ابروی ( که معارف  
 احوال دولت اسلامی آنحضرت است ) مردم مردم آن بصورت حریف معنی بزرگ را از روی معنی  
 در کلب حراست و از روی صورت در ناله عطوفت خود داسه همواره نگاهداری می‌کرد .

منزرا کمران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لاسکر می‌بود  
 و منزرا عسکری را حوی حامی ( که اکنون معادیت اندام بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی  
 باند فعال آباد مسهور است ) حاضر کرد - آن موقع دست دلگشا و درخت مست مدال هندوستان  
 و ولایت مسند در خودهای هند و منزرا از ناله‌های ولایت که منعم خان دنام اندس ماحول  
 ساخته معجزه را گردانید - و تریس و آنحضرت را بقراعه خان دان - و عورت و آن نواهی  
 به باطن دولت مقرر حاجت - و همچنین مردم خود را حاضر و علوفه تعصم نمود - و باز دای دولت  
 باد - و در مقام گرفت و گذشت خواه ملطان علی دوا را معین ساخت - و دست تظاول گسار  
 مردم و احوال مردم داد و جلس گرفته در سرانجام بد حراست می‌خود شد - و پیوسته از توجه  
 موکب پادشاهی لندن - و بعد از روزی قرار و آرام می‌گذاشتند - و مدار صحت در قراعه  
 و خواه تمام مردم دولت ماند - و از راه نظام و معنی - اما ( که سر به سامتها ناسد )  
 بهم رساند - و اول از ناله .

• در روز اول اردیبهشت در این روز • بهای عمر گذشت و بهای مصر آزادی •  
 مرمضا - ماه این حال گذشت تا آنکه فکله به حسب موکب معین حضرت جهانگیری از بدنه  
 بصورت کلل بندی گرفت - منزرا از سدھی و زمانه را از هزاره و منزرا - فراهم آورده به مدد  
 تمام جریاند - اما حریف و مکه غلظی را در کالی گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را ( که آثار  
 سعادت و حمی از ناله فکله فکله می‌دهد ) در اندک و متعین به حریف و بزرگ و دوست

در دین منزل میرزا همدال بدو است ملازمت - و بنا بر آن شده بنامم مراحم بدو است - و میرزا از گشت  
و آرنجا اندراب منتهی مرادفات اقبال شده - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و سعادت آویش مشرب شده  
لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن بانها رسید بدو است از آنکه ( حضرت جهانگیری  
مرا تمام لشکر فرموده - متوجه تمشیر کابل شود ) گذارش قلم باهوش میرزا ناصر از اندامی ترب  
تا برآمدن او از کابل ( که مقدمه جزای نادر است ) نادر راست - تا تشنه آبان نادیده سخن را  
از منزل این تدمه - میرزا حاصل شود \*

چون ( نادرگران قضا و قدر بحسب تشدید سببی در است ابد باین بادشاهی و تخریب بانیان  
اصحاب نفاق آسپهان فتح در لباس کسر و آه طور شادیم در روش غم از سکون بطون احوال ظهور  
آوردند - و حضرت جهانگیری با تمام مخلصان جانبدار متوجه خجاک و اسیان شدند ) میرزا ناصر  
از منوج این امر غریب ( که در منجیل او گذشته بود ) در تعجب ماند - و اهل نفاق توب توب آمدند  
میدیدند - و آن معامله نام از آمدن این هزاره نادر بیوفای مرگرم و خوش وقت گشته  
دست جفا بر اهل وفا ( که کمال اهتمام بذروا اخلاص بادشاهی داشتند ) گشاد - و در همان  
میل مسارده بابا سعید قراچه قراغت را زخمی بیش میرزا آورد - و میرزا نیک بیش آمده  
از حقیقت حال و خامت مال او پرید - جواب داد که بها سعید نادانسته زخمی بمن رساند  
آخر بتعقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلی داد - بعد ازان حسین تلی سلطان مهر دار را  
( که از مخلصان فدائی بود ) بابا دومت يعاول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص  
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او باره باره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه  
اخلاص در راه رایی نعمت خود جان رنزی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین  
سعادت مردم بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاختی بیگ را ( که از آسرای معتبر  
چغتنی در گروه اهل حقیقت معدود بود ) آوردند - بے ملاحظه او را نیز نه تیغ گذرانید - بعد ازان  
بیگ نادانی کولایی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا ار تملی شکفته شده  
یامین دولت و مقدم کوک و جمعی را بتعاقب تعیین کرد - و قاسم حسین سلطان ( که داد حرام نمکی  
و کور دلی دران روز داده بود ) از ترس و وهم ( که منافقان نادرست را دامگیر است ) پناه  
بدانکه کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر  
و جمعی را مرستاده بدلاسا<sup>(۲)</sup> و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بپاریکاران فرود آمد

[illegible]
$$c \in \mathbb{F}_q^* \text{ if } [c, \text{some } \text{arg}] \text{ is } \{u \in \{1, 2, \dots, q-1\} \mid \exists (r) \sqrt{r} \text{ s.t. } u \equiv r \pmod{q}\} \text{ then } (r)$$

• 27 T { 2 } 121,

حیدره را از بالای والای خود فرود آورده بسیدل خان سپردند - او از ساده لوحی جدیده خاصه را اذاعت  
روز دیگر بهیاره از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتسعاد یافتند - روزی شاه بداغ خان و تولک توچن  
و مکنون قاقشال را ( که مجموع آن ده نفر بودند ) بچند اداری و خبرگیری کابل رویه فرستادند  
بغیر از تولک توچن هیچ یکم برگشت - و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب  
قوربگی مراز شد - و جمعی از معتبران را طلبداشته کنکش فرمودند - حاجی محمد خان  
( که غزنین جایگیر او بود - و بعاق را بخته تر از دیگران در کانون دل میداشت ) رفتن قندهار صلاح دید  
و پایت قدول نیامت - و گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال  
و میرزا انراهم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توحه کابل را مصلحت دانستند - و طایفه  
از بهادران جانشینان فراخور پنداری و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از باده درد آمیز  
بفاق کوتاه اندیشاں ندگ حوصله مست و مدهوش عملت است - و ماسعادت یافتهای بارگاه جانشیناری  
و وراثت عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - لایق دولت  
آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوحه دارالملک کابل شویم - امید واثق که رفتن  
بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون ( وریب و بعاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان  
درگاه بتنازگی معلوم شده بود ) اعتماد برین رای نموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان  
صلاح وقت دانسته از راه یکم اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را  
با مردم خود در چنن وقت رخصت گرفته بعزین فرستاد - آنحضرت بدست مقدس خود مشهور  
سلامتی خود آنحضرت شاهنشاهی نوشته بار سپردند - که بهر وضعی که تواند رساند - و بزبانی  
نیز پیغامهای تسخیر و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را  
بعزین رساند - و تا هنگام مراجعت ما ( که ایشاء الله تعالی بر روی میسر خواهد شد ) در نگاهداشت  
عزین مساعی جمیده نماید - هر چند ( مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل بعاق را  
از خود در چنن وقت جدا ساختن عنان اعمال بعاق بدست این بئاتان سپرد است - و صلاح  
کار بدخواهان معسک بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش  
میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که حاجوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شوند )  
آنحضرت برین مقدمات گوش نهاده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بحاکم کمرد  
عزین عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم ب حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و حمیه ( که  
نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند ) در ملازمت گرامی بوده کمرب خدمت  
بعزم درست بر میان واداری بستند \*

که هم در سراسر کار رمت - دیگر مقرر علی رخش و حمی را در مداخل کارزار چنان حواله داد که دمار  
از روزگار آن زمره و بدولت برآورد، در اردحام گشایش و هجوم گشایش و حمی از احب خدا شد  
و عرش دوست محمد لورا بکام دشمن نتوانست دید - و در هدایت بدر کار عظیم ادرا  
تمام ساخت و آن معدار ترق و جبهش نمود که خود هم مصمحل و ملاشی گشت - و حصر  
جهانبانی بر بلندی برآمده اندازد و چاه موانق و مخالف می نمودند - تا آنکه از طرز کسبی مقرمل  
در آن روزان حلی اسلح بود و بکام مخالف حقیقت مکر و در آن سده بکام ترق و روزگار  
معلوم آن مدعی معات شد - شکست دانی و محالط طوری در حوش آمد - میان حال سنان  
از هر دو و علت عصب فرا گرفته بود و بروج مخالف نماندند - و موج دشمن از هیئت و شهادت  
آن پادشاه و اسکوه منقض شد - از گوشه دره بر امپ حاصه رمت - و رنگ بانای کولبی دانسته  
با دانسته از عصب آمده شمشیر انداخت - آن محصور برگشته بطریق تهر لرو انداختند و بهمان نگاه  
تیریمت از ناخطا کرد - و مهر شکافی (که بفرح خان مشهور است) آمده آن بدولت را گیرانند  
مقررانعت اسلح (که سوار بود) بطریق اقدس درآورد - آن محصور لران رخش معادت سوار شدند  
و اسلح خود را بصدور نجات عذاب فرمودند - در آن اثناء عبدالوهاب ( که از عاروق معدن بود )  
آمده بروج بقومین امرا و بصدور کامران معروض دانسته حلی حاصه را گرفت - که حه ویت باطن امت  
از ازل چلش آمده که گاه دایه مراد از زلال آمال مامال است - و گاه از گردش حدج  
تولایی بی گشته (وی بر سر مدین دارد) .

آری بصدور ازلی (که منظم سلطه در دوسی و پادشاهی و مرتب دایره سعیدی و مدعی ست)  
استگها را کاند گاندگها دانسته و بر بلندیها را لخته امدادگها کرده است - با در طامت سرای  
- دایه باز بک شد و تان در حال امروز خورده عالمناز ندانند و نالیده سراب دایه  
طلس نگردد و عاروق حشمه مقصر نرسد - سعدان حال و منظور این معقل و امداد است  
که در آن روز حلی احوال صاحب مای حصر جهانبانی شد - و آن محصور بکام فکاک و پادشاه  
( که هم گذر از امرا لقا حصرت را در آن صوب فرستاده بود ) مدد دادند و عبدالوهاب  
و بر حشمان و مدد دامن و بدل جان و چاه - بگر مکر و کاب بعت امداد بودند - امتداد امدان  
و مدد و کاب حکم شد که حد ازلی کرده می آمده باشد - و مرامه صغیر عاروق ترق و احاب رخم

[ ۲۹ ] در [ کثر معاد ] در [ ۳۰ ] در [ چند معاد ] در دست آن [ ۳۱ ] در [ مدعی معاد ]  
مدعی کولبی .

در حقّ مردم بجز حسن ظنّ راه نمیدادند ( تدبیر این حرام نمکین سوربخت در مواب پنداشته  
 حاجی محمد خان کوکی و میر درکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه حلال الدین محمود  
 و چاپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه‌بر و شاه قلی نارنجی را بصوب  
 ضحاک و بامیان فرستادند - و مدّعیان خان و جمعی کثیر از ملازمان عدّه اخلاص را بر راه مال اولنگ  
 تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی ( که در ملازمت اقدس  
 ماده بودند ) روز نامه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند  
 و پیوسته با نیردگ فریب و مسون تعرض حضرت جهانبانی می‌رسانیدند که میرزا را درین مرتبه  
 جز بیب خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست \*

چون [ از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامه اهل نفاق ( که در لباس عقیدت  
 حیل‌پرداز بودند ) گرم شد ] میرزا کامران ( که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیره حیرت  
 سرگردان بوده به راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت ) از بعاق این گروه شکوه  
 آگاه گشته بدلائل منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره قنچاق ( که از توابع غوربند است )  
 توجّه نمود - یامین دولاب و مقدم کوکه و باباسعید را همراه ساخت - و خود قول شد - و مجموع  
 مردم خود را در توب کرده روان شد - نیم روزی بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران  
 و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید - قراچه ( که سرفتنه بداندیشان بود ) بعرض رسانید که بر حرب  
 و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث  
 توهم آکساعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرائنده  
 چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرب و حکایت  
 خبر آمدن میرزا و قصد نادرسی او بتواتر و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تهلل این منافقان  
 تاریک‌درون بر مرآت ناظر پرتو اشراق نیکنده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر  
 خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف دعرم مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف بعاد  
 یامت که جمعی ( که همراه اند ) سوار شوند - و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت بهادند  
 در اندک فرصت معرکه قتال گرم شد - پیر محمد آخته ( که از فدائیان درگاه بود ) و محمد خان حلایر  
 و جمعی دیگر از یگهای جاسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخته ( که تشنه جگر زلال  
 جاسپاری بود ) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در حان ستایی اعدایع پیکار را آب داد



حسد است آن دارند ) اما معارِبِ حوی بنای خود گشته اس چنان نردِ دعل بازي و نوبائی  
 با حدس صاحبِ باگدارے مي نارد . عجب و صد هزار عجب اس چه ندره دلي مت - و اس حد  
 حدره رائی - انگاسم که خلیل حوینها و شرافِ بزرگنهای اس ذاتِ ندمي را ندرمي ياند  
 معاملله همي رسمي حسد - آنکه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدار احوال) خودها (که موردِ  
 حدس الطاف و عنايات اند - که بک ازانها بما عمر فراي حق گذاري کافي ست ) با صاحب  
 و دلي نعمت بر خلافِ آن سلوک ميکنند - وار بے مکري و ندرائي در برابر چنان بخش مي آيند  
 آرس کمکه (مخالفت و سرارت مرسد شد ) ظهور امثالِ اس امور آرو چه نعيد - و کورِ مانثر راد را  
 ار برتو حورسد حد طرب جسم احوالِ اس قوم لعل بمان بے نور شده و هله محتيت اس مروه  
 نورم عرور ننگ گسه - جعوق نعمتهای صاحب را کجا بواند شناخت - و ندر احوالهای  
 وای نعمت را کي بواند ادراک کرد - چه های سکر آن نعمای نامنهایی - بومي نفس اماره  
 اس حد کمان ده آندل خود رای ست که نورو نژوي مرورش لحام ارا توان گشده - با ندری  
 ۱ - هر نجله بصلحت عمان ارا بول نامداد \*

بارے مقتضای سربوست آممائي از کابل کوچ مرگوده مباح را محيط موبک معقش ماخذند  
 و از ايجا بکارنگران و اراجا باب ناران بهصت مرمودند - اتفاقا درس مدرل حوی آسے بود  
 حصرت - اره اسب راندد و هم از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظه ننگ و ندر زمين  
 و اطراف رنده ساک صالکِ حوسن داری گسند - آنحضرت را اس روش بادوش بماند بماند  
 نعمت سرورش اس مروه نفرده آس سرح احوالِ حاندارانِ ندراسی ساه اسمعل صفوی  
 (که خود را ار دراز کوه آسمان لره اراج بگروين روباع مرمسدب زمين اداخانه لحاک برابر سدد  
 و دای بدعاصمي و حاء صداري باند ماحده معمار اساس حقهقت گسند ) در رباي اندس راندد  
 کتاب صالح آنحضرت در حق بدکاه خو دراء مرمده و مکرهای کوباء حوسن داری ندره روزگارن  
 ۲ - درجه - آنکه مراه درانست و صاحبِ صفاق و گرسه دگر ( که سله انورل سراز  
 ندرات بودند ) سله و بے واسطه و بلف مرفل رساندد که معامله کوه ندرمان اسب - و صاحب  
 حان مامدق مراه ندر بے لحظه درون دولته و حان حان سبار و امراههای مختلف بدس با بدکرد  
 که مراه ارا سده ندر مراه و مگي حان اس بدند - آنکه مراه نراهم مراه را مراکده سازند  
 ارا مراه ارا مراه ندر مراه و حصرت حقهقتي ( که تر لاسب صارت و حوس سرورت

دوامیست کاریزی که از کمالِ با انسانی آنچه از امری و هم در آن بشود روانه میدارند  
(ارعه شکری و داددیشی و نادرستی) همه آنرا میسازد نصاب و رای عهد خود و عمل می آرند  
و چشم دیدنی خود را در قبح آن نمیگشایند - بلکه آن قیام را از مسخات می شمارند - و از قیامات  
و گریزهای خود حساب می کنند - شرچند (احصاء و درست معاملگی را به میدادند - و از نوکری خود

( ۲ ) [ ط ] نكرات و مرات بتصرفه بدو هفته ( ۳ ) [ س ] تا آنكه در اوسط سال چهارصد و هشتاد  
حالي موافق اوسط سال بهصد و پنجاه و هفت هجري آنصورت ار كابل ( ۴ ) [ س ] شورش و فتنه •

از اسل کیمک حوامت و جمع کثیر از اوزبکینه بکیمک او آمده شریک محاصره شدند  
 منترزا هندیال بجهت احوال و ناری دادن مخالفان (که در معنی رهنمویی لشاها را معصود است)  
 بدیویرس رسیده انگلیس و خط از جانب منترزا کامران بحساب خود نوشت مشتمل بر تحمید  
 عهد آقان و مرید دادن اوزبکینه و فروش تحفه کاران آن مریدنامه را بهاصدق داد که عمدا  
 خود را بدهت اوزبکینه انداخت - بعد از کوش مامد (چون خط ظاهر شد - و از مصورین آن  
 بطور بوسه که ایسان بهم آقان نموده اوزبکینه را هدیه بدو دادند و بدهت اوزبکینه را  
 اوزبکینه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بوقت خود مراجعت نمودند و کار ملعه  
 بساخته ماند - و معاین اس حال خبر رسید که چاکر رنگ کولاب را محاصره دارد - و منترزا عسکری  
 مکتب خورده در ملعه درآمد امت و منترزا حلیمان باسحق حلطان بک شده ملعه ظفر را  
 در بصریه خود آورد و اسحق حلطان را (که ناو متعق شده بود) مقتد مامد - منترزا کامران  
 از اس اخبار سرآمد شد - و از کار تندور ناآمد گسند باسحق دولت و بانوس را با جمع بر سر  
 منترزا حلیمان مریدان و خود بخود کولاب ساقط - حاکم رنگ خود را بکاره کشد - منترزا عسکری  
 برآمده منترزا کامران را دید - و منترزا صوملی الیه را همراه گرفته منوچه دبع منترزا حلیمان شد  
 و نزدیک رسدای برو آمده بود که جمع کثیر از اوزبکینه (که بعد از این جمع رنگ بتراولی آمده بودند)  
 گذر آنها بر اردوی منترزا آمدند - و تمام آن ناعراج رمت - منترزا کامران و منترزا عسکری و منترزا هند الله معل  
 نا معدودس طابقان آمدند - و سعد مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعران را با عوار بنام مصحوب  
 معتمدان خود پیش منترزا فرستاد و از اصحاب ناعراج نماند معدود حوامت - منترزا هندیال  
 و منترزا حلیمان علمت دایم منوچه دبع منترزا کامران دادند - منترزا بودن خوب را در بدخشان  
 صلح نداده بخیرمت منوچه شد که از راه فتحاک و سندان خود را در میان هراره کشد - و از انجا  
 حال بکابل روانی دانسته آمدن نکلی نا رمن بخود دیگر مرار دهد - و (حون آمرای نفاق بدش)  
 حضرت جهانباي پسرده منترزا را بحرین آمدن کابل نکردند (از مرط مرید و محوین الحیدان را  
 ندرگاه حضرت جهانباي مریدان معروض داشت که مقصود من از آمدن آست که اگر گسند  
 عذر حوامت و خدمت آنحضرت را از حرکت اماند که بعضی و حران من باطاف نادساهی  
 دفعو مقرون گردد •

• باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گریه می دعا شده باشد ادا کنم •

آمده که درس مریدان و سجد نکند معنی از نار گریه شرمندگی نجات نام آنحضرت از معای  
 طبع (من از اندر او را معذور و زور خالص مرا گرفته) بصدق مقرب دانستند •

مدنول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را ( که در رسم رحالت بیست حاکم ایران فرستاده بودند  
و خواجه بکیت بعضی هوانج در قلندهار توقف نموده بود ) فرستادن او را بر طرف کرده باز پس  
طلیدند - و خواجه عبدالصمد و میرمید علی ( که در دوزخ تصویر و نقاشی بکانه آفاق و نادره  
ادوار بودند ) مصحوب خواجه سعادت بساط دوس دریافتند مشمول عطا طبع میگردان گشتند  
و خواجه سلطان علی را ( که بخطاب افضل خانی اشتها داشت ) از عهد مشروطی خزانة به منصب  
وزارت مرادراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت \*

و حال میرزا کامران آنکه ( چون حضرت جهانبانی از مرط شمرقت و عطومت ذاتی  
تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کول را بار مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولبی  
ولد سلطان دس بیگ را همراه میرزا ساخته رایب توجه حساب کابل برادر داشتند ) فرصتی نگذشته بود  
که میرزا بچاکر بیگ بدملوکوی نموده او را از انجا اخراج کرد - و آنچنان سسشش واه را بر طاق نمیان  
نهاده اندیشهای تناه بخود راه داده مترصد فرصت بود - در غنایمیکه ( حضرت جهانبانی در کابل  
عدالت پیرای بودند ) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت  
از صفای طوبیت و نیک گمادی ( که شیمه کریمه نزرگ بهادر امت ) سخنان ناراست او را رامت انگاشته  
متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بباطر غدار خود  
مصمم ساخت - و اندیشه بغی و فتنه ( که محرم طیبیت او بود ) نزدیک بطهور رمید - و بتحریریک  
سلسله مکر او امرای تنگ سایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش ( چنانچه گزارش یافت )  
انواع نفاق بعمل آوردند - و ( چون آنحضرت مراحمیت نموده ظل عدالت در دارالملک کابل اذن داشتند )  
میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بچنگ  
ار طایقان بقلعه ظفر شتافت - میرزا کامران نابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد  
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعه ظفر گذاشته  
خود را ده تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الهی نشستند - میرزا کامران  
از جانب میرزا سلیمان نحوه فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و میرزا هندال اولاً ار راه فریب  
دوستی بنا در آمده حرف بکجهتی در میان آورد - میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته در ثبات  
عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ  
و قلعه داری دقیقه مرونگ داشت - و میرزا کامران ( چون کاره نتوانست ساخت ) باز بکینه متوسل گشته

مصاحب بیگ - شاه نداد خان - شاه بیگ خان - شاه ملی تاریخی - محمد قاسم موسی  
 لطف الله سهرندی - عند الوهاب اوهی<sup>(۲۱)</sup> - نامی محمد پرواچی<sup>(۲۲)</sup> خالدس \*

و بعد از سه روز بر سر بیخ چهارچشمه آفتاب نرول انباد و درس منزل محمد قلی شیخ<sup>(۲۳)</sup> کمال  
 (که نراه راحت افتاده بود) خبر موکب معلی یافته ملحق شد - و درین منزل مشغور عظمت  
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی و محدثات تنق مصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرموم  
 حامی عنایت مصحوب بیگ محمد آخوند بیگی روانه مآخذند - و برشد خان حاکم کاشغر (که بدو شده  
 ملحقه حبیان معدنت و احسان بود) معاضه عظمت ارحام نموده حذر مقدم اشرف را نگاشته بودند  
 که نرادر بدلت محمد کامران بمقتضای طبیعت مبعی نفاق نرحم وفاق نرحم نموده جانب  
 محبت و دولتخواهی را بالکلیه فرگذاشت - و بنارسه از همراهان را همت بازی نکرد - لایم  
 این سفر سحاطرهواه ابدای دولت منبر نشد - بلکه باعث مرید ملال و کدورت خاطر گردید  
 و سکرانده ملامتی کرده نصیحتهای ارحمنه (که سلی بخش حواطر محبت الدما نراند مد) دران  
 معاضه دلس محبت اندراج نافته بود و از آنجا شب در میان نرول دولت کرده شب دیگر  
 سحواحه متاران درون اقبال فرمودند و از آنجا بخراب و از آنجا بمعمره درود سعادت آفتاب انباد  
 و حضرت شاهنشاهی کامناب استغفال مدد درس منزل ادراک ملازمیت گرامی مرصوده مسوول انظار  
 عنایت شدند و از آنجا بمعامت معبود لچندر افعال خانه گستر دارالملک کابل گسند و متروزا  
 ملعمان از راه نده حسان رست - و میرزا هندال نقدوز شنامت - و منعم جان بدر بهمراهی  
 میرزا نقدوز آمد - و امرا همه بی هم نکابل رسیدند - و شاه نداد خان (که داد خلادت و مردانگی  
 داده بود) در مدد ملزم انباد - و متر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مصدونی و متر محمد منشی  
 و متر خان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امنی کنگ را نر همس حال پیش آمد  
 و باتی حمیع ملازمان درگاه در حرز سعادت ماندند - و [چون اتالقی و حمیع دیگر از اربانگه  
 (که در اندک ندمت افتاده بودند) حلامی یافته بوطن خویش رسیدند - و انواع عواطف و مراحم  
 ناهشاهی بنان کردند] در محبت خان در تعجب مانده مردم ناهشاهی را (که پیش از بودند)  
 محلوک آدمنابه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مسند خلافت منمنی گشته  
 پس مراحمت را از غریب دور نندی علی صلاح دولت دانسته در انظام مهمات دس و دولت بوجه عالی

(۲) در [چند نسخه] اردجی (۳) در [بعضی نسخه] خلعی (۴) در [بعضی نسخه] سیح کمان - و در [بعضی]

محمد قلی و سید کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ \*

( که بجانب دره کز لسمب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد - و اتفاقاً در بنگان داشت )  
 معادلت بصوب کابل اشتها را بامت - و رفتن میرزا کامران در امانه عوام مشهور شد - مردم  
 روی در پریشانی نهاده سو بهو متفرق شدند - هرچند [حضرت جهانبانی حسین قلی سلطان مهربار  
 ( که از مخصوصان بساط عرت بود ) و جمعی دیگر از معتربان را نسبت برگرداندن آن جماعت  
 پریشان روزگار تعیین فرمودند ] چون تقدیر موافق تقدیر نبود غایب شدند و اتفاقاً  
 مشیت حکیم قدیر برین صورت بذیره بود که سواد اعظم هندوستان از خالی حاکمان و آسیب  
 جفا پیشان بمحفوظی گراید - و مهبط برکات ذات قدیمی گشته تختگاه این دستگیر حضرت شاهنشاهی  
 ظل الهی گردد - و چندین هزار تخم نیکو در مزارع بساط غدا و ریاض آمال متاع انباشته آمد  
 و حلامه سخن آنکه اینچنین نصرت را در لباس چنین حال ( که موجب اردن عورت  
 و خدمت و شمشندان گردد ) بطور آورده اعداب حکم و مصالح را برانجام داد - چه اگر این واقع  
 ناملائم بظهور نیامده در مشاغل تسخیر مادیات و کار بکاران هندوستان در تعویق برآمده  
 و سرانجام این ممالک ( که مامن سواجان هفت اقلیم است ) در حجاب تاحیر افتاده •

و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت بهرشم خوردند خود را اذیت دادند  
 بتعاقب درآمد - و حضرت جهانبانی بعضی بغیض مبارزتهای شکر و ساریتهای بزرگ  
 ( که وصفش کارنامه قتال روزگار را دیماجگی باشد ) بظهور آوردند - و دران بیشه سیران نبرد  
 رخس جهان گرد زرین قام ( که تسوالناظرین نام داشت - و آردا محمد خان حاکم هرات پیشکش  
 کرده بود - و آنحضرت نران سوار بودند ) نزخ تیر افتاد - و حیدر محمد آخته امپ خود پیشکش  
 آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت مبرلند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب مربر  
 مروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار ددیتی را بچشم خود دیده  
 برواقست پست فطرتی و دین همگی هرطرف پراکنده شدند •

تفصیل عمدهای موب عالی رقمزده کک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان  
 قراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلی خان  
 جلابر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته بیگی - عبداللہ خان اوزبک  
 حسین قلی خان مهربار - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

القصة روز دیگر از یکتا هجوم نموده تمام و کمال آماده جنگ و مصعد بششده شدند  
 عند العزیز خان نصر عید خان مول شده بود - و پیر محمد خان برابار - و سلطان حصار حراتار  
 و آنحضرت بدر لشکر را حاجا نصب فرموده ملک را بفرمود اقدس رعیت تحشده - و منرا  
 سلیمان را در برابار - و منرا هندال را بجزایر معنی فرموده - و مراجه خان و حاجی محمد خان  
 و بردی بنگ خان و منعم خان و سلطان حسن بنگ خان را برادران در هراول معر شدند  
 و بعد از نیم روز ثبوت معروف و آزاتگی امواج باتمام رسد - و نا شام جنگ عظیم درکار بود  
 و حواتان بدر آرمای عرصه همت نموده داد دوزی داده هراول محالف را برداشته رانده  
 و از حوینارها گذرانده در کوه بید بلخ درآوردند - حصرت جهانپائی بمقتضای مطاعت و منانت  
 رای خود خواستند که تعاضب نموده رانته را از حوینارها گذرانند و رفغان کوبه آندش بقای پیاده  
 در لناس رفغان حلاف مصلحت را در نظر حلوه دادند و دروسان نادان درازای ادراکی بقویت  
 آن کوبه بنیان بیدولت کرده رای دشمنان اخصار کردند - و نگداشته که از حوینارها بگذرند  
 و محبتان بدر همت کم همنان در میان آورده گاه کمی لشکر خود و عذاری - پناه مخالف و گاه رمی  
 منرا کمران بکبل و اندیشه امر شعی اهل و عدال - پاهای و گاه انتظار برین بدعرب منرا کمران  
 و امثال این حنرها را بسا مانده مراجعه را بحریص منموندن - و آخر بهار مشاهده با نفی خود  
 باس راسی شدند که بجانب دره کر ( که از حاهای محکم امت ) شدت روزی چند در اینجا باشند  
 و لوبقات آنحضرت و جمع دیگر از ساهای را جمع کرده اسباب منج مرالحام دهند و درس توقف  
 حبر منرا کمران بدر مستحص خواهد دید - و در نقد بیرونج رمی منرا بکابل مارا با المنحدود کائن  
 مناسب رمت نصرت و بعد ازین با عاطر جمع بحسب بلخ بلکه ماوراء النهر ناخانی منمر  
 خواهد شد - و پندادات الهی نا امروز همه رمت منج و نصرت همراکاب و همغان موکب عالی بوده  
 اسال بر اقبال پیش می آید بهمه حال دمت از جنگ باز داده بحاس دره کر بوجه دانه نموده  
 آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر حمبور بے علاج شده نا بصورت بوجه فرمودند - و بلخ گرفته را  
 از بے آفتابی ارباب رفغان همغان گذاشتند - و شمع بهاول را حسب برگرداندن هراول ( که از آب گذشته  
 و از یک رانده در - هرین درآورده بود ) فرمادند - و منرا حلسان و حلیه دیگر از بهادران  
 نامی را حلد اول معنی فرمودند •

حون ( همگی لغت حق ناساحل تفره دره برهم زدن هناه بود ) اس مراجعت

- توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی  
باطعای نایره و تاجه میرزا کامران باریگر ۳۰۸  
بهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران  
باردیگر و شهادت میرزا اندال — — ۳۱۱  
احتماص ولایت عربین بهضرت  
شاهنشاهی و ارتفاع مقامات بعضی  
مستعدان دولت بخدومت والا — — ۳۱۵  
عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی  
از بهسود بر سر قبایل افغانان که کدینگاه  
فتنه میرزا کامران بود و فرار از به دوستان ۳۱۹  
توجه حضرت شاهنشاهی بعربین و آن  
سرزمین را بذریل احلال ارتفاع آسمانی  
بخشیدن — — — — ۳۲۱  
بهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی به بگش و تادیب  
کردن کشان و لوای عزیمت امراحتان  
بهندوستان و دست آوردن میرزا کامران  
و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۳  
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی  
جنت آشیانی بقندهار و مراجعت
- دولت و اقبال — — — — ۳۳۲  
مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان  
در ایام شرح و شرح روی هندو — — ۳۳۵  
احوال شیرو — — — — ۳۳۷  
برزیت جهانگشاهی حضرت جهانبانی بدست  
آشیانی بتسکین هندوستان و فتح آن  
بعیامن دولت روز افزون شاهنشاهی — — ۳۴۰  
ظهور کرامت عیاد و شاد و نظمی از حضرت  
شاهنشاهی و دیگر سوانح اندال — — ۳۴۷  
بهضت راجات جهانگشاهی شاهنشاهی  
بصوب پنجاب به موجب امر عظمی حضرت  
جهانبانی جنت آشیانی — — — — ۳۵۵  
دکرتده احوال سعادت منوال حضرت  
جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی  
از جلائل مختصرات و قوانین آنحضرت ۳۵۶  
پرتو انداختن مفر عالم تقدس در مراتب  
باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی  
و محافرشدن بآن عالم — — — — ۳۶۲  
سوانح دولت امرای حضرت شاهنشاهی  
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت  
حلول مقدس — — — — ۳۶۶



و مراجعت بعد از محاربت و مراجع

عمرت اتر که بعد از آن و موع دانه — ۱۹۲

رسیدن بود و دولت معهود حضرت

شاهنشاهی حضرت جهاننای حفت

آشنایی و تمتع میس — — — ۱۸۳

ظهور حارق عادت از حضرت شاهنشاهی

که عدوان کرامات و دینامه مقامات

دوان بود در ماه هشتم از شرف و دولت — ۱۸۶

نوحه موکب حضرت جهاننای حفت

آسانی بقندهار و از انجودود مفرحان

گرفتن و آهنگ عراق کشتن — — ۱۸۸

دگر محله از احوال غهران مآل شعر حان

ذکر محله از احوال منروا حندر — ۱۹۶

دگر محله از احوال منروا کامران — ۱۹۹

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی بحر اسان و عراق و آسمه

درس سفر روی نمود — — — ۲۰۲

فرمان شاه طهماسب بحاکم حراسان — ۲۰۶

مراجعت موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از عراق و آمدن حضرت

شاهنشاهی از قلعه‌ها نکل — — — ۲۲۴

علمه حضرت شاهنشاهی در کسبی گرفتن

با ابراهیم منروا و نندارای حفت

نعاره ابدال بولغن — — — ۲۲۶

وصول موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی بگرم مدر و موع علمه نسب — ۲۲۷

وصول موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی بقندهار و محاصره کردن

و موع بدین — — — — ۲۲۸

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از قلعه‌ها بمختار بدل

آرایش حش دولت بداری خنده مور

حضرت شاهنشاهی و آگش بدین نایس

ابدال و ظهور حارق عادت از آن نوبال

بومدان دولت — — — — ۲۳۶

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی بدختر بدخسان و موع

آن دولت و آنچه در آن نام روی نمود — ۲۵۰

برده گشایی اسرار حکمت در گرد نند

انگش منروا کامران و بعلط او نکل — ۲۵۵

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از بدخسان نکل

و محاصره آن — — — — — ۲۶۰

ظهور کرامت علما از حضرت شاهنشاهی

و موع نکل — — — — — ۲۶۵

مکتب بدین حضرت شاهنشاهی

و دگر و موع که در آن نام روی نمود — ۲۷۰

نهیست موکب جهانگشای حضرت

جهاننای حفت آسانی بدخسان

و دفع و منروای رجوع نکل — — — ۲۷۳

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از نکل بدین و رجوع عالی

از بے اتفاقی منروا کامران و نغان

امرا نکل — — — — — ۲۸۵

نهیست موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از نکل و محاصره منروا

کامران و دگر و موع عورت اترای — ۲۹۴

معاونت موکب مقدس حضرت جهاننای

حفت آسانی از بدخسان و محاصره

نام منروا کامران و بدین موع نکل ابدال نکل — ۳۰۲

احسان دادن موع حرج بحضرت

شاهنشاهی و بیاؤل بدین در بدین

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی	ایضا — — — — —	قیان
و گرفتن حضرت جهانبانی یورش	۶۳ — — — — —	تیمورتاش
شرق رویه بردمۀ اخلاص خود — — ۱۰۲	ایضا — — — — —	مکلی خواجه
ذکر بعضی از سوانح این حال معادت اتصال	ایضا — — — — —	یلدوز خان
و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت	۶۴ — — — — —	حوبینه بهادر
جهاندانی حضرت گیتی ستانی ۱۰۴	حضرت عصمت قنات قدسی بقاب	
مضاف نمودن حضرت گیتی ستانی	ایضا — — — — —	آلنقوا
فردوس مکانی برادا سانکا و رایان فتح	۶۷ — — — — —	بوزبحر قآن
انراختن — — — — — ۱۰۵	ایضا — — — — —	بوقا خان
رخصت حضرت جهانبانی نگار و بدخشان	ایضا — — — — —	دوتمین خان
و نهضت موکب جهان بورد حضرت	ایضا — — — — —	قایدو خان
گیتی ستانی بمقتدر خلافت — — ۱۱۱	۶۸ — — — — —	بایسنقر خان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی	ایضا — — — — —	تومده خان
نصیرالدین محمد همایون پادشاه عازی ۱۲۰	ایضا — — — — —	قاچولی بهادر
ذکر آمدن میرزا کامران ارکابل به پندش ۱۲۴	ایردمچی درلاس — — — — — ۷۱	
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	ایضا — — — — —	سوعو چیمن
جنت آشیانی تسخیر بدگاله و مسیح	۷۲ — — — — —	قرا چار نویان
عزیمت و مراجعت بمقتدر خلافت — — ۱۲۶	۷۴ — — — — —	ایجل نویان
ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی	ایضا — — — — —	امیر ایلدگر خان
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر	۷۷ — — — — —	امیر برکل
و فتح آن ممالک — — — — — ۱۳۰	ایضا — — — — —	امیر طراعی
گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بحیال	صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدینا	
فاسد — — — — — ۱۴۲	والدین امیر تیمور گورکان — — — — —	ایضا
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	جلال الدین میرانشاه — — — — — ۸۱	
جنت آشیانی به تسخیر بدگاله و فتح آن	سلطان محمد میرزا — — — — — ۸۲	
ممالک و مراجعت بمقتدر خلافت و آنچه	سلطان ابوسعید میرزا — — — — —	ایضا
درین میان روی نمود — — — — — ۱۴۷	عمر شیخ میرزا — — — — — ۸۳	
ذکر احوال شیر خان — — — — —	حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی	
گرفتن شیرخان قلعه رهناس را — — ۱۵۳	ظہیر الدین محمد نادر پادشاه غازی ۸۶	
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی	محارقه حضرت گیتی ستانی فردوس	
جنت آشیانی از دارالخلافت آگره بهمت	مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب	

# فهرست دفتر اول اثر اکبرنامه

(اذکار)	(معجمات)	(اذکار)	(معجمات)
دگر بعضی نشانت عیندی امارت مدسی	۱۱	بر دروایت زمان ملطفت و درام ملازمت	
که بدش ار ولادت ناسعادت حصرت		حصرت شاهشاهی — — — — — ایضا	
شاهنشاهی ظهور ناند — — — — —		بریت انعام معالی القاب و بصدق	
ذکر طلوع نتر اعظم و سطوع معد اکثر		امامی گرامی آتای کرام حصرت	
ازمای سعادت عینی ولدت حصرت		شاهنشاهی — — — — — ۴۸	
شاهنشاهی ظل الهی — — — — — ۱۷		ذکر احوال آدم علیه السلام — — — — — ۵۲	
دگر صررت راسخه معبود که در وید		شدت عله السلام — — — — — ۵۳	
ولدت اشرف بموجب ارتفاع امطران		النوش — — — — — ۵۴	
اونانی ثنت یافته نرد — — — — — ۲۳		مدان — — — — — ایضا	
بصور زانچه طالع آسمان پندرای حصرت		مهلاندل — — — — — ایضا	
ساعتساهی و محملی از احکام بطرز		نرد — — — — — ۵۵	
لعتد سلطان هندوستان — — — — — ۲۷		احلوج — — — — — ایضا	
دگر راسخه سعادت ازام که علامه الرامی		متوسلج — — — — — ۵۶	
عقد الدوله امیر منج الله ستراری		لمک — — — — — ۵۷	
استخراج نمود — — — — — ۳۱		لوج — — — — — ایضا	
سرح احکم اس زانچه بدیده که هککل		برک — — — — — ۵۹	
بازوی اجم واداک و معود مارک		النجه خان — — — — — ایضا	
ورون را وارامت — — — — — ۳۶		دست باوری — — — — — ایضا	
صورت زانچه اندس معول از خط مولانا		کتوک خان — — — — — ایضا	
الناس اردبیلی مواتی زینج الحاتی — — — — — ۴۰		النجه خان — — — — — ایضا	
ندان حکمت در احکام مدان حکمای		معل خان — — — — — ۶	
مولان و متعلمان هندوستان در طالع معبود		مرا خان — — — — — ایضا	
حصرت شاهشاهی — — — — — ۴۱		اعور خان — — — — — ایضا	
تصور اسامی گرامی دایهای سعادت پندرای		کس خان — — — — — ۶۱	
و توایل زرهانی موالد حصرت		آمی خان — — — — — ایضا	
شاهشاهی — — — — — ۴۳		مکدر خان — — — — — ایضا	
ذکر اعصم از نوازنج بدیده ولدت		مکملی خان — — — — — ۶۲	
مولدت پندرای حصرت شاهشاهی — — — — — ۴۷		مکدر خان — — — — — ایضا	

فورت ولیم کالج - بسیار مکو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مدرج نیست  
اما بعد سال هفدهم در صحنه ( ۹۳۲ ) تاریخ از کاتب مرقوم است - و آن چنین است  
در دار الخلافه شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۰۹ یک هزار و دویست و شش  
موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت \*

( ب ) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا از ان فورت ولیم کالج - در اعلاط  
دو تر از اولین - در آخر این عذاب مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه  
۹ ( همین صورت ) از جلوس والا \*

( ج ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان فورت ولیم کالج - فی الجملة صحیح است - تاریخ  
کتابتس نامعلوم \*

( د ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی ست - فی الجملة صحته دارد - تاریخ  
کتابتس نامعلوم \*

( ه ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان ایسیاتک سوسایتی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتس  
مرقوم نیست \*

( و ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان عالیکناد مولوی کبیر الدین احمد صاحب ممالک  
مطبع اردو گائید شاعت و موزه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتس چنین  
آورد - بتاریخ غره ربیع الثانی سنه ۳۹ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اورنگ زیب پادشاه غازی  
رازم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشاره مدیر عطاء الله کشمیری تحریر یافت \*

( ر ) این نسخه مطبوعه مدگی ست - تا آخر سال چهل و شش - اغلاط بسیار دارد - چنانچه  
پیشتر ایمانه بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری \*

( ح ) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانه دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت  
یکتائی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم مکو و اثبات راه یافته - تاریخ کتابتس نامعلوم \*

( ط ) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی - اغلاط درونی پایاں - در آخر چنین  
مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹ ( همین صورت ) جلوس اکبر پادشاه غازی \*

( ی ) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانه دهلی  
فی الجملة صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط \*

\* اللّٰه یف الانیم - عبد الرحیم \*

ملیجای از اب بدری و معلّم - ماری اصحاب معظم و معظم - درد انوار الرّسّ الصّاحب  
بیج لکمن حاکم المدرّج الکلیّ العالیّه الّدی ما نال احد ممّن سبقوا من الحکام العاصه  
ما ناله من صائل حلقه حلقه و شمائل جملة مرصّه • بیت •

• و هذا و أنّ کلّ الخدر زمانه • قلب بما لم یستطع الاّ رائل •

و رالت سبب اعطائه مطرّه - و نحل احداوه منمره و شوارن الطانه طالعه و بوارن اعطائه لامعه  
و ریاض امانده ناصره - و اقمار امانده باهره الی دوم آتیره ( زبور طبع می بود •

د نسلبی ست که کرد مصحّح ده لکمن اکثرنامه ( که موعوم ده آ آ ب ح د ه و  
ر ح ط ی اسم - و یصلش بدل اس دنداده رم بدتر منشود ) موجود اسم اما  
همگی بحسبها ملی اند سواى نسله که مطبوع اسم و لکس مذکبی - که آن هم حکم ملی دارد  
و آن همان اسم که بدل اس دنداده طبعش بمعرض نال آمده و معلوم است که ملی بحسبها  
مملو از اعلاط می باشد - که کائنات ساده لوح را لظرف برحسب صوری است که عبارت از خطّ  
حوب است نه برحسب مبدی که عبارت از عبارت نیک و صحت - و نالجملة باعانت اس  
نصحبای دهکانه در تصحیح آن معی بی حد و مرز و حکم بدست از نشتر ( که مریدان نران  
مبصّر بنصب ) نگر می رود •

دنگر بومرغ بدوند که خبر اول دردم ( معلّم نصحت و چهار مارم ) از آتیس دندری اس کباب بنصحبیح  
مادر احرار خفّی و حلی المرهم مولوی آغا احمد علی ( سعاد الله من عس بنم - و ادخله حله  
الاعم ) حاد شده بود که مولوی موسی الله داهی حق را لکک گفتند - باقی بنصحبیح الرّاهی  
الی رحمه رتّه الکریم العاصی عند الترحم و نحص ناند ملازمان حناب برعدل صاحب بهادر  
ممدوح در بحقدهاب نصی امداد و نوادر لعاب ( که حناب انصاف مآب را درس داد ندر  
دیک طوی ص ) از حلقه طبع مکتبی کردند و دندری مذکور نندری لای مرتب شد • سر •

• بلو دل منکاها بکنت صباه • یسعدی سفنت النفس دل التقدّم •

• و لکن بکنت ملی بهتج لی النکا • نکاه مغلت العصل للمقدّم •

انسان الله تعالی اگر چندین حیات معدوم و ما کند و طایر روح درس حوس بی ثبات و لبّ حاکی  
خرامه در نصحبیح و تصحیح دندری دوم بدر سعی موزور و نارش بی وهن و نور نروری کار حود و آمد  
و هرگز ناصبره و نوانند دران راه نخواهد داشت - و بالله التوفیق و علوه التکلان فی الصحفی •

• بفصل نصحبای دهکانه •

[illegible]

دستین بعضی امور بدانند و بعضی را به دست دیگران بگذارند . آنگاه در صورت لزوم  
معالجه مهمی و حقیقت ورزی او افضل گوی پس او را بدود \* \* \*  
\* وزیر چایس شهر خراسان \* \* \* حال چگونگی وزارت خراسانی \*

آئینہ در سر مدعا - پوشیدہ دہاد کہ این مدعا نامی و این مدعا گویا ( سر سر مدعا )  
داس معبود امت - و هزاران نامی معانی در آن مستور ( مدعی کذاب اندر بار )  
قطره ایست از دریای علم ( ابو الفضل مدعا ) : اسے ( مدعا معنی ادعا ہے ) کہ گویا - مدعی ہوں کہ نور  
بہرمان صاحب الحکومت و الزیاد - مہاراجہ پنڈت ( مطبوع شدہ ہوں - اما صاحب مدعا مدعا  
نام مطبوع برآمد - بصورت مرعوب ہوں - و بمعنی مہرور از عیوب - بظاہر معنی کی داشت  
و بباطن نا پسندیدگی - باز برای ایشیک - وسایلی نکتہ مصوبہ ہیں و نہ بکتاب معالی کتاب  
( صاحب المعاصر المدینہ - و الآثار السیدہ - مجمع المسامع العلیہ المدینہ - مدفع المدقبات المدینہ  
الغالیہ - رافع اعلام العلوم العقلیۃ و الذقلیۃ - مآذ مراقق المدون الادبیۃ و الحکمیۃ - قدوة الصبر  
زدة العقلا - مفر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - حاتمہ اعیان جہان - نقارہ یونیورسٹی زمان  
خداوند سخیاں رضیہ - صاحب صفات وصیہ - دریکتای مضائل و حکم - اعلیٰ مدعی حلال شیم  
شمع معالی داس و سن پروری - زیب دہ مسالیں بیس و ہر گشتی - دریای نا پیدا کنار  
دقائق معانی - بحر محیط سخن منجی و نکتہ دانی - والا گوہر عالی تبار - جوہر شاس  
معدلت دثار •

\* شاہِ مریدِ علم و چہ شاہِ ست درویش \* ماہِ مزبور وصل و چہ ماہِ ست ماہِ دین •

\* دانش دہے دید خداداد و جا گروم \* امّا دید ہیج مقامے گزین چنیں \*

\* صدر صدور جمع کرام است در عطا و فضل و تحویل و نذر و هنرهاست بالیقین \*

## بسم الله الرحمن الرحيم

هر راز حمد و ثنا اشیاء مندرجه که دانش را پرده عذمت بپوشاند و صفایش را پرده شهادت بپوشاند آسمان با آن علو سان اسمعش رنده نصبت از بصیر خلعتش و منی نا اس وسعت و نمکس سنگ باره نصبت از صفت صفتش - رمال نادے ست از چمن قدرش جهان منظرے ست از گلنسی حکمتش •

• برون دانش از علم گزیدگان • مرون وصفش از شرح افلاکدان •  
• بآن کی رسد مکر نوع بشر • که ماصر ز درکش عقول مقرر •  
و عیالان صلوات بآر شانه که وحوش مادی است در اتمت از هدیه مهماب جهان و نورش حایق است در اندمیت از ماسر انوار زمیں و رمال - نفس مدعش خورے ست در معای رسالت و پیغمبری - ذات ناکمالش درے ست در مایع هدایت و رهبری •

• بدت که ساء در عالم هم اوست • صفتی که دادی و حاتم هم اوست •  
• کردیم که دس است انعام او • ندیم که نسیم است از نام او •  
و نقائس درون و شرائع صم بر آل و اصحاب کرام که مدارکن اند از آسمان هدایت و رطسا حدیان اند از بعلحدان ولایت •

• شمع که دس حانه رزس ازان • جهان روشنی یافت از نورشان •  
• چه بودند گنج معانی همه • تر از گوهر و لعل دنیای همه •

اما بعد در صابر دانش مطایر ممدنصران کزخانه ادنی محقق نصبت که اگرچه [ نعم الهی را ( که بر نوع نبی آدم از مندای ص اتمه سده است ) مانای نصبت و پندامت که شکر مک نصبت ازان نعمتهای نامنداهی از طاقات بشری بفرود ] اما نصبت بطق را ( که اناده و احاد : و اتمه و امدفاده بآن منوط و مربوط است ) پاده مانند حاجت - چه همین نطق است که بواسطه آن حیرت امل پیغمبران را از شریع و هی از حدایب کبریا مسترب ورموا : اند ( اگرچه آن نوع دیگر نماند از نطق ) و همین نطق است که بواسطه آن درمعدران دراهم روان نماند غواست را درمعرا هدایت کسند - همین نطق است که بواسطه آن از طاطاللس لوی حکمت در عرصه جهان افراخند و همین نطق است که بواسطه آن مظارون و والکس آزاره دانش نکوشی بماملل





دفتر اول

از

اکبر نامه

مصنف

علامه بهاء شیخ ابوالفضل علامی بن شیخ مبارک ناکوری

بنسب

جناب فضیل آف واقع دقانی مرامی نکات - عارف حقانی رمیز و اشارات دادده بدائع معانی  
و منافع بین داغده نصحاء دهر و ملعه رمان ماهر حکمتهای طبعی و عملی

مولوی آما احمد ملی

و حذب - مصالک و مناسبات در حدیث حکمت و دعوی - در حدیث معنی و غیر بروری مرانی ابتکار انگار - پیچ را  
عازة پیرنی میجالی انوار انظار دقیقہ را جلو آوری مرکز دایره صاحب و نامت مردمک  
ناصره بداعت و برآمد - سرله درق مسلم و طبع مستقیم

المولوی عبدالرحیم

مدرسین مدرسه عالیہ کلکته

از طرف اشیا تک موسیقیم نکالہ

در مطبع

مطهر العجائب المعروف به اردو کائیت پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۲۷۷ هجری از طبع بحاجت نو برآمد

